

سال نهم هجری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری

۱۸۵۲ م

گشت و با اینکه عمال دولت بشت بدست پختس او بودند جان از ورطه هلاکت بدر برد و مستعین معاندین خصوصاً شیخ عزیز الله عم جمال ابی شرح عمال با بیان تا کر را با عراق آخته پی در پی مطلقانه و متفرقانه نزد شاه ابلاغ داشتند و آنرا جمعی غیر متخص در قلعه خیره با قوی دستعدا و کثیر خوانند و جمعی از ایشان با هم درسم با القاب نامید و شد و شجاعان صدر اسلام یاد کرده غار کوه صفا مارنزدان شمرند چنانکه شاه پیر خورده غضبناک فی الفور صدر اعظم طلبیده بازخواست نمود که چرا خبر نداد و بشت تمام اطفا زانسه و قلع و قمع بایسته تا کر را از ادخواست و صدر اعظم با اینکه کذب اخبار مذکوره را میدانست ناچار شده فوجی از سواران شاپسون را بسوار جرسی حسنعلی خان قاجار نامور ایسکار نمود ولی برادرزاده خود میرزا ابوطالب خان را همراه فوج برای راهمانی دستاده اختیار داد تا در کف او گدشت و خواهر ابوطالب خان حرم آقا میرزا حسن برادر معتر جمال ابی بود که سکونت در آنرا داشته اما ک و حشاشان را سرپرسی بکرده صدر اعظم با ابوطالب خان سپرد که اردو را زیاده از سه روز در آنرا نگذارد و بر عیال و سکنه قریه زبان نرسانند و باس خاطر خواهر و شوهر خواهر و خانواده جمال ابی را مراعات نماید و فقط شورشیان با بیدار سرکوب دستگیر کرده بپهران بیاورند و نیز محسنی خان مذکور گفت که ابوطالب بجهت مذکوره همراه کردم ولی از جوانی ناآزموده است نواد را آنچه صلاح دولت و ملت در عین است دلالت نماید همیشه تو بدارت با قدمی نماید و دستخطی بخوانین و سران بگوک نور و دستاده که لدی احتیاج با سواران دستعدا خود ملک با ابوطالب خان حسنعلی خان نمایند و صورت حکمی که صدر اعظم بخوانین اطراف نور نوشت چنین است (عالیجهان سرگردان طائفه خواهد و در امر قوم میگردد که در اینوقت بعض اولیای دولت قاهره رسید که جمعی از قریه تا کر میان رود در سلاک طائفه ضالم

و گفت بفرمایند که بزرگترین است این سال باشد .

سال منقذهم ظهور

م ١١٥٩

واقعات سال ١٢٢٤ هـ ق

لأنه بحيث يجر جدار الذي كان منسوباً إليهم وافئى عليهم وبذلك يفتخر ولا يفتخر
وكذلك اخذ الله الذين هم كانوا يجتاحي الهوى في هذا الهوا يطرون فلذلك
ياخترت بما اكتسب بذلك بحيث اجريت سيف نفسك على وجه الله واستكبرت
على الله المحض العزيز القدير وفي طاعتك انك تخدم آل الله بما هم وما تدري نيك
الذي ادكت في المحبوه الباطله ولا يعادله شئ في السموات والارض ولا كل ما كان
وكل ما يكون وتحب بانك تفرحوا بهم وتبغى اساسها الا فوالذي نفسى بيده ما تم
بل حريت اساس البيت وهدمت او كادتها وهدمت اما وهما وشهدت ذلك
لسان العيب في جبروت الغر ولكن الناس هم لا يشهدون وانت الذي اصب على
صاحب البيت واصلاها وما استحييت عن الله وبك ودي كل شئ وتحب
بانك تفرحها وهذا يعني من نفسك الخبيثه على الله العزيز المحبوب فاسئلوا من
باملأ الارض اما تقولون بان الله يفرح كما به الحق ان لا تأخذوا اموال الناس بالباطل ثم
عن وامره الا لتسكفون وكيف تأخذوا مال الناس بالباطل عن الذي يعني على الله وكان لعله
اظهر من الشمس في وسط السماء ثم با هذه البيوت تفرحون وتشهد حينئذ بان صاحب البيت
يرى منكم ومن اعماكم وبلغتكم بالكتب لم انتم في اسرار الامر لا تفكرون وسعيا بان
هذا اللعون يفتخر في المجالس باستكباره على الله فلقد افترج رجال من قبلك وكل حينئذ في النار
بصخرين ولن يجيدون لانفسهم من معين ولا ناصر وكلما يستغيثون بما العذب لا يتأ
الا بغير الله التي يندب فيه المشركون فلولا الله يا ايها المشرك بالله والمعرض عن ابان
الكافر بعباده اهل ذمك السفلى من نار ذك يفرزون ويستعدون بالله منك ومن

سال بقدم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

ومن شرك وفي كل حين عليك وعلى من تبعك يلغنون لولا ما نهاكم الله عن التوجه الى
الذين هم ظلموا وكفروا بقوله الحق لا تكونوا الى الذين ظلموا فتمتكم المنا وبقاى برهان انتم
تصفرون بهذا الظالم العاجز الذي يترك في نفسه كل ما نفى الله عنه ويضع كل ما امر به كما انتم
من اعماله تشبهون ومع ذلك انتم تستفرون اليه وتعطونه وتوفرونه وتمدحونه في
بجالكم وتبسنونه في امره ثم اليه في اموركم تتوجهون وهذا سر ما نزل من قبل على محمد النبي
من كلمات عز محفوظ وكل وجهه هو مولها والخبيثات للخبيثين وهذا هو الخبيث
الذي تقرب بالحبب وآمن بالباطل وكفرا بالله وكان من الذين هم كانوا على انهم
يشكرون وهو لا يلبسون على ما فعلوا وظلموا في ايام الله وكفروا ويلغنون
الذين هم ظلموا واعرضوا عن قبل ولا يدرون ما يقولون وما يلغنون الا على انهم
ويكذبهم افوالهم كلما اكتسب ابد بهم وهو لا الذين كفروا بالله بعد ما عرفوه من
كما كانوا اليوم ان يكفرون ولوحي دكر خطاب شيخ عبد الحسين در تويح از عدم حضور شراي
عانات صادر فرموده هو هذا نزل شيخ عبد الحسين ان يا حسين نوزود الحسين
وتقل الحسين يا ايها العاقل المرناب انا اودنا حضورك في العراق وجعلنا
الاخبا يد يدك في اي محل نريد للحضر ونظهر لك البرهان انك قلت واذا جاء البقا
هبت الا دباح انك فريث يا ايها الذباب اتينا بنا قرينه الاجماع وما وجدك
يا ايها الشرك بالله مرسل الايات لما دأبت عجزت فك اعذرت يا ايها المكار ما
اودنا الفانك الا لبتم حجة الله عليك وعلى من حولك لعل تكن ياو البغضاء في
صدرك وصدور الذين كفروا برب الا دباب انك اعرضت عن الفاء بعد ان شئت

سال هفدهم طوز^{۲۰۳}

واقعات سال ۱۲۲۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

بیتانه اهل الفردوس سوف تبکی و تنوح و لا تجد لنفسك من مناص ان اصبحتي بانك
 الله بغير من عندك سوف تاخذك نجات العذاب و ترجعك الى النيران نادى
 الرحمن في ظل البیان و الملك لله المصد الفها و فلا خذ الكس كان بربه لنفس
 و الهوى و المخلصون اقبلوا الى مطلع الوحي بروح و درجا فدا بفضل الخطاب و
 المشركون ليس لهم الا الجحيم انها لبئس الضراد الا بمعنا البلا عن ذكر مالك الا
 ادعوا الناس بما امرت و لا يمنعوا عراض من على الارض و لا سطوة كل منكر حيا فل
 جعل الله البلا باكناسم التبع لهذه السدرة التي اذ لفت بالجن و نطق كل ورد
 عنها السلطنة لله المصد المناد سوف بانك الموت و نوى قهرت بك يا ايها
 المعرض عن الله به اى الوعد و نادى المناد

واقعات واحوال آقا محمد قايى در عراق

آقا محمد (نبيل كبر) فاضل قايى كه علوم ادبيه و مذهبى را در مشهد تمام كرده علوم عقليه و عرفانيه را در نيزا
 نزد حاجى ملاكاوى حكيم شهر باباي رساله علوم فقه و اصول و غيرهما را در نجف نزد حاج شيخ مرتضى
 الانصارى و غيره از ارکان مجتهدين فائده داد و شيخ مذکور و شش تن ديگر از فحول علماء براى او
 اجازه اجتهاد نوشته و شيخ عبدالحسين كه نزد وى در طهران ايامى چند تحصيل علوم عقليه كرده از
 افكار و عقايدش انك اطلعاى داشت و جمعى از علمائى ديگر نيز در بابائى دانسته در حى حكيمى صوفى
 ميخوانند و از مرادده اش اينطائفة در كابل و بغداد و كابلين خبر داشته شيخ مرتضى و غيره و غير عرض
 كرده گفته اين فاضل بايع و قبح بايع چون بسلا در ايران حضوراً بوطن خود عودت نمايد باوجود چنين صور
 اجازه شكلى درين نيت كه حتى غيبت از مردم را بابائى نمايد و معاونت بر اثم و ضلال ممنوع و محرم ميباشد

سال هفدهم ظهور

۱۸۶۰ م

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

و شیخ جواب گفت که این مرد عالم با رع دستجماع شرائط اجتهاد و نقیصتی ندارد و ما را بر قلوب و وجدان مردم راهی
غیت مکلف بظا بریم و حکمی بر خلاف عدل و انصاف نتوانیم داد و اما محمد لاجرم منظره منصور اعظم مرا
بایران نمود و شیخ مرتضی ویران تادی السلام بدرقه کرد و در چون بپرداد وارد شد نوبتی با کمال تحفظ و احتیاط
ز شیخ عبدالحسین و جاسوسانش خود را بسبت ابی بقصد زیارت رساند و شرف بجنور حاصل نمود و جماع
ابی بنوع مطایبه قریب باین مضمون بدو فرمودند که مثل شما شخصی مجتهد و بی تقام و مرجع حکام و ملاذ انا
چگونه بملقات ما که مطر و دولت و مردودت و منفی از ملکیت و معاشرت با ما موجب اتهام و بدنامی
آید و حفظ و اعتبار خود ننمودید آنگاه برخی از خدام را دستور پذیرائی و مهمانداری از او در قیمت برید
خانه دادند سپس با ملا صادق مقدس در اینجا تصادف کرده از ملاقات و مصاحبه با او سرور گشت
و در آن حال جمال ابی بالغضی از شاهزادگان محترم ایران که متوقف در عراق بودند وارد شدند و ملا
با کمال خشوع و خضوع در کوع آورد و جمال ابی با هر دو مقداری مکالمه و تفقده فرموده با اتفاق همگان رفقه
و اما محمد که مؤمن بیبای بود هنوز از اسرار و نور ابدع ابی خبر ندانست از فرط خشوع و سستی اظهار
حیرت و تعجب نمود و مقدس اشاره فی بطننت مقام مبارک نموده در حق او بی عبارت عربی چنین
و عا نمودن مثل آنه ان کیف لك العطا، و اجزل فی العطا، و افاض علی جنابك بالموتبه لکبری
و اما محمد از آن هنگام بنظر نفیس و تفحص در احوال و اقوال ابی نگریست و عصر روزی در بیت
مبارک که مجمع اجاب بود مقداری تحقیقات علمی بر زبان راند ولی از امواج بحر بیان و عرفان
ابی بی اختیار خود را خاشع و خاضع مشاهده نمود و سپس شبی در محفل اجاب نجانه حاجی عبدالمجید سیراز
تحقیقات بدیعه آئینه را از لسان ابی راجع با سرار و در نور خلقت شنیده و متنبه و ملتفت گردید و
شیخ عبدالحسین از احوالش مطلع شده بعضی خراسان گاشت که از او در خردر باشند و علمای سکه در

سال هفدهم طوز

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

فتنه در سنگر و سهمیر زاد

مجتهد سنگر شکایت بحکم سنان نوشت و تحریک کرد تا نامورین حکومتی را فرستاد و آقا سید محمد رضا پسر
 برادرش آقا سید محمد باقر بن آقا سید احمد شهید در قلعه طبرسی را در سهمیر زاد و سنگر کرده بازوان ریشته
 با جور و جفای بسیار شکنجه کشیدند و مردم قصبه از ضرب ملامت و اذیت آنچه نوشتند برایشان وارد آوردند
 و نامورین در آنجا خواهر آقا سید محمد رضا روضه آقا سید ابراهیم شهید در قلعه مذکوره را با پسرش آقا سید
 زین العابدین و با پسر عویشان آقا سید حسن و نیز جبار بابی و آینه محمد را گرفتار نمودند و توهمین و اذیت کردند
 آنگاه مظلومه مذکوره را ران نمودند و شش تن مذکور را بازوان بسته پایه بنمایان کشیدند و در محبس قید
 نهادند و مدت سه ماه بنوعی که در بخش سابق ضمن احوالشان آوردیم مجبوس بدشته آنگاه رها کردند

شمه از عظمت و نفوذ جمال اهل بیت و بعد از آن در عظمای دولت

و ملت

دو تن از اراغی که ایران را که محترم نزد عموم انالی و بغایت متمول بود کمال عقیدت و اخلاص نزد جمال اهل بیت
 سخت حاجی ششم عطا سابق الذکر از علما و فضیلهای بیان بود و چنانکه گفایتم از ابتدای ورود و موکب
 مبارک بغداد در هر هفته روزی را برای تشریف بقبض حضور تخصیص داد و در ایام هجرت جمال اهل بیت
 که در استان نیز بهین منوال سلوک کرده هفته یکروزه بمبت مبارک وارد شده بملاقات عظمی اعظم و آقا میرزا
 موسی کلیم فخر گشت و بعد از عودت مبارک مادر این ایام که شیخ عبد الحسین و میرزا برزگهان بهت بر
 مرادده ایران بیان که اشتد بوسائل متنوعه منع و تهدید نمودند پیوسته بنوع مذکور عمل کرد و با اینکه جمال اهل بیت
 بمبارک مردم بغداد غالباً غیر فرستند چندان اصرار و التماس نمود که روزی از بیت مبارک که واقع در جانب
 غربی بغداد بود بمبت شرقی نامرزش فرستند و در آنروز محفل عظیم و جلی مجتلی بر پا بود چنانکه انالی بغداد

سال هفدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

بعذاذ گفتند ضیافتی بدامگونه در بغداد شاهده شد و حاجی که در سن کهولت و بغایت معطم و موقر بود
بنفسه مباشرت بخدمت نمود و حتی اداره آن جشن بسبع سلطان عثمانی و ایران رسید و حاجی در آن
مجلس اظهار داشت که دیگر آرزوی در دلم نماند و احساس میکنم که هنگام حطیم نزدیک شد و وصیت نامه
نوشتم و اسرم را بید جمال ابهی تفویض کردم و احدی را بجز ایشان حتی مداخله در اموالم نیست
که خواهند عمل نمایند و بعد از وصیت نامه جمعی اشا بد گرفت و بعد از آن مدتی نگذشت و حاجی کجا
باقی شایسته و اولاد صغیر داشت و داماد بایش با مفیدین به دست شده وصیت نامه را
کتمان نمودند و بد سائی متمسک شده مال و منال را بردند در آنحال برخی از اشراف از اخلاص
کیشان جمال ابهی معروض داشتند که احتیاج بوصیت نامه نیست و تجار و محرمین بلد شهادت
میدهند که حاجی جمیع اموالش را بشما واگذار است چرا توجه نمینمایند که در امور خیریه صرف نمایند فرمودند
آنچه تعلق بمن داشت وجود حاجی بود و اما این حال و احوال لائق امان نفوسی است که طلبش از محرمین
دلی نقدی معاندین بقامی رسید که زوجه محترمه حاجی بمحض مبارک آمده شکایت نمود که اولاد صغارم
ایک بکلی بی بهره از مال پدر شده استحقاق عطف نقد لاجرم جمال ابهی بعضی از داماد و غیر هم را احضار فرموده
دستور عدل و انصاف دادند بنوعی که آنان نیز راضی شدند آنچه اراده مبارک باشد معمول دارند و
جمال ابهی مقداری از مال و منال حاجی را امر فرمود برای صغار تخصیص داده بادرشان سپرد و اینها را
میین نمودند که اموال را بمعامله انداخته چندی از فائده را با آنان بدهند و باقی امول محفوظ ماند تا آن
که صغار بگذرند برسند دوم حاجی میرزا مادی جوهری بود که با همه ثروت و عزت از سوء اعمال
پیشش سلبایح و سید جلوه گیری نتوانست و عاقبت بمحض ابهی رسیدند و محبت ایشان در قلب سپر
جایگزین شده بنصائح مبارک که تقیبت گشته دست از تمامت اعمال نا شایسته بگذاشتند و حاجی نیز عقیبت

سال هفدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

عقیدت حاصل نموده و بصدقه تهیه بخش ضیافتی مانند حاجی باشم شده آرزوی خود را بجزر اموی معروض داشت
ولی قبول نفرمودند و او نیز وصیت نامه بنام مبارک نوشته نزد خاص و عام تقیر کرد که اختیار اموالش
بجمال ابی است و چون وفات نمود دخترهایش در همان حسین تاملت حواهرات را برزند و بعد از انقضای
ایام تعزیت معلوم شد که دخترها از نفقه و دافره موجود چیزی بر حاجی نگذاشته و با مین در سه گفتگو و مسامحه
بسیار شد و جمال ابی عثمانی نفرمودند و بالاخره یکی از دامادهای حاجی که سیدی پاکدل بود بجزر
مبارک وارد شد و گریه کنان التماس نمود که گفت اگر توجه نفرمائید قتل واقع شده و دامن شما را خواهم
گرفت لاجرم جمال ابی غضب عظیم و آقا میرزا کلیم را فرستادند و نوعی تنظیم تقسیم ترکه حاجی را نمودند که
موجب رضا همه دراث واقع شد و جمیع دارا، شکر نموده معروض داشتند که سی هزار تومان عشره اموال است
بر که امر فرمائید تسلیم کنیم و جمال ابی تاملت منیع مذکور را بمیرزا اموسی فرزند حاجی فرزند بخشیدند تا از
حواهران خود راضی گردد و دیگر ملا علی مردان نام از ارکاد در سلیمانیه بشرف اخلاص عقیدت نسبت
جمال ابی رسید و بعد از مدتی دستش از متاع دنیوی خالی شد و بقصد زیارت میکل مبارک بغداد
آمد و در امر باشتغال داده فرمودند که ارشلی را با کمال اطمینان خستیا کرنی خداوند نور آییند بنمایند
نذاکرک بغداد را که در فرایده گذشته بودند مبلغی زیاد نموده اجاره کرد چون کفیل از او خواستند جمال
ابی را نام برد و حکومت بغداد چون صداقت و بباقت او را مشاهده کرد که را با کفیل بدو داد و دیگران
مبلغی زیاد تر میدادند قبول نکرد و ملا علی مردان در مدت سه ماه مال الاجاره یکسال را بحکومت داد و
گرک بغداد سالها در دست وی برقرار ماند و ثروت وافر می تحصیل کرد و روز بروز در محبت و اخلاص
بجمال ابی ثابت تر شد و هر که اظهار انتساب میکل مبارک میکرد در کرک از او مراعات بمنمود و جز
خوش راضی میشد و اکثر تجار و زوار شیعه ایرانی حال و برادریستند و بنفاق اظهار اخلاص می نمودند

سال هفدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰

میفرودند و مساعدت میکرد برخی از دوستان بومی گفتند که اظهارات این مردم را اعتباری نیست و برای استخلاص از مغزرات کمرک میباشد در جواب خرید و گفت ایگاش همه بنفاق اظهار دماغی کنند تا من اموال خود را با ایشان رایگان بهم زیرا که مال اصفهانی نیست و ادعا دارم که جانم را نیز در طریق اخلاص محبوبم نشانایم و بدین طریق ایام عمر را بخدمت محضانه بیابان رساند و دیگر عبدالله پاشا از اراد در سلیمانیه بمحضراهی سیده عقیدت و اخلاص حاصل نمود و از آثار امام ربانی کتابی داشت که نزدش بنفایت عزیز و گرامی بود و چون رساله سلوک فارسی سابق از ذکر را در بغداد نزد ^{عظیم} دیده مطالعه کرد و کمر را چنین میگفت از وقتی که رساله مذکور را ملاحظه نمودم دیگر اعتقادی با آثار دیگران ندارم و سطرهای از این رساله را با تمام آثار امام ربانی مبادله نمیکند و بمحض مبارک پیوسته مرادیه مسکود و با مصطفی پاشای مذکور بستگی داشت و او مردی پیر و از رجال بزرگ دولت عثمانی و از مقربین نزد سلطان عبدالمجید خان و شیرما بین بود و رضا پاشا از رجال اندولت که با وی رفابت و عداوت میورید و بدین روز مشاغل دولتی منفرل شد بوساطتی در با بین سلطانی موطف و بمقام خویش منصوب گردید و محنت مصطفی پاشا را با یالت بغداد مأمور کرد و بعد احمد پاشا را شیر عگریه بغداد نموده دستور داد که ششماهه ترتیب کرده ویرا مقصر ساخته با سلامبول ابلاغ نماید تا برجای وی والی بغداد شده و هم شیر عگر باشد و احمد پاشا در بغداد در قبیل مدتی برای حمایت رضا پاشا از او نفوذ کامل حاصل کرد و در وقت شهادت با مضای جسمی از بزرگان وال بر اینکه مصطفی پاشا رشوت گرفته ضرر بدولت مقبوعه خود رسانند تنظیم نموده با سلامبول فرستاد و رضا پاشا فوراً امر داد که مصطفی پاشا معزول و در خانه اش محبوس باشد تا در امورش رسیدگی شود و احمد پاشا در جای وی والی مهم میرا بست لاجرم احمد پاشا والی را در خانه اش توقیف کرده سپاهیان در اطراف خانه گماشت که احدی در

سال هجدهم طوز ۲۱۰

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰

در آنجا آمدند نماید و بعد آنکه پاشا از این واقعه پشیمان شده برای والی دینبر برای مال حال خود اندیشه نمود و حسب عقیدت و اخلاصی که داشت بمحضرا بهی توسل جنبه موقوف را معرض داشت و در خواست نجات و فلاح نمود و جمال بهی بدو تسلی داده باین مضمون فرمودند پاشا محزون بمش و بغایت الهی الطینان دار و از جانب نرد والی رود و باو الطینان ده و بگو توسل و توجیح نماید و هر یوم نوزده بار آیه من یتوکل علی الله فهو حسبه بخواند و نیز نوزده مرتبه آیه و من یتق الله یجعل له مخرجاً من کما یرید عبدالله پاشا معرض داشت احدی را نمیکردارند نرد والی رود فرمودند نرد احمد پاشا رود بگو توسل من با والی نهایت یگانگی داشتم اگر در چنین حالی عاقبت و دلجوئی نکم خلاف مراتب وفا و مردت ادا و اوراضی خواهد شد لذا عبدالله پاشا با کمال سرور و الطینان بیرون رفت و بهمان نوع که فرمودند رسید و مصطفی پاشا نیز بدست مبارک عمل نمود و چند یوم گذشت که نگرانی از سلطان عبدالعزیز خان رسید و مضطرب و غمگین بفرموده تازه انجام یافته بود مضمون اینکه لالا مصطفی پاشا با کمال عزت و حرمت باشند و مقش بفرموده آمده رسیدگی بیناید چه که سلطان عبدالعزیز خان ذوات یافته سلطان عبدالعزیز خان بسطنت منسوب گشت و چون مصطفی پاشا لاله اش بود باس حرمت و خدمت منظور داشته و بر منسوب درضا پاشا را مفرد و مسکوب ساخت احمد پاشا از مال خود ترسیده بعبدالله پاشا طبعی گشت که وساطت کرده و برانرد مصطفی پاشا تا برآمد اش فساد و رجای عفو نمود و والی او را معفو داشت و پس از چندی دادا والی برای تقیض امور از اسلامبول رسید و مضطربه دال بر پاکد امنی والی تنظیم نموده باسلامبول فرستاد و مصطفی پاشا با عزت و جلای پیش از پیش بمقر خود برقرار شد و نائل بقبوحات و مقامات

وفات سلطان عبدالعزیز خان و تقرب سلطان عبدالعزیز خان در هجدهم ذیحجه سال ۱۲۷۷ و تاریخ نه

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

ارجمند گشت و بعد آنکه از بغداد رفت اظهار تأسف ازین میکرد که بمحض راهی تشریف حاصل نمود
در ایام اقامت جمال ابی در اسلامبول اظهار محبت و ادب نموده خواست تشریف حضور یابد ولی
عوض اعظم و آقا میرزا موسی کلیم را بملاتش فرستادند آنگاه مکرراً تشریف حاصل نمود و بعد آنکه
پاشا بعداً بحکومت وان منصوب گردید و از فرصت مینالید و سیگفت یکباش مغزول از ایشان
دولتی بشدم و درک محضشان را بیخودم و پیوسته در صد و بود که بهر بهانه میسر شود خود را بکنج
رساند ولی ممکن نشد تا بال ۱۳۰۴ برای معالجه عبودت رفت و در آنجا وفات یافت

کیفیت صدور کتاب مستطاب القیان از قلم جمال ابی

جمال ابی اراده فرمودند که نسبتین حضرت رب اعلی را از امر بدیع آگهی بخشند و چهارمین از بنی حوا
آنحضرت در مرجع تبرج بعراق وارد شدند و حاجی سید حواد که بلائی در کاطین با یکی از ایشان
یعنی حاجی میرزا محمد علی ابن ارشد حاجی سید محمد خال اکبر برای مدفت و خدمات سابقه
ملاقات نموده و ایشان اظهار میل تشریف حضور ابی کردند و سید کر بلائی بغداد زرقه عرض
نموده اجازه گرفت و روز بعد حاجی میرزا محمد علی مذکور با برادرش حاجی میرزا محمد تقی بمحض مساک
تشریف حاصل کردند و حاجی میرزا محمد علی اندک اطلاعی در خصوص این مرد داشت ولی تقی
و حاجی میرزا محمد تقی بی اطلاع بود حقیقت امر در محضر ابی برایشان مکتوف گشت و روزی که
حاجی سید جعفر و حاجی سید مهدی پسران حاجی میرزا حسن علی خال صغر تشریف حاصل نموده منصب
موفور برزند و با هم بشیرازیز در جمعیت کردند سپس خالین مذکورین بغزم زیارت مقامات تبرک
وارد عراق شدند نیز حاجی سید حواد در کاطین با ایشان ملاقات نمود و خال اکبر را با خود بمحض راهی

سال هجدهم ظهور^{۲۱۲}

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

ابھی برد و خال مذکور در عقیدت و اعمال مذہبہ بسیار متک و محتاط بود و ہنیکہ با و فرزند من بھی پسندم
کہ تا زرقانی این شجرہ علیا باشید ولی از آثارش محروم گردید معروض داشت کہ سئوالات و مشکاتی نام
دستور فرمودند کہ سئوالاتش قیما کردہ روز بعد شرف بحضور شود لذا روزی دیگر در سرداب بیت ابھی
شرف یافت و سئوالات خود را قیدم کردہ اجوبہ کافہہ شنید و استدعا نمود کہ آن بیانات عالیہ
مرقوم فرمایند تا در جهان باقی و ابدی ماند و لذا در همان دور روز کتاب مذکور را صادر فرمودہ بوسی داد
و خال صغر چون کتاب مبارک را زیارت نمود منتخب گشت و تاسف خورد کہ از فیض حضور محروم
گردید و عیضہ در اظہار تأفسس معروض داشت و جمال ابھی در شان آن کتاب مستطاب فرمودند کہ
حضرت نقطہ بیان فارسی با تمام رسانند و خبر دادند کہ من نظرہ اللہ انرا تمام نمایند و ما کتاب
باین نیت نوشتیم کہ وعدہ حضرت نقطہ دعا شود و در لوصی از الواح صادرہ بقلم خادم موزعہ سال
۱۳۰۸ هـ ق در بیان کیفیت صدور آن کتاب مستطاب چنین مطور است بوجہ از اہام
حضرت مرفوع خباب سید جواد علیہ بہا، اللہ الا بھی معروف بکربلائے مجنود
فائز عرض نمود خال حضرت خباب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیہا بہا، اللہ
الا بھی بنیادت نجف و کربلا فائز شد و دادہ و جمع بوطن دادند جمال مذکور
بایشان چیزی گفتہ عرض کردند خبر فرمودید چہر شما باید تبلیغ امر اللہ شغول نماید
حال برو از قول ما سلام برسان و ایشان را بحضور آد و کن دلہا الی ساحۃ العرش
و الجلال شرف بردند بوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز و
لکن خباب حال کبیر شرف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور امواج
بیان مقصودہ المہمان بشانہ ظاہر کہ احد فادہ بر اوصا بنودہ بالآخر فرمود

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۶۰ م

فرمودند ما دوست نداریم که شما از سده مباد که ما این شما روید و با شما حکمت و بیان
 مزین محرم ما بند عرض نمود مولای هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مد
 معروفه مشهوره ساکن اند و از اولاد های آنحضرت هر یک بکمال غریت و عظمت در
 آن مدک موجود و هر نفسی کلمه در توالد آنحضرت ذکر مینموزد و الحین اخذش مینموزد و
 خوش بر میخیزند و از این گذشته حکایت ناخنده مفده سه چه شد که بجز خاکیچه
 رفت و همچنین از جمیع علمای خرب شیعہ شنیدیم که آنحضرت مآید و ظاهر میشود
 و درین شعبان و ادا مفر ما هر جمیع ارض سحر مینماید و همچنین ذکرها بلکه آن
 عبد از ذکرش عجز است چه که مطلب بطول ما بنجامد بالآخره عرض نمود مع
 غصت و جدول و ذکر خورد و عادات حال بگویند خواهر زاده شاهست ^{بغده} است
 چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمشابه آفتاب روشن زطاه
 تکلف این بعد چیست نمیدانم بعد از آن عظمت با این کلمه علیا ناظر با حال بمفرود
 توجه نماید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقف شما است در دست آن
 تفکر کنید و معین نماید مع جناب اخوی شریف با و دید لوشا، الله بیدل الشها
 با آن حکمات الله علی کل شیء قدیر بوم بعد من غیر لخری شریف آوردند و
 یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد ما این عباد رساله
 خال معروف و نظر حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشند و بکتاب ایقان ^{سوم}
 کت الخ و بجهت کتاب استغاب ایقان که در آن فارسی سلیس فصیح ابرع علی المواجه ^{در}
 بی انتهای معانی الهیه ابرعش شهود آورد و اداب گنجینه مخمومه اسرار غنیه کتب آثار

سال هجدهم ظهور^{۲۱۴}

واقعات سال ۱۲۷۷ هجری قمری

۱۸۶۰ م

و آثار مقدسه را گوید و از حضرت رب اعلیٰ را چون آفتاب درخشان نموده و انوار متشعنه جمال بهی را
در خلف سحابت قین حکمت و ملاحظه مقتضیات وقت پدیدار ساخت باندک زمانی فیما بین
اجابت شکرگشت و انظار دور و نزدیک را بشر جمال ابهی متوجه ساخت و بموجب هدایت
جمعی کثیر بوسیله بریدع گردید و مادر این مقام محض تین و نیز برای استصانه افکار برابر المعالی
از آن جمیع انوار را ارائه و اظهار میداریم قوله الاحلی و بر اولی العلم و اقله منبره و اضع است
که غیب هوید و ذات احدیه مقدس از بوز و طمهور و صعود و نزول و دخول بوده
و معالی است از وصف هر و اصفی و ادراک هر مددگی که نزل در ذات خود غیب
بوده و هست و لا نزال بکنون خود مسود از ابصار و انظار خواهد بود لا
تدرکه الا بصا و هو درک الابصار و هو اللطف الخیر چه میان او و ممکنات^{نسبت}
و ربط و فصل و وصل و باقرب و بعد و جهت و اشاره بهیج وجه ممکن نه زیرا که
جمع من السموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و باراده او که نفس مشیت^{نسبت}
از عدم و نفسی بجهت با بر صه شهود و هسی مدم گذشتند سبحان الله بلکه سبأ
ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و بجز در کم الله نفس بر این مطلب
برهانیت واضح و کان الله ولم یکن معه من شیء دلیل است لا شیء چنانچه جمع
انبیا و اوصیا و علما و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آنجوهر الجواهر و بر عجز از
عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق متفرق مدعن اند و چون ابواب عرفان ندان
از دل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا بانقضاء رحمت واسعه سبقت رحمت
کلیتی و وسعت رحمت کلیتی جواهر نفس نورانی از عوالم روح در جا به جا^{کلی}

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۶۰ م

بہا کل عزت انسانی در میان خلق ظاهر فرمود احکامات نامہ اذان ذات ازلیہ
و سانچہ مرتبہ و این برای تدبیر و مطالعہ ہوتہ بہا ہم اذان شمس وجود و جوہر
مقصود حکامات مہمانند مثل علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت
او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظہور ایشان از
ظہور او و ایشانند نماز علوم ربانی و مواقع حکمت صہانہ و ظاہر نفس نامہ
و مطالعہ شمس بوالہ چنانچہ منفر ما بہ لافز بنیک و بنہم الا با ہم عبادت
خلقت و این است مقام انا ہو و هو انا کہ در حدیث مذکور است واحادث
واجاد تہ بر این مطلب بیبا است و این بندہ نظرناخصاً متعرض ذکر آنہا
ندم بلکہ آنچہ در آسمانہا و زمین است مجال بر و صفات و اسمای الہی ہستند
چنانچہ در ہر ذرہ آنا و تجلی آن شمس حقیقی ظاہر و ہوید است کہ گوید بدون ظہور آن
تجلی در عالم علیکی هیچ شئی تجلیست ہی متفخر نہاید و بوجود مشرف نشود
اقابہای معارف کہ در ذرہ مستور شدہ وجہ مہرہای حکمت کہ در قطرہ ہما
گشہ خاصہ انسان کہ از این موجودات با این خلع مخصوص بانہ و با این شر
مماذ گشہ چنانچہ جمیع صفات و اسمای الہی از ظاہر انسانی بنحو اکمل و اشرف
ظاہر و ہوید است و کل این اسماء و صفات دلچسب باد است این است کہ فرمودہ آقا
نان سرب و اناسر و آبات متواترہ کہ عدل و مشعر بر این مطلب فوق لطف است
در جمیع کتب ساریہ و صحف الہیہ منظور و مذکور است چنانچہ منفر ما بہ ستر ہم
ابانہ و الافاق و فی انفسہم و در مقام دیگر منفر ما بہ ولا لکونوا کالذین

سال هجرت ۲۱۶ هجرت طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هجرت

۱۸۶۰ م

فوالله فانسبهم الفقههم چنانچه سلطان بفاروح من سوادى العماء فله منفر ما بد من عر
 نفسه فقد عرف ربه قم بخدا او محذوم من اگرند در این عبادات تفکر فرماید ابواب
 حکمت و مصادیق علم نامناهی را بر وجه خود گشوده باید باری از این بابانات معلوم
 شد که جمیع اشیا حاکی از اسماء و صفات الهیه هستند هر کدام بقدر استعداد خود
 مدک و معرفت بر معرفت الهیه بصحی که احاطه کرده است ظهورات صفایند و انما
 همه غیب و شهود و این است که میفرماید ایلون لغزک من الظهور و المیس لک حقی بکون
 الظهورک غیب عن الاموات و باز سلطان بقا منفر ما بد ما رأیت شئنا الا وفدایت
 الله فیه اولیة اربع و در روایت کسب نور اشرف من صبح الاذل فیلوح علی هاکل
 التوحید اناره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است دلالت او اعظم حکایت
 از سایر مخلوقات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظا هر شمس حصیبت اند بلکه ما
 سواى ایشان موجودند با داده ایشان و متحرکند با امانه ایشان لولا ان لما خلقت
 الا ملاوک بلکه کل در ساحت مدین ایشان معدوم صرف و مفقود بجهت اند بلکه نیز
 ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است و صف ایشان از وصف سوی و این هیاکل بند
 مرابای اولیة از لیه هستند که حکایت نموده اند از غیب العیوب و از کل اسماء و صفا
 او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و غزت و جود و کرم و جمیع این صفا
 او ظهور این جواهر احدی ظاهر و هوید است و این صفات مخصوص بعضی درون بعضی
 بوده و نیست بلکه جمیع انبیای مفرین و اصفیای مقدسین با این صفات
 و این اسماء موسوم اند نه با یک بعضی در بعضی مراب است ظهور او اعظم نورها ظهور

سال هجدهم کمور^{۲۱۷}

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

میشوند چنانچه منفرمایند تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض پس معلوم و محقق است که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیله و اسمای غیر عثنا هیه اینها و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیا کل تدریج بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه شود نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن اوضاع مجرد ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهیه و معادن اسما، دیوبتیه شود لهذا بر همه این وجودات^{مستمره} و طلعات بعد حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر بر سلطنت ظاهر و غیر آن ظاهر نشوند و در معانی دیگر چنین است و لیکن ای برادر من شکر بجهد که ادا نمودند مدام طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطنت قدم گذاردند باین در بدل است، قلب که محل ظهور و بروز مجلی اسرار غیبی الهی است و جمیع عبارات بزرگ علوم انسانی و انشاوات فطاهر شیطانی و غیره فرماید و صدر را که سر پرورد و جلوس محبت محبوب انزل است لطیف و نطفه ناپد و همچنین دل را از علاقه آب و گل بقوا از جمیع نفوس شجیه و صور طلبه مقدس گرداند یعنی که آنرا حب و بغض در قلب نماند که مینا آفتاب او را بجهت بیدار بل دهد و با بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه البوم اکثری باین دو وجه از وجه پانفی و حضرت مینا باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و شبان میگردند و باین در کل چنین توکل معنی نماید و از خلق اعراض کند و ادعا نواب منتفع شود و بگسلد و بوبت الاباب در بندد و نفس خود را بر اهدا^{جمع} ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بنان و صحت

سال هجدهم ظهور^{۲۱۱}

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

وصیت و اشعار خود نماید و از تکلم بفرماندگاران کند چه زبان ناری است و فسرده و کثرت
بیان سخی است هلاک کنند تا از ظاهری اجساد و احرف نماید و زبان لسان ارواح و
افند و بگذارد اثر آن ناری با عی فانی شود و اثر این ناری بفرمانده ماند و غیبت را
صلوات شمرد و بان عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش
نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل فانی باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحب
غیبت شاد و عزت از ستمگین و مشکین و انعمت شمرد در اسباب یادگار مشغول
شود و بنام همت و اقتدار در طلب آن نگردد که شود عفت و بنا و حب که
بوزاند و از ماسوی الله چون بوف در گذرد و بر بی نصیبان نصیب نمشد
و از محرومان عطا و احسان و بیغ ندادد رعایت حیوان را منظور نماید تا چو سبب با^ن
و اهل بیان و از جانان جاود بیغ ندادد و از شایسته خلق از حق احقر و بنجود
و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نکند آنچه را وفا نکند و از خاطبان
در کمال استیلا در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان عالم عفو در کشد و ^{بصحا}
نگردد زیرا حسن خاتم مجهول است ای با عاصی که در چنین موت مجرمانان ^{موت}
شود و حیرت فاجسد و بلا اعلی شناید و با مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای ^{روح}
تعلب شود و با فضل در کات نیران مقرباید باری مقصود از جمیع این بیانات ^{متقنه}
و اشارات حکمه آن است که سالک و طالب باید جز خلد فاداند و غیر معبود را
مردم شمرد و این شرایط از صفات عالین و سببه روحانین است که در ^{بط}
مجاهدین و مشی سالکین در مشاهد علم البقین ذکر یافت و بعد از تحقیق این

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

این مقامات برای سالک فاذع و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق
 می آید و چون بعل و الذین جاهاه و انفسا برید شد البته بشارت الهی بهم سلنا
 مبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهد و ذوق و شوق و عشق و وله
 و جذب و حب در طلب روشن شد و نیم نجات از شکر حدیث و زهد ظلمت
 ضلالت شک و دلب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را طالع
 نماید و در آن حین بشر معنوی بشارت و شفا از مبدئه الهی چون صبح صادق طالع
 شود و قلب و نفس و روح را بصورت معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و غایبات
 و ناپیدای روح القدس صدمات حیات ناله جدا مبدل نماید و بصمیمی که خود را
 صاحب جسم جدا و گوش بدیع و قلب و نوار نازده می باید و رجوع بآیات صحیح
 آفامه و خبیات مسوره انفسه منهای و بعین الله بدیعه در زنده بایه مصوح
 مشاهده نماید برای وصول بمزایب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین و ذریع
 اشیاء اسرار مجلی و حدیثه و انوار ظهور صمدانه ملاحظه کند فتم مجددا که اگر سالک
 سبیل هدیه و طالب معراج الهی باین مقام بلند اعلی واصل گردد و معراج را
 از فرسنگهای بعد استنای نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرف کل
 شیئی ادرال کند و هر زنده و هر شیئی اولاد لالت بن محبوب و مطلوب نماید
 و چنان تمیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فزون گذارد و شمس اگر کنیم
 حق از مشرف ابداع و زود و او در مغرب الخراج باشد البته استقام کند همچنان
 جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منبغه و افعال لیسعه و افعال و اعمال و انوار

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

و آثار عاسوی ابتدا زدهد چنانچه اهل لؤلؤ و اذخر و انسان ربیع و اذخر فیه و حرارت
 از بردن و داغ جان چون از کام کون و امکان ناک شد البتہ و اذخر جانان و از زمان
 بسید باید و از اثر آن رائحه بمصر اطلاق حضرت نمان وارد شود و بدایع حکمت نجات
 در آن شهر روحا شاهد کند و جمیع علوم مکتوبه از احوال و وقعه شیخ آینه اسماعیل
 و از نواب آینه سبوح و تقدیس رب الادیاب بگوش ظاهر و باطن شود و اسرار
 جمع و ابیات بیستم سر ملا خطه فرما بدینچه ذکر نام از آثار و علامات و ظهورات
 و تجلیات که بامر سلطان اسما و صفات در آینه سبوح شد و آب ریح عطش
 نماید و بی نادر است بحسب الله بنشاید در هر کجا حکمت بالغه معنوی مستود است
 و بر شاخار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شود از لاله های بدین سر نادر
 موسوی ظاهر و از نجات فرستیده اش نغمه روح القدس عسوی باهر بنده غنا
 بجشد و بی ناطقا عطا فرماید در هر وقت نفسی مکتوب و در هر غمزه اش صد هزار
 حکمت مخزون و بجاهد بن فرما الله بعد از انقطاع از عاسوی چنان بآینه اش
 گریز که آن از آن منفک شوند و لاله طعنه را از سنبل آن محفل شوند و بر او این
 واضح را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و ایندین در اس هر آینه او از بلبل
 اقل تجدد باید و در مقام دیگر سطور است و لیکن این نوار عسوی سه هجده سنه
 میگردد که بلو با از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و بجه عشق و حب و محبت
 و ذوق که جان را پکان در سبیل بجان نفاذ نمودند چنانچه بر همه واضح
 مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهیل شمردند آباد هیچ عصر چنین ما

سال هجدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

امری خطیری ظاهر شد و آبا اگر اصحاب مجاهد فی سبیل الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود در مقامی آخر مسطور است قسم بخدا که این جهاد نوبه را غیر این نعمات نغمه ها است و جز این بیانات رموزها که هر کس که از آن مغزی است از آنچه بیان شد و از ظلم جاری گشت تا مثبت الهی چه وقت فرا گیرد که عمر و عمرها معالیه بیجا باز نصر و حای قدم ظهور بعرضه قدم گذارند و ما من امرنا الا بسدانه و ما من قدره الا بحوله و قوته و ما من آله الا هوله الخلق و الامر و کل بامر بنطقون و من امراد التوبع بتکلمون در موضعی دیگر چنین فرموده اند و از فقها و علمای بیان استند مینمایم که چنین شیئی نمانند و بوجوه الهی و نورانی و صرف اولی و مبدأ و منتهای فطرها غیبی در زمین مستغاث و ادب بنا و زیند آنچه درین کور و ارد شد و بقول و ادراک علم ستمک نشوند و آن فطرها علوم ناگناهی ربانیه مخصوصه نمانند اگر چه با جمیع این و دیده میشود که شخصی اعور که از روی سالی قوم است در نهایت معاضه بخیر و همچنین در هر بلدی بنفوی آنچنان قدسی بر خیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوه مضمود در کوه و صحراها فراد نمایند و از دست ظالمین مسور شوند و برخی توکل نمایند با کمال انظاع جان در یازند و کوه با مشاهده میشود نفسی که بکمال زهد و تقوی موصوف و معرفت بعضی که جمیع نام اطاعت او را فرض شمارند و تسلیم امرش را لازم دانند بحار به با آن اصل شجره الهیه قیام نماید و بطنها مجاهد و اجتهاد و عبارضه بخیر این است شأن ناس بری امیر و مردم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طهران نمایند و در فصاحت ساکن شوند حی و از غیر نیز دهند و تلبیس باطل را بدیده بصیرت بشناسند اگر چه در این ایام را آنچه

سال هجدهم ظهور^{۲۷۲}

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۱۶:

حسدی و دین که فتم بر تلب وجود از غیب شهود که از اول نبای وجود عالم با اینکه آنرا اولیة انما
چنین عمل و حسد و بغضاتی ظاهر شد و نخواهد شد چنانچه جمعی که راجحه انصاف فاشند
دایات نفاق بر افراخته اند و بر مخالفت پیغمبر انصاف نمودند و از هر جهت دمی اشکاد و
از هر سمت هری طیار با اینکه با حد در امر افتخار نمودم و بنفسی بر روی نخستیم مع هر
مصاحبی بودم در نهایت مهربان و در بعضی تعابیت بود یاد و در اینگان با انصاف، مثل قهر، تو
و با علماء و عظام و در کمال تسلیم و رضا، معذرت نواله الله الی الله الهی ان الله
و با اسوا و ضرا که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نود آنچه از اجبا وارد شد معد
صرف ست و مفقود بحث با روی چه اظهار تمام که امکان را اگر انصاف باشد
این بیان و انبعد در اول ورود این ارض چون در الجمله بر مواردی محدثه بعد اطلاق
با فتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در پیا با آنها و فراق نهادم و در سال وحدت
هجر سپردم و از غیوم عبور جاری بود و از فتم موجودم ظاهر چه لبالی که فوت در
نداد و چه ایام که جسد راحت یافت و با این بلا پای نازله و در ایامی متواتره نواله
نفسی بد کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سم
نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل و غافل از اینکه کس در فضیله
الهی اوسع از خیال است و پیر همد بر او مقدر است از نیک سر را در گذشتن بخان نه و
اداره اش را بجز رضا چاره نه فتم بخند که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسال
امید موصلت نه و مقصود جز این نبود که تحمل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقباض
احباب نگردم و سبب ضرا حد نشوم و علت آخرین قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیال بود

سال تجدید هم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶ م

بنود و امری منظومند اگر چه هر نفسی محلی نیست و هوای خود خجالی نمود بلوی آنکه از صد
 امر حکم رجوع صادر شد و لا بدانند نمودم و رایج شدم دیگر فلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از
 ملاحظه شد حال دوسنه میگذرد که اعدا در اهلاک این عباد فانیتهای سعی و اهتمام
 دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند معذات نفسی از اجاب نصرت نمود و بهیچوجه اعا
 منظور نداشته بلکه از عوض نصرت ^{ها} که منوالی و منواتر قولا و ضللا مثل غیثها اطل ^{رد}
 میشود و این بعد در کمال رضا جان برکت حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل ^ص شایسته
 مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا نهد شود و جان در یازد و اگر این خیال نبود ^{ند}
 نفس الروح بامر آبی درین بلاد توفیق نمیدوم و کفی بالله شهید احم القول بل دعول ^{الذی}
 الا بالله وانا لله وانا الیه ولجعون و نیز سال ۱۲۷۴ در بلاد و آن که در کنار دجله ^{تتبع}
 گذر میفرمودند و با انکار الهیه بر واردات غیبیه مانوس بودند کلماتی قصار در فارسی عربی که ^{شد}
 نسالی شاهوار در دلالت تهذیب فکر و عمل و گفتار است هر صبحی فصلی چند نازل و صادر
 گردید و در این ایام جمع و تنظیم شده بنام کلمات کمزونه معروف و مشهور گردید و در مقدمه عربیه
 آن چنین سطور است هو الیهی الالهی هذا ما نزل من جبروت الغفره لبلان ^{التدبر}
 و الفوه علی النبیین من قبل وانا الخذلنا جواهره و فیضا فیصل الاخصار فضلا علی الاجا
 لبروا بعهد الله و بودوا اما نانه فی انفسهم و لیکونن بوجه النقی فی ارض الروح من القانین
 بان الروح احب الاشياء عند الاضاف له و مرغ عنه ان یکن الی و اعبا و لا
 تغفل منه لیکون لی امنا و انت توفین بذلك ان شاهد الاشياء بعینک الایمن
 العباد و تعرفها بمعرفک الایمرفه احد البلاء و فکر فی ذلك کف ینعی ان یکن ذلک

سال سیدیم طهوز ۲۲۴

۱۸۶۰ م

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

ذالك من عطيتي عليك و غنايتي لك فاجعله امام عينيك يا ابن البشر
ان محبت نفسي فاعرض من نفسك وان پروردگاری فاعرض من رضايتك لتكون في بافتاب
واكون فيك بافتابا راس الايمان هو القفل في القول والتكثير في العمل ومن
كان اقواله ازيد من اعماله فاعلموا ان عمره خير من وجوده وفاته احسن من بقاءه
اصل الحسرات من مضت ايامه وما عرف نفسه كذلك علمناك وصرفناك كلمات الحكمة
لشكوا الله ذك في نفسك وتفتخر بها بين العالمين او يسخرهاك براسي ميگويم ^{فان} قلون
عباد كسي است كه در قول مجادله نماید و پروردگارش خود تقوی جوید گویا برادران
با اعمال خود را بپا دارند نه با اقوال ای پسران ارض براسي بل بند بلوغ در او شائبه
حدا دري باشد البته بجزروت با في من در نيابد و از ملكوت تقدیر من در خارج
نفس نشود . او جوهر غفلت در پنج كه صدره اديان معنوی در لسان ^{طهوز}
و صدره اديان معنوی الحقی ظاهر و لكن گوشي نه ثابت و در و طبع نه ناخبر بايد ای
همگان ابواب لامكان بارگشته و در بار جانان اندم عاشقان زینت یافته و
ازین شهر در حای محروم مانند انزال فلیله و از آن فلیله هم با طلب ظاهر نفس معسر ^{مشهور}
نگت انزال فلیله ... ای اهل دیار عشق شمع با في را ابراح نانی لحاظ نموده و
جمال غلام روحا در غبار شهر و ظلمات مسورا زده سلطان سلاطین عشق در ^{سنت}
دعا باي ظلم مظلوم و حمله ندي در دست جندان گرفتار جميع اهل سر ادي ابي و
ملأ اعلی نوحه و نديه پنهانند و شاد کمال راحت در ارض غفلت انامست نموده
و خود را هم اندوستان خالص محسوب داشته ابد فباطل ما انتم تطنون ^{ان} و نیزه

سال هجدهم ظهور^{٢٢٥}

واقعات سال ١٢٧٧ هـ ق ١٨٦١ م

در آن ایام الواح بسیار که از جمله لوح تفسیر حروف مقطعه اوائل قرآن و نیز تفسیر آیه الله نور محمد و
والارض مثل نوره کشفه در جواب آقا میرزا آقاسی رکانی شیرازی و لوح مدینه التوحید در جواب شیخ
سلمان زر قلم ابی صادر شد و بنده از آیات لوح اخیر چنین است قوله الله عز الا على هذه
مدینه التوحید نادخلوا فيها یا ملا الموحدين لکنوا بآیة الروح لمن المستبشرين هو
التوحید الفایة علی الفریاد تلك آیات الکتاب فضلت ابانه بدعا بنور ذی عوج علی آيات
الله وهدى و نوراً و ذکره لمن فی السموات والأرضین و فیہ ما یفرب الناس إلى حیا
قدس مبین و انه لکتاب فیہ بذکر کل امر حکیم و نزل بالحق من لدن حکم علم و فیہ ما یبینه
الناس عن کل شیء و یهیب منه رواح القدس علی العالمین و یقین بانه لا اله الا هو
یفعل ما یشاء بامر و حکم ما یرید قل ان فیہ ما یضیی الصدور و فیہ یفصل کل شیء من کل
الله العزیز العذیر الی قوله الاعلی ثم یا سلمان سلم فی نفسك و امر الله و بما امرت
فی الکتاب و لا تکن من الغافلین ثم اعرف من ذلك الایام و لا تنس الفضل فی نفسك
و کن من الشاکرین ثم انقطع من نفسك و هو ان لیلیمک الله بفضله ما یخلصک عن العا
و ایاک ان لا تحمم نفسك عن سمات هذا الروح و ان هذا لعین مبین ثم قرب بالمالک
الملك الحی المفضل المفضل فل هذا فضل من فضول الله قد ظهرها الفضل و لکن یغیب
شیء عما فی السموات والأرضین فل نابه هذا الربیع الذی ذین بطراره الفردوس
لن یغیبه الخریف فی ابد الابدین و ان هذا فضل لا یفیه فضل فی الارض الی قوله
فل ان ما اهل الارض هدی لجماعة بذکرکم لحن الذکر لکنون من الذاکرین و اراذکم
شیئاً و لن یرید منکم جزاء و اجزائه الا بان یشهد لیب الله العزیز العظیم فوالله

٢٢٤
سال هجدهم طهوز

واقعات سال ١٢٧٧ هـ و ق

١٨٤١ م

من لطلب لنفسه ما ذكره حينئذ بالحق انه على خسران مبین قل ان الذين يفرزون من المومنین
في سبيل بارئهم اولئك في ريب من لقاء الله واولئك هم الغافلون الخ قوله وانه لو ارد ان
اضل لك هذا المقام ما علمني الله بفضله الا بحمله الا لواج ولين كفضله الجود لو جعل يدا اهل هذه
الكلمات المقدس المتعال الغرير الحكيم لان الله لم يكن ليقضه من يعطل ولا ان يفرق بين
وهو الذي فضل من نطقه الا وانه علم ما كان ويكون ان انتم من العارفين وسبقت في
طرا هذه النقطه علوم الحق ما سمعها اذن احد ولن يعرفها احد من العالمين قل انه لو
يريد ان يطوى كل العلوم بما فضل في الملك من اول الذي لا اول له ليصدر ويكون ذلك
اقرب من لمح البصر الا الله الا هو السلطان المصنوع الصدير الخ قوله فاسمع يوم ينادي
المناد في طلب البقاء وبقائه المجاز في شطر العرائ وبعدها الكل الى الوفاي و
يفتح ابواب الفردوس على وجه الخلائق اجمعين وهذا يوم لن يعصمه ظلمة الليل وكا
الشمس ليضي من لانه استناد من انوار وجه نبينا فوالله حينئذ يبسط باط
قدس يد يع من ليد الله الغرير المصنوع المنسوع فلوالله انه ليوم لن يجل فيه عرشك
الا نفسه الحق وانا كذا بذكر لك شاهد بين وفيه بكف معانات لن يذكريها التوحيد
ولكن يصل اليها حقائق التفريد ولن يطرحها هو انما اعلى معارف العارفين ان من شاء
زيك فهنئنا لمن فررت عنه في هذا اليوم بقاء الله الملك المتعال الغرير قل اياملا
المشرق والمغرب ان هذه لغفات يذكر من الحما حين الذي مرث على وادي السنا في
سبنا الريح بفتنة الحق لن يذكريها الا الله الغرير اللطيف واذا وردت فيها اخذ
حرف السنين من وادي الاولي لحب الذي اضل بينهما في ذم البقاء اذا ظهر حروفنا

سال مجددیم طوز^{۲۲۷}

۱۸۶۱ م

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

حرفیات الجمعات في عوالم الاسلام بار من لدى الله العزيز الجليل قل هذه المدينة لو دخل فيها
المرض لشفى وبطبت ان يجرى على اللسان اسم الحسين الى الخرافات نبيل ندى شرحى در
خصوص جشن و ضیافتها که در بیت مبارک یشد و کسبه و تجارت مخیرین و شاخ اعراب و زوار مسافین
میگشتند و اجاب فرین سرت نشاط مایه و معنویه بودند آورده بدینمضمون نوشت با آنکه احاطه
اعدای نبوی بود که احدی از طائفین حول مبارک از جان خود اطمینان نداشت و اسباب ظلم هر موجود نبود
اموال و اطلاق در ایران تالان و تاراج شد و بعد از اخراج از وطن هیچ سلطان و سلطنتی رجوع و
نفر نمودند و ز مسافین و دوستان هم فرجی تاراج شده در بدر کسافی بنویسد که اذعقول مخیر و
آشنا و یگانه متعجب که این جلال و جبروت از کجا است روزی یکی از مسافین طهرانی در
بیت مبارک بحضور معروض داشت که آیا صدر اعظم همراهی چهره شهریه و مناجح بر شامعین
کرده که از عهد این همه مصارف بر میاید در کمال همینه فرمودند من باید انشال صدر اعظم را شهریه
بد هم نه آنکه آنان را بر من منتی باشد و امر من با خدا است و بدیگری اکتال نه شخصی دیگر
از آشنایان طهران عرض نموده بود که ایام توقف شما در طهران بذل و بخشش همه نوع اشخاص فرمودید
حال چگونه است بنفوس که در اطراف شما هستند آن نوع احسان نمیفرمایید در جواب فرمودند اگر
نوعی که در سابق رفتار فرمودم حال هم بکنم همه خواهند گفت که این نفوس بجهت دنیا توجه باین نموده
و بعضی گمان می نمودند که دارایی عمل اگیر هستند از جمله آن نفوس زمین العابدین خان کازان بود با آنکه
اموال بسیار داشت معیند ابهواسی اگیر سالها کوشیده ثروت خود را ضایع کرد آن ایام در بغداد بود
و بطبع اخذ اگیر از جمال مبارک آنها را خلاص میکرد و با آنها میز اموسی کلیم انس و محفلات داشت و کلیم هر
سعی کرد و بر آن منصرف سازد ممکن نشد زمین العابدین آن گمان میکرد که بساط جلالت ابری بسبب عمل

سال هجدهم طهوز^{۲۲۸}

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۶۱ م

عمل نه کور منبسط گشت و کلیم در سنین صغیر حضور والدشان که با علمای شیعه گفتگو میکردند مطیع بر صحت
 شد و باین جهت زین العابدین خان قسم یاد کرده بوی میگفت تو این عمل را مینمائی و از من کتمان میکنی و کلیم
 مذکور را محال میدانست و با وی از روی مزاج سخن میگفت و او در سخن در عقیده خود میگفت تا آنکه روز
 رساله جابر را که در تعیین حجر حکما نوشته و قسم یاد نمود که ذره از آن فعل را کتمان کرده جمیع روزش را
 ساختم نزد کلیم آورد و قسم داد که روزگاری بروی آشکارا سازد کلیم روزی بعد از ظهر رساله را بدست گرفته
 بگشود ناگاه صوت مبارک را شنید که سؤال فرمودند چه کار مشغولی کلیم بزوجه است معروض شد
 بکاری که صرف هم و خیال است فرمودند گویا رساله جابر را زین العابدین خان بنموده که حجر کتوم را
 برایش معلوم کنی عرض کرد علی چنین است و جمال ابی در خصوص آن فعل بنا براتی مفصل فرمودند از آن وقت
 سئوالهای بسیار از اطراف میرسید و از برای هر یک الواحی در علم مذکور صادر شد و قس کلیم اظهار فرمود
 که هر کس اظهار کند من این علم را دارم نفس الطاهر در لیل بر فغان و کذب میباشد و نظر باین است که شغلا
 با زانوی فرمودند و عمل با نیکوئی علوم از جبر در مل در اکثری از الواح منع شد تا هر خانی خود را بلباس
 جلوه نهد و مانند کیم از حد خود تجاوز نماید چنانچه در کتاب اعیان خطی بانه میفرماید که بسیار عالم
 که سلاطینی یا شخص مقتدری ما و تورا در مجلسی حاضر سازد و اظهار این علم را از عالم ادعا بعالم شهود

متذکره باقی رسید که بیرونی مبارک علی و پناه منطلوبین شد بنوعی که هر کس تو قبول بخواست تعدی کند با جرمه
 بیک وسیله خود را آنجا میرساند یا بواسطه خود را نسبت آنجا میداد و احدی یارا و قدرت بدست که متعرضش شود و گشت
 که نظر با جابر جمعیت آن را جائز نمیدانستند بنا بر محبت و مودت گذاردند و اظهار ایمان نمودند و مبالغه میکردند مثلاً
 یوسف خانه بود که گاهی آنجا میفرستد گفته بود که در سنه ۱۲۵۰ مومن و مقبل بودم اما رضاشیرازی
 و نیز خلیفه که پس از فوت فتحعلی شاه مدعی سلطنت بود و بعد از استقرار محمد شاه تحت حمایت دولت
 پادشاهت معززه و ملازمین بسیار در عراق میرسید یک از کاشگانش سخن برخلاف ادب گفت و جمال ابی

سال هجدهم ظهور^{۲۲۹}

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۱ م

شهو و بطلبد تا صادق از کذب و حق از باطل آشکار شود و در لوصی از الواح مکتوب بقلم خادم چنین
مسطورات قسم با قلاب جصفت که از افق بجن مشرف در عراق و فوی شد که خود
جمال قدم روح من ملکوت الامم الملو له الفناء بر حسب نظر هر پیر این موصوفند
همان بود که می شنید و خشک پله بودند و می پوشیدند و با کلمه امور مذکوره سبب
میرزا حبی گردید و شروع نمود در نوشتن کتابش بدوستان خود بنوع اشاره در استقلال و قافیه
جمال مبارک و مقهوریت خویش نمود و به دستانش میش از پیش بشر مغزیات و ابراز بعضی عباد
برود چنانچه چنانکه مشرفه معترضانه از ملا جعفر زرافتی بخبر مبارک رسید و در عین حال الواح و آثار
ابهی علماء مبلغین و مومنین را در بلاد ایران روح جاوید بخشید و بنشر امر بدیع رنگینت و لاجرم
مبغضین و اعدا سبب فتنه و فساد برخاستند

فتنه در مازندران و اسر و حبس اجاب در طهران

آقا میر ابوالعباس شهید زاده از بقیة السیف قلعه مازندران و برادرش آقا سید محمد صاحب نوکیله در پیش سابق
آوریم در مازندران همی سفر کرده تبلیغ امر بدیع نمودند و جمعی از معتصبین و علما ما موجب شد که دوستان
هر دو برادر را در قرینه عرب خیل از توابع بارفروش بچنگ آوردند و خدام را در سربس سواران
کرد و ترک مازندران ایشانرا اسیراً مغلولاً بسوی طهران کشید و هنگامیکه بقریه میستان و قله
به نیر رسیدند آقا را آقا زرشا هیر مومنین و بقیة السیف قلعه طبرسی نزد مومنین شتابان
داشت که مرا نیز با برادران ایرانیم بغل دهند کمند و بطهران ببرید پس ویرا نیز مقید و مغلول حتماً

بعلیش چنین پیام کردند که بخاطر آرا بیضا قلعه ناصر الدین چه کرده و بدان که تو را چیزی نماند و پاس احسانا گذار
لذا علیش اندیشه کرده غارینش پاس ادب گنداشتنند
تو بر بجز در هشتم رمضان شان غروب واقعند

سال هجدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۱ م

باسیدین مظلومین و آقا غلامرضای بهمنیری و آقا محمود چاله زین بن ابی طالب العاصم از بقیة اسیف قنہ مذکور ہر پنج را
 با شفت در پنج بطهران بردند و در بہنمبر ہمانہ جو بیان شیرخانہ آقا غلامرضا غارت کردند و کما شنگان دولت در آن
 اسری والدی الورود بانبارسیہ چال برده بغل در بخیرگران کشیدند و قندی مدید با انواع جور و جہای شیدہ در حسن
 بدہشتند و بالآخرہ با آخوند ملاصادق خراسانہ و آقا شیخ ابوالبراب شہاردی و حاجی محمد اسمعیل فرج کاشانی و جہا
 دیگر از شاہراہ اجابکہ عنقریب شرح گرفتارشان میآیدیم در زندان بیک بند در بخیر نہادند و آقا غلامرضا
 طول مدت حبس را بویارشد و بحالت ناتوانی شش ماہ از شفقت شدیدہ رخصت کرد ولی بالآخرہ از
 جہت اغذیہ و اشربہ ناگوار برآرز در چارہ سہال سخت گشت و بدرجہ از ضعف و نقاہت رسید
 کہ گوئی استخوانہایش ذوب گردید و در چنان احوال پویستہ باادکار و افکار الہیہ مانوس بود و
 قبل از وفاتش بزندانان التماس کرد تا در آب جوفض آب گدہ آشتند و بدن خود را شستند و او در
 مذربعد و رگدشت پس چارہ خال آوردند و جہد را از محبس خارج کردہ دفن نمودند و آقا لرا قان مجوسین
 مذکور با زندانبانان با خلاقی سلوک نمود کہ اطمینان کامل بدو حاصل کردہ کلید کندہای محبس را بدو سپردہ
 ہر وقت میخواستند از او میگرفتند و آقا سید محمد رضا بانم جہانش قریب چہل تن از مجوسین را
 کزار آنجملہ احمد قیچان ہراتی بود با مبریدیع ہدایت نمود و چنانکہ در بخش سابق ضمن احوالشان نگاشتم
 مدت دو سال و سہ ماہ ایام حبس با پایان برده مستخلص گشتند

حدوث فتن و ملیات برای اجداد خراسان

آخوند ملاصادق مقدس خراسانی چنانکہ قبلاً نگاشتم از شہد بعد آد آمدہ چندی در جوار اہلی رست
 و پی بمقامات آیتہ برودہ با قبلی مقلو از امید و نشاط عودت بوطن کردہ بر بہنامی و ایجاد شوری جدید در
 بایان و تبلیغ بگیاگان بردخت و میرزا احمد از عنندی و قایمرا محمد فروغی از شاہیر علمای بابیہ کہ

سال نوزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۲۶۱ م

که شرح حاشان از بخش سابق آوریم نیز از مار موقده بدیعه آئینه برافروختند و آن محمد فاضل قاضی
 مذکور هم پس از فراغت و مرجعت از عراق عرب با معرفت و مبنی بدیعه بولین خود جمعی تبلیغ
 و هدایت کرده شهرت باین نام حاصل کردند ملاکامای خراسان موجب شد که سلطان مراد میرزا حاکم
 سلطه عمومی و حکمران ایالت آخوند ملا صادق مقدس جمعی دستگیر کرده مجلس انداخت و بعد از
 هفت نوبت ویرا با برش و ملا علی صفر و میرزا نصرالله اسیرا با کند و برنجیر طهران روانه داشت و آبانرا
 در انبار سیه حال مقید و مغلول نمودند و بعد از دو سال و چهار ماه بنوعیکه در بخش سابق آورده ایم
 کردند و در قاضین سید ابوطالب مجتهد برای حوادث در قابت با آن محمد فاضل و برای
 وضیت با این امر بمقامت با فاضل و جمعی از ارجا که بواسطه او گرد آمدند بزحمت ملاکامای عوام را
 بشواری و شکایات مفصله نسبت با اقدامات فاضل و با بیان نزد شاه و اولیای دولت فرستاد
 و مقیرانی بدینضمون نشرداد که جمله محکلات را حرام و محارم را حلال کردند و عمقا و مجازات و
 مکافات اخروی از ثواب عامه زایل نمودند و امیر قاضی میر علم خان از محبت و اخلاص فاضل منحرف
 بعد از مدت مقاومت ساخت و امیر گردی از عوانان غلاما و شداد برای دستگیری جمع گماشت

در مدت طولانی مجلس آخوند ملا صادق در انبار طهران علمی خراسان امثال حاجی ملاکامای سبزواری و غیره یعنی طهرانی
 امثال حاجی ملا علی و حاجی میرزا محمد و حاجی سید اسمعیل و غیره نوشته که در حق وی شفاعت کرده مستخلص سازند و آنان خطی با او
 نوشتند و با چند آخوند بانبار فرستادند و اجاب خوشی گشتند که آخوند نجات یافته از انبار بریدن بیاید ولی او بانبار دارو
 مستحقطنین مجلس که همه را تبلیغ کرده بود دستور داد تا در میدان وسیع حاج انبار باطلی نهادند و با آخوند ملاکات کرده کتبه
 علماء را گرفت و بر ماش آن اینعبارت نوشت طلب المنافع الی الحجاج صریح و کتوب بانبار ملاحظت و اتمان پس
 فرستاد و بعد از خروج آخوند از انبار حاجی میرزا محمد مکرر از علماء و غیرهم گفت که چنانکه ملا صادق مقدس در حقیقت
 و آئین خود ثابت و استوار است احدی را از اسلام نیافتم

سال نوزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق ۱۸۶۱ م

بگاشت حسین سیاه باندۀ پی گرفتاری فاضل بخاج بیرجند که برای انجام امری شخصی در آنجا توقف داشت
حرکت کردند و با وی در بین طریق مصادف شدند و فی الحال ویرا از کیش پیاده کرده حکمۀ ایشان با
در آورده بر از ریک نموده برگردن باو بختند و پیاده با سر برهنه عودت دادند آنگاه ویرا سوار
گوش نموده پایش را در زیر شکم حمار بسته تازیانه بر او می زدند و در معابر گردانند و بهن حال بقصبة
عماری که در کنار لوت حبیب واقع است و نهاده فرسنگ از بیرجند بعد مسافت دار در برد
و در آن محل بسیار گرم باد هوا و اهل دور از تربیت دو ماه محبوس شدند آنگاه حسین سیاه مذکور
مأمور شد که فاضل را عودت بیرجند دهد ولی ملا با بان مأمور قسمی انعام کرده داد شدند که او را سرد
پا برهنه و پیاده حرکت داد و بدنش را می بضر تازیانه بیازرد و بد آن طریق وارد بیرجند کرده از آنجا
بقریه نوفرست مسقط الراس وی بردند و حکم بود که احدی با او مرادده نماید حتی برادرانش با او
ذکاب و ایاب نداشتند و در همان هنگام که حسین سیاه و دهرمانش پی گرفتاری فاضل بخاج بیرجند
رفتند ابو تراب بیگ نامی نیز باده سوار مأمور سرچاه شد و جمعی از اجاب مانند آن میرزا محمد علی
(ذیل فائز) و ملا علی اکبر و آقا محمد علی و ملا محمد علی و درویش علی اکبر و آقا احمد و غیر هم را دستگیر
کرده محبوس نمود و ادیتهای گوناگون وارد آورد تا مبالغی نفقه گرفته از حبس و قید آزاد است
و با وی درویش علی اکبر مذکور ز صدقه کند متورم و مجروح شد سپس آنا را به بیرجند کشیدند تا
ایر حسب فتوی مجتهد درباره شان حکم صادر نماید و از جمله آنجماعت سرچاهی ملا محمد تقی
مسلم بعلم و فضل و زهد و تقوی بود و بر غیر تبلیغ این امر میکرد و سید ابوطالب مجتهد مذکور او را
بکنار کویر لوت فرستاد که در آنجا ویرا را نمایند تا در کویر هلاک گردد و مأمورین نیز همین
انجام دادند و سایر مظلومین آنجا شان در سرچاه عودت دادند و ملا با برای آن ترکب اطلاق

سال نوزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۲ م

اقدامات مذکوره شدند که بایان خوف کرده از اظهار عقیده و تبلیغ زبان بندند ولی طوبی کشید که با ایشان
خبر رسید که بایان سرچاه پیش از پیش جوش خردش یافته و میرزا محمد علی مذکور تجار از حد کس را امر
بیع دارد ساخت لاجرم بهیجان آمده نزد امیر شکایت کردند و نائب حکومت سرچاه نیز واقعات را بوی شب
داد و امیرین چند کیسل داشت که سرچاه رفته بازخواست و تصنیفات و تحولات و اجبار کردند که مظلومان
اطلاک و امانتیه خانه خود را فروخته جریمه بجا کم دادند و حکمران میرزا محمد علی و درویش علی اکبر را حکم توقیف دول
در سرچاه داد که در آمدت از قریه خارج نشوند و نیز در همان هنگام که حسین سیاه و ابونزادان مذکور با
همراشان برای گرفتاری فاضل و اجابتی سرچاه رفتند که بلائی محمد سلطان حبس حکم امیر قاسم باخته
مأمور قریه محمودی شد و افاضه سعید یعقوب در شب از خانه اش با همان لباس خواب که در برداشت بیرون
کشیدند و در خارج نگاه داشتند و کربلای محمد سلطان خود داخل خانه شده کتابان را بست گرفته ضبط نمود
و زوجه سعید یعقوب از خانه بیرون کرد و افاضه سعید یعقوب و ملا علی امیر را دستگیر نمود و خانه مانده از آنرا
مختوم نمود اما نه اجداد مجوس ساخت و امانتیه و اموال افاضه سعید یعقوب ضبط کردند و ملا علی را چنان
بمنحی کند و قید نمودند که ز حال زوجه بهوش گردید آنگاه هر دو را بر چند کشیدند و در طی طریق رحمت دادند
بسیار دادند و افاضه سعید یعقوب را بر چند تسلیم سید ابوطالب مجتهد کردند و در این توپین تخریب بسیار باره
سپرد که در کند و حسین وارد و ملا علی را نیز با دمی حبس کردند ولی دارد و غم با ایشان شفقت نموده در شبها آنان را
یکشود و بر بنظر حق افاضه سعید یعقوب مدت شش ماه و ملا علی سه ماه مجوس بودند و اطلاک و اموالشان بقارت
و عاقلشان چهار نفر داده شدند و افاضه سعید یعقوب چون از مجلس رها گشت خود را بقریه شاخ که در قریه
محمودی است رساند و شخصی بر او رحم آورده مصارفش را تا مشهد داد و دلالت کرد که بفرم مشهد حرکت نماید
ولی سید ابوطالب مجتهد مجدداً حکم دستگیریش را صادر نمود و او را لاجرم شبانه بگریخت و خویش را بجا

سال نوزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۲ م

بغاره برد ولی پایش مجروح گردید و از حرکت باز ماند یکی از دوستان مطلع از حال و معاش شده با تفاق زوجه شد
 بغاره رفتند و خوراک برده حوائش را بستند تا پایش شفا یافت و از مغاره بیرون آمده براه افتاد لکن سابقین او را
 گرفته برهنه کردند و با چاقو محمودی زفت و مدت دو سال آقا مت حبت و بلاخره از جهت تعرض ملا و حکومت
 مهاجرت نمود و در آنجا با همه سختی و آزار از اعدای نریست و نیز در آنجا هنگام زفتن نامورین مذکور بقصد فضل و برای سرخا
 و قره محمودی که بلائی محمد کالم بیک ابغده از طرف میر علم خان نامور اجنبی قصبه در خوش گردیده و هزار محفل نامور
 متفق گشتند و افراد اجنبی نشان گفته و کربلای محمد کالم بیک یکی را بخرش طلبیده بجای عباس علی اسپرین
 اظهار کرد که نامور است او را با انواع بیات و عتوبات مجازات دهد و او در جواب چنین گفت من و بیستم
 که تمامت زجر و شقاات را تحمل کنم و فقط از خدا صبر و استقامت بخواهم و کربلای محمد کالم مطالبه کتابیان و
 الواح نموده گفت حسب حکم امیر باید آنها را تسلیم گیرم و او جواب داد که کتاب الواح ضبط سیننه من است اگر
 خواهید بشکافید و بسایید و بلاخره مبلغ بسیاری نفوذ از او دار که بلای محمد حسین و میرزا ابوالکاسم و ملا
 محمد علی طبیب و صد علی اگر فتنه آنگاه به بیر خند میر حبت کردند و حاجی عباس علی احساس شروع مقتدا
 فتنه و شورش نموده پسرش آقا حسین جوان ده جانی را بیشتر دیده و تون فرستاد و بعد از خندی باز نامور
 از طرف حکومت بیر خند وارد شده مطالبه نفوذ کرد و حاجی عباس علی با وجود سنگدستی مبلغی تهیه با نهایت
 بشاقت در طریق محبت محبوب تقدیم نموده آزاد و آسوده شدند و در بشرویه تجرکات و تمسج حاجی آقا حسین
 مجتهد امالی بمعاضت بزوجه استند و متدراجا با جاد و اینط لغه استهزا و توپین کرده بسبب و لمن پرده خستند
 و صدقات و جفا دارد آوردند و چنان معاوضت و معادلت نمودند که اجناسا چار شدند روزی در منزل خویش
 نختی و منزوی بوده در ظلمت شبها در نهایت احتیاط با یکدیگر ملاقات کردند و در یکی از شبها حاجی محمد علی و
 ملا محمد حسین پسران کربلای عجب نه و آقا محمد داود از محفل ملاقات با تفاق زارین جدید الورد بغدادخانه نامی

تو غیر بجز در شب ۲۰ رمضان واقع شد

سال نوزدهم ظهور^{۲۳۵}

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق ۱۸۶۲ م

بخانه نامی خوش مرحبت میگردند و اعداد استند در انظمت شب اطحا برایشان کرده آنچه خواستند زدند و
جفا و آزار دارد و در روزی بعد در قصبه انشا دادند که اجنبه با بیان در بار یکی شب حمله برزند و لذا ما مورین
که از طرف حکومت طلبس بموجب تظلمات اجاد در مشروطیه حاضر شدند به سماع فریاد بلبله مذکور اقدامی کرده
مرحبت طلبس نمودند و قس مذکور هر سان تا سال ۱۲۸۱ امتداد یافت

فتنه کاشان بلیات وارده بر احباب

در کاشان ملا با بچوش فرخوش آمده بد افت اینط لفظ بر خاستند و مردم را بر بختند و با غیبی
بیگلرگی حکمران آنجا و برادرش حفیر خان تبرض احباب برد خاستند و جمعی دستگیر نموده بجهس انداختند
و از آنجمله ملا با فرخبری که مردی دارسته و مژدی بود چنان بدار حکومت دسوی زندان کشیدند که بزیر
افزاده زندش بگشت خانه و امواشان انهب و تاراج کردند و در انواقه حاجی محمد صباغ برزی و آقا
شیخ حسین سناج در نقب بر زمین خانی شیخ مذکور محقق شده در جلوی نقب صندوقی را قرار داده و
جلوی آنرا خشت چیده پوشانند و چهار شبانه روز در نقب مذکور بدین طریق بسر برزند و ما مورین
حکومت چند بار بخانه زبختند و بنقبت راه نیافتند و در مره جزیره صندوق از جای حرکت داده
اند در دیده بدار حکومت زندان برده مجوس و مفلول ساختند و هر دو بعد از حبس طومانی بیضاغت
برخی از افرایشان جرمنی بگومت داده سخلص گشتند و آقا محمد علی محفل یافت با پیش آقا محمد باقر
بدار حکومت برده کذب بر پانهاوند و عاقبت مبلغی نفوذ از ایشان گرفته را کردند و آقا محمد ابراهیم حاجی را در
جوار خانه اش بسته چوب بسیار زدند آنگاه او و پهلوان رضا حاجی محمد اسمعیل رفیع (شیخ ابوالقاسم
نارگانی و آقا مهدی را با یکدیگر گداخته بزنجیر بسته با جمعی سوار بطهران فرستادند و در آنجا با نیا مجوس
کردند و پهلوان رضای مذکور بعد از طول مدت حبس در انباردات یافت و چهار تن دیگر خلاص شدند

سال مئتم هوز

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

فته در شهر و قزوین

در شهر و قزوین با معاندت اینطائفه و خصوصاً بر قابت حادث باشیخ ابوتراب بر شفقند و از آنجمله
 ابو الحسن مجتهد همت بردشان نهاد و چندان نکایت و سعایت بامرا و علمای طهران نوشت تا قده بوار شد
 پی گرفتاری شیخ رفته او را دستگیر کرده بغل و کند بناده بطهران بردند در انبارشاهی مجوس و منفید ساختند
 و بدین طریق جمعی از مشایخ ارجاب از بلاد مختلفه ایران و از عراق در انبار طهران مجوس گشتند و عدده از
 مظلومان در محبس قات یافتند و در طهران مدفونند چنانکه شمه از انواقیع در دو بخش سابق نگاشتم و
 سایرین بوسائل تنوعه و برخی چنانکه مذکور گشت بعد از مدتی طویل از انبار نجات یافتند و در حلال
 احوال و نفس مذکوره چون اکثر این طائفه جمال ابهی من نظره امه موعود در بیان شناختند و او امر
 نواهیست از من قبل امه دانستند و گر چه برای اینکه در انبار مبارکه تصریح باینده اعینه شده غالباً
 نیکو زند ولی در مکاتب خود نیز در کتاب ایاب بجزر شان القاب و ابابیکه در جور انعام بود ظاهر مکرر
 میداشتنه و نیز علماء و فضلائی بغداد و کربلا بجزر شان فائز شده سوال از مسائل و منیه می نمودند
 و امر بدیع بغایت عزت و شهرت رسیده اند انقبض و غنا و معاینه و شنیدن نیز در عراق شدت
 نمود و بر نوازگان قونول ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی که بقامت جمال ابهی در حجاب

شدند و ارده از شیخ عبدالحسین و فهای عراق و نیز میرزا
 برزگهان قونول بر جمال ابهی و احکام صا از ناصر الدین

شیخ عبدالحسین چنانکه نگاشتم برای محامه با جمال ابهی حاضرند و تجافی وی و نیز الواحی که از قلم ابهی شانش
 صدر یافت در عراق و در زبانها گشت لاجرم او در پست سانش مکاتب مملوه از مغربت بدولت

سال بیستم ظهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

ایران در طهران ایمنی و ستانده و جندان در خصوص عظمت حال اهل و جمعیت قدرت دوستان و پیرانش
 نگاشته که موجب بیم و هراس شاه گردید چه که نوشته ایامات و قابل بی شکی چنانکه ایشان میتوانند در کبریا
 متجاوز از هزار بابی از جهان گذشته جمع آورند و بسیاری از رؤسای ایران منتظرند که ایشان بجهت ایران حرکت
 نمایند تا کار دولت ایران خاتمه دهند لاجرم صورت فرامی از شاه برای شیخ عبده حسین رسید که بهر طریق صلاح
 و بنواید این ترس را خاشاک نماید و بر جمع علماء و عمال دولت فرض متحمس است که اطاعت و مساعدت وی کنند
 و ادوئی بحال یکی از انسانی خود را با صورت فرغان بخت و کربلا در غیر ما فرستاده بهیئت محمد بن ابی بلع شد که از
 چنین هم در پیش از صوم و صلوة واجبتر است و شاه انجام از این بدهنده علماء است و دقت را معین نمود که همه در کار
 مجتمع گردند و میرزا از کجانی و نول نیز از انگاه که مایوس از اقدامات والی عراق گردید جمعی از راهزنان و
 قاتلین را نگاشت که در نیمه شب از دیوار بیت اهل داخل خانه شده منفک دم اظهار نمایند و برخی را بر آن
 واداشت که بحال اهل درین عبور ادیت رسانند و نیز موجب شد که اجناس اهل می کنند و اما از آنزد دولت
 عثمانی سفند قلم داد نماید و پیوسته با این انکار و بدبیر بود و جمال اهل صورت رویائی که وال بر علم مصباح

ایمانی است از منظومه شوقی حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی مذکور که خود را عارف مخلص میگرد و در بیان واقعه مذکوره سرود
 نه نفر بودیم در یک سلسله دل طبعی در بدن چون زلزله خشت در سر سرتین بر زمین حاضران گرامان دین
 کشت نبودم بر زمان من سال تا که گشتم فارغ ز مهر قبل زمان یک اهل قم جوانی پارسا محرق از فرشت روی بها
 با قره بنخیر اندر تیره حال بدوش مجوس بودی شکست نام سیکویش بدی عهد الزوال بنده یزدان بدو عبد رسول
 حبیبیان چون حال او دیدم بر خود آنظلم چنان بگریه اند ز اهل کاشان رخ ش بودیم جسد در انار بیداد و غنا
 یک نفر از ما خلیل دهر بد که در انار ستم بار شد عاقبت در شکر و نغمه در شد سجده بر اهل نمود جان بد
 و گری اهل جوان باوقار روز دشت از عشق حق بد سوزان نیز نام بنخیر عارف مطهر حق بود شیخ کامل العلم شفق
 کاد مرضی شد تا پیش با رویاگون باز گشت از صفای مدینه شد نمود انعام هموش دشت از عشق هماد سینه حوک
 اهل کس بس جید ما بختند پس بهتر آورده خوش بختند بعد چند از طوس سن از جلال دردی آورده با سخن عالی

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

دلیا بود برای بعضی زردوستان ذکر نمودند که در بیانات مبارکه مطهر است قوله الاعلی اعظم ازین
بلایا در سراسر فضا سوز است که باید نازل شود چنانچه خوابی در عراق دیدام و آنان
صفا دیشود گنت نامنا فی نبله البلیا بعد غفرا اذ اربابان اجتمعت فی حواله النبوت
و المرسلون وهم جلوا فی اطراف و کلهم بنوحون و یکتون و یصرخون و یضجون و انی یحیی
فی نفوسک عنهم اذ اشتد بکاهم و صرخیهم و قالوا لفضک باسر الاعظم و یا هیکل القد
و یکو اعلی شان بکت بکاهم و اذ سمعت اهل بلاد الاعلی و فی تلك الحال انا لنبوت و قالوا
لقد عظم بلادک باسره المنهی و کبر فضاک باسر الاخره و الاوله علیک الصبر یا شیخ القصو
و ظهور الفضا فی ملکوت الانها ، فوف نوری بعینک ما لا رای احد من معشر النبیین

با امر ترکمانان شرار	بسته و دل خسته در درگاه	بودرستان میخواستی علم و دین	ملاحظاتی شهره اند بافتن
گشت عار و باطل در شهر کما	با امر ترکمان در فضل دی	خون کشنده دشمنانستم	گشت زندان چون گشت آن
و نیکو دروش خیر انعام	بود ذکر و دعا هر صبح و شام	عاشق حق از بلاگر خسته	سک خائف کوه جزایم خسته
شد اسیر بند و زندان اجناب	بندش سه خدای از ملک	دیگری خوشتر جوانی مدعا	بدین صبر نام آن باصفا
دره حق حور ما وید آنجناب	که نیاید در بیان و در کتاب	مدتی بودیم با آنها نیک	در دعا و در دوام با فکر
ز آینه هار آوده تا که عالمی	بوزارش نام مرد کاشی	با غلامان شهنش آن محرم	وارد در گشت و زندان شرم
زرد و ش گشت زلفان چون	حق عین بودش در وجه	حارم در در انبار بود	ز رخ میگذشت حق فرود
بعد نوری خنده گشت ایشتن	بر پدید آمدن حق بر روزگش	هر تن دیگر عشاقان سخن	سید و از شوقش دل خرق
آندره آورده از زمانه زان	قبل از عارف زندان تو اما	نام یک سید رضا گوید رضا	در بلای قید از عشق بسا
و از نگر و طرب لب از جمله	و اما در ذکر و فکر خرد کجالب	در بلا با نوح فرزندان شتند	اکین سا دل در چشاند
هر تن دیگر عوام و باصفا	بوده مجذوب هر میر بادنا	گشت ایشان بود و زندان هم	مثل عارف می قرار و بی مال
چند دین جمع بودیم جفا	کارمان در روز و شب و در دعا	سعد جملی می از بهر مان	جنگ سرت آرزوی جهان
مانندیم کس غیر از ما	ز در شب آمد در نگاه خدا	که خداوند تو روزی کن لقا	ما هم خانه در امید بقا
تا که ما را بر عهد زندان گذشت شه رخص کرد و فرمان ازت			

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

و شهید الا شهید احد من العالمین و شمع ما لا سمد اذن الاصفیاء و الاولاد صبراً
صبراً باسر الله المکون و در غزاهم و کلمه المحنوم و کنت معهم فذلک اللیله و خا طبطو
الی ان فر بالفرج و اذفت و اسی من العون و کنت منفکراً فی نفسی بلایه الذی فاشهد احد
فی الابلع و ما حکیننه عند احد الی ان حضر لیلنا، الوجه احد من علماء العراق الذی
ستی بعد السلام اقدر فیما حضر الفیناه و اخذناه و فوضنا له ما اوله الله فی انام
و هو خیر لیلنا، الوجه بجزین عظیم کذا لک ان الامر و لکن الناس هم فی غفله صیبت
و در آن احوال برخی از مجتین پی برسانس و ترا ویرا عدد برده بخصر حال ابی غرض کرده خویش را حفظ
و احتیاط نمودند و بعضی اصرار کردند که خدی از بغداد مهاجرت فرمایند و چون با حسد و بغضا
یابد مرعوب گشتند و ملا علی مردان کرکوتی ناظر لکرک عراق در خواست نمود که بموطن می رفته نماید
علیاً و سببش که مشعل بر باغ و حمام است آقامت نمایند و بعد از حمد و رفتن عودت
ببغداد گشتند ولی هیچ یک از امور مذکور مقبول واقع نشد و در اغلب شبهاتنا از خانه بیرون میرفتند
و چون با اعدایکه در گذر با یکدیگر بودند تصادف میشد مزاح نموده اشاره بقصدشان کرده با آنان تعام
و آنان را شرم و بیم احاطه کرده از قصد خود مضرف میشدند و اجتناب چون شدت اعمال مبغضین را
نمودند بجا رست به کل مبارک قیام کردند و در ایام ولیالی که جمال ابی در قوه خانه می نشست خدی تن از
دور و نزدیک مراقب بودند و میرزا بزرگ خان رضانا می از اشرار انراک را توفیق در غیب کرده سخن
صد تومان و یک سب سواری و یک زوج طلا نجه داده مقرر داشت که بهر طریق میسر شود جمال ابی را
شاید نماید و متعبد شد که کسی متعرض او نگردد در رضای مذکور پیوسته مترصد موقع مناسب بود تا در
خبر یافت که بتمام رفتند و فی الحال عبا پوشیده در زیر عبا طلا نجه گرفت و حسن غفلت انا سخیلی

سال نهمین ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

رنجانی و آقا محمد ابراهیم امیر کاشانی که لازم بهیکل مبارک بودند داخل حاتم شد و در داخل حاتم مقابل
 جمال ابی که برهنه شدند فرار گرفت ولی در آن حال منصرف از عمل شده برخسکن جنام برگشت در آن وقت
 آقا محمد ابراهیم میر و یار دیده شناخت و دست بقبضه نمه برد رضا گلکاهی بدو نمود و باقیم از خسکن
 خارج شد و رضای مذکور شرح ماوقع را بعد از مهاجرت ابی از عراق برای بعضی از دوستان کاشانی
 و نیز ذکر کرده که نوبتی در کربلا بودیم که ایشان با آقا میرزا موسی از مسافعی دور میآیند و مرا چنان و
 و اضطراب حاکم نموده که پیشتاب دولول از دستم ببنفاد اینککه نزدیک رسیدند با آقا میرزا موسی
 فرمودند پیشتابش را بدشتن در راه خانه اشرا بنما که راه گم کرده است و با لجه اجامی بغداد در آن
 ایام بر از خطر در شهاب نجواب نیز فرقتند و نیز در محلی نسبت بصره زقه تکفیش فرودشی مشول گشت
کیفیت اجتماع مجتهدین شیعه عراق در کاطلین و دسائس
میرزا بزرگخان و شیخ عبدالحسین

مجتهدین شیعه عراق در کاطلین مجتمع شدند و آرزوی نفرت پادشاه باخویر شیخ عبدالحسین در خصوص امر بید
 و جمال ابی شاوره و مذاکره نمودند و بصدور بردند که همگی حکم جهاد بدهند با ایرانیان و شیعیان بیکبار
 هجوم برده ریشه این امر را بکنند و از این سو اجامهها بودند که هرگاه هجوم واقع شود مدافعه نکنند و
 جمال ابی با نهایت سکون و عدم اعتنا ایشانرا امر بصبر و سکون و توکل علی الله همی فرمودند و در آن
 احوال نیمه شبی میرزا ابراهیم طیب که زرادت بجمال ابی داشت تفصیل ماوقع را نوشته از لای
 در بخانه انداخت چون کموتی را گرفتند خطش را شناختند و نیز آقا سید حسین روضه خوان که
 در طهران سابقه محبت و اخلاص داشت در عراق بقصد زیارت مقامات تبرک میقت بود و در ظلمت شب

سال مسمی ظهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

شب تبدیل عمامه و لباس کرده با مراعات احتیاط بیت ابهی وارد شد و از غضن اعظم جوابی جمال ابهی
گردد فرمود بیرون رفتند سید در کمال تعجب و استغراب عرض کرد جمیع علمای کربلا و نجف و کاطین و نیز
قونول ایران مجتمع شده میخواهند بر شما هجوم نموده جهاد کنند فرمود اغنائی نیت سید عرض کرد
بسیار محمل خوف است فرمود اندکی مکث نموده جای تناول کنید جمال ابهی بیاید سید را چای
و نسلی دادند تا جمال ابهی وارد شدند سید مایه را معروض داشته گفت سفیدین با بنایت جد
و مکر غم هجوم دارند و دسته از اگر ادا که سبب از صد نفرند فردا شب بهانه سینه زدن که در
ماه محرم عادت ایشان است و با سیرق و شعل بخانه های بزرگان میروند اینجا نیز خواهند آمد در خانه
بازگذازید که مثل کربلا خواهد شد فرمودند مطمئن باش تا وقت نرسد احدی را تسلطی نیست
در حصن حمایت جتیم و او حافظ و ناظر است با و ناظر باشید با این امور اغنائی نیت ولی اجاب
عرب این قضیه را شنیدند و همه متح شده در پیروزی بیت شریف جمع گشته گفتند ننگداییم
نظرشان بیت بینه و جمال ابهی آنها را دستور تفرق دادند و همینکه جمعیت اگر ادا با علما و مشعل سینه
بدر بیت رسیدند جمال ابهی با فایز موسی فرمودند در را باز کن و جمیع را داخل محوطه بیرون نموده
پذیرائی و میهمانی نوازی بجای آورد چون همه داخل شدند و شربت کلاب نوشیدند جمال ابهی
تا لار کمال عظمت جلوس نموده نوازش و عنایت فرمودند حسب الامر بهمه چای دادند اعمال و اقوال ابهی
چنان در آن گروه تاثیر کرد و متح و شادمان گشته و دعا گوین از بیت خارج شدند و با یکدیگر بیرون
تعجب اظهار میکردند که چگونه حالت همچنان و عنادشان مبدل محبت و خضوع گردید و در خلال اوصاف
و احوال بمیناک مذکور سید حسین متولی قمی از کربلا عیضه بمحض ابهی فرستاده استند نمود که چای
بجائی دیگر انتقال کرده نرکن مراد فرمایند در جوابی لوجنی فارسی صدور یافت که صورت آنرا

سال بیستم ظهور^{۲۴۲}

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

آثار اعلیٰ و روسای نجف و کربلا داشتند و همه اظهار تعجب و حیرت نمودند و ابتدای لوح مذکور چنین
شکر شکن شوند همد طوطیان هند زین قند پادسی که به بسکالہ میرود الی قوله اعلیٰ
چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در اینجمن سر و حجاب را سوختم و یاد
برافروختم فراد اجنبی از تکبتم و بدفع اغیار زینم و ایدم بلا و ابدعا طاب لیمم نادر هوا
فرب روح سیرتیم و در آستان ندیس ماوی کیمیم ماهی مغوی و روح مدسی انحراف
من ظاهری چه اندیشه نماید بل من این زندان است و کشتی آنرا سجن الی قوله
تا زمان نوسد نفسی تا برآمدنی نیست و چون وقت زندان منانیم نه تقدیم نماید
و نه تأخیر ان بنصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم من فوالله ینصرکم من بعده
در حق شیخ عبدالحق بن مطهر است آنچه در دل دارد از مکر و رموز و فریب
بیدار و رخشان همی رود تا القاضی فی حکمہ عجبا انی یفکک فی البیت و الحرم
این ابام طوماری از طنون خود بطهران فرستاده چه خوب بود باک مجلس ملاقات
نماید و بر امور مطلع گردد و بعد از آن حکم و اید آخر هم معلوم نیست که چه بیند و یا کار
دل حاصل نماید حاکم معتقد در همان است و از ظلم احدی بنگذرد
و با بکلمه شیخ عبدالحق و میرزا ابرار کمان خواستند فتویٰ عموم مجتهدین حاصل کرده عموم ایرانیان
بهجوم وادارند ولی رئیس مسم آمان یعنی حاج شیخ رضی الانصاری چون از مقصودشان مطلع
بنود از نجف بعزم کاظمین روانه شد و در قرب بغداد سقوط از مرکب یافته پایش صد خورد
و با احتمال بکاظمین در مجمع ایشان وارد شد سخنانشان را شنید و از فکر فاسدشان مطلع گشت
لذا از مجلس سنجوست و مدخله در امرشان کرده با صراحتشان گوش نداده غم عودت نجف نمود

سال بمیم طهور^{۲۴۳}

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

نمود و در خارج کاظمین ویرا تصادف ملاقات بانیر حسن گل کلاب دست داد و بواسطه او تجلیات
بمخبر ابهی ابلاغ داشته پیام کرد که من در آغاز مطلع از مقصود علما نبودم و آلا رنجب بدستخا نمیرسم و جا
و دعا میکنم که خداوند شمارا از شرور ایشان محفوظ دارد و این سبب شد که در اتمامات شیخ عبدالحسین و محققینش
ضعف فتنور حاصل گردید و دیگر آنکه جمال ابهی بکومت بغداد ابلاغ فرمود که اگر علما و فقهارا غناد و خیال فساد
نیست در مسجدی حاضر شوند و محاجه میکنیم تا حقیقت و بطلان امر واضح شود و لذا چون حکومت^{اطلاع}
یافت که علما بجهان کرده میخواهند عوام را بشوراند بحالت تغییر چنین گفت اینجا مملکت ایران نیست
و اگر مقصود این کرده ایجاد شر و فساد است هرگز اقدار انجام آرا نخواهند یافت و اگر قصد
امر دارند فیما باشند تا من علمای هر شی را بطلم و از ایشان نیز بخواهم که حاضر شوند و حججات و
مناسطات نوشته گردد و بعد اموار نه میکنیم تا معلوم شود غالب است و مغلوب کسیت و اگر نیز
اینکینند همه اورد و جله عرق خواهیم کرد و این سخن بسمع علما رسید لذا اجرات اقدام نیافتند
و از آنسو جمال ابهی فرمودند مقصد این کرده اگر فهم مطلب است ما مستقیمیم که آنچه بطلبند انجام
دایم و اگر شورش است و الله لمهین القیوم و دفتر میفرستم که جمع را تا در دوازه کر بلا بداند و اقا
محمد رضا شیرازی چنین نوشت که حال ابهی زوری بعد از اجتماع علما در بریدی خانه با چند تن
از اجباب بودند و دفتر از اغیار حضور داشتند روی با جماع نموده چنین فرمودند آیا خبر دارید حضرت
اجتماع نمودند که جهاد کنند لکن و الله الذی لا اله الا هو و دفتر بیشتر نمیفرستم که ایشان را^{اطمینان}
راج کنند آنگاه روی باند دفتر کرده فرمودند خبر برسانید و ایشان زفته خبر بردند و چون^{مؤذکر}
اجتماع علما را عقیتم و بی نتیجه ساخت و چهار دفعه آن اقدارشان واضح گردید بد آنصد شدند که
اعمال خود را بصورت حق جلوه دهند لذا حاجی طهرانی مشهور بقومرا بمخبر ابهی فرستاده

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

بایران بفرستند و بد این طریق نیز نزد امالی شہرت یافته مسلم گردید و احاد این طائفہ در عراق در اندیشہ جان و مال و خیال خود بودہ دیدگانسان شہا بنحواب میرفت در آن احوال صباح بوزی جمال ہی قانیرا موسی را طلبیدہ و ادضاح حاضرہ را روشن نمودہ انگاہ باین مضمون فرمودند کہ توبی کہ در تعذبات میرزا بزرگان میرزا سعید خان دیر امور خارجہ ایران نوشتیم جواب نیامد و کار آن بجائی رسید کہ اگر جوابگیری نشود چون جمعی ریختہ شود چارہ نیست مگر اینکه بعضی تبعہ دولت عثمانی شوند دستور دادند کہ عدہ از اجاب تبعیت دولت عثمانی قبول کنند و بوالی نیز اطلاع دادند و او در صدد بود کہ خدمت تازه نسبت بدولت قبول نمود خویش انجام و موقع را منتقم شمرده پذیرفت و جمال ہی باقا محمد رضای کرد کہ معروف نزد والی و آشنا بقومین حکومت عثمانیہ بود سپرد تا اجاب او دو نزد والی برود تعریف کردہ تذکرہ تبعیت برایشان گرفت تا آنکہ در طول قرب میت نذر برای یکصد بیت تن بفرستد تذکرہ گرفت و نامق پاشا باہمہ کمال محبت سلوک کردہ بحفظ و حراست پرداخت و لذا شیخ عبدالحسین دیرزا بزرگان در چار ضمیمہ و خسران دادندہ بی پایان شدند و ہمین واقعہ سبب گشت کہ اندو مخدزل و معزول نزد دولت ایران واقع شدند

شمہ از سلوک و خصال و اقوال و احوال جمال ہی در بغداد

و جمال ہی از آغاز قیام بر ترویج و تنظیم و تکمیل و تقویم امر باب بابیہ در بغداد کہ صحبت عظمت و در شرف در عراق و ایران و غیرہا پیچیدہ و معاینہ از ہر سو بمقامت برخواستند خجاش مورد تردد و زوار و توجہ نظر را دلی انگار گردید و باہر یک و در ہر موقع رفتار و سلوکی فرمود کہ حفظ مقام دولت و ملت ایران را در برداشت و در عین حال تمام شئون و خصال عظیمہ نظامیہ را اشکار ساخت چنانکہ در ہنگام شدت فقر و تنگنای و محنت دولت ایران و تسامح حکومت عثمانی جنرال قونسول انگلیس مقیم بغداد سر کلل آرنولد بروزر کسبل طرح معاشرت و محبت ریختہ اظہار حمایت و مساعدت نمود و خواست جمال ہی را بعلوم و حکمرانی دولت

سال بیستم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

دولت خودسکن و مقام دهم چنین معرض داشت که اگر اقامت در انگلستان بایل نیستند
 در بهمنی که تا ما مرکز مسلمین و آداب سوم اهل شرق است اولی و انبیب می باشد ولی جمال ابهی قبول
 نفرمودند و نیز میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان ارمنی نیز از اجناسخان طهرانی بمحض ابهی در بغداد فرستاده
 معرض داشت که سن در طهران دست بجار شده ارکان دولت با خود متفق گردم و انجام یافتن ایگار موکول بان است
 که از طرف شما مدعی شود در جوابت فرمودند که بدرت مرد عاقلی بود و تو چرا با بند بره نادانی زیرا بهین اشخاص که
 با تو اظهار اتفاق کردند بقصد هلاکت بر می آیند و ناچار غمخیز از طهران با این صفحات خواهی آمد و نیز از اجناس نکور
 معتمد مطمئن بیایات مبارک نشد و بخیالاتشان اشتغال داشت که ناگاه ملکم خان از طهران فرار نموده خود را
 بغداد رسانید و بمحض جمال ابهی ولده شد ولی صلاح چنین دیدند که در جای دیگر منزل کند مطمئن باشد که کسی را
 بر او تسلطی نخواهد بود و میرزا بزرگخان تونول اظهار داشت که از طهران امر بدستگیری او رسید و ملکم خان
 مضطرب گشت و از محضر مبارک چاره خواست جمال ابهی او را بسرایه حکومتی روانه کرده بدست ^ع سردار
 دوالی او را با حرام باسلامبول فرستاد و نیز عباس میرزا نائب السلطنه بن محمد شاه که منفی بمرآن بوده
 و در فکر نوال سلطنت ناصرالدین شاه استقلال خویش ایام و ساعات مشیرد فویتی اذن شرف بمحض ابهی خواسته
 اجازه نداده فرمودند مصلحت ادویت زیرا چون شیخ عبدالحسین اطلاع باید بهین را رسیده کرده طوماری بطهران
 میفرستد و اقوامی بندد که با هم بر ضد دولت ایران متفق شدند و غمخیز حسین و جهان خواهند کرد
 معذالک نائب السلطنه ممنوع شد و روزی که خبر یافت جمال ابهی در فریه و شاش اند و محضر مبارک خالی
 از ایرانیان معاند است با تبدیل لباس بنونان سکار بد آنو حرکت کرد و نزد ضمیمه جمال ابهی فرود آمد و
 آقای میرزا موسی کلیم را واسطه ساخته ساعتی شرف بمحض یافت و جمال ابهی چون تقریرات او را استماع فرمود
 و اظهارش پشیمان شده کردند لحنی تصبیح گفتند و با خلاص نسبت بدولت ایران دیر خواهند بود

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

و بدلائل و احوال بطران و عثم افکار غیر عمیقش را محسوس فتنه و لذا چون از آنجا خارج شد پیوسته بعد از آن خیم کرد و نیز
بیرزا افضل آینه وزیر نظام برادر همسر میرزا آقاخان صدر اعظم پس از عزل برادر چون دست خویش از همه جا کوتاه دید
ب عراق رفت و در بغداد کرا را اسیبت اسیبش داد و در آنکار و امانی باطله اش استغاثت جست و حال اسیبش فتنه
دیرا اسیب نصیحت فرمود که اکنون سنین عمرت از هشتاد گذشته و زرشاه ایران پیوسته ملاحظت نماید و حق فدا دار
فراموش کن و خود را بکفران نعمت محروم مگردان و در فکر توشه راه آخرت باش و او با لافز هر چون نویسد
روز جمعی چنین عرض نمود که شما سپردار کار افتاده پنداشته اید ولی سوگند میخورم که چون بشنوم برادرم باز
بمقام صدارت منصوب شده سه موزه سوار بر اسب خود را از بغداد و بطران میرسانم و بجارات و مکافات دوستان
و دشمنان میپردازم و حال اسیبش پس از این سخنان دیگر با وی در آن خصوص مکلام نشدند و فقط با وی اظهار تعجب
و موهبت فرموده تسلی خاطر میدادند و او بعد از چندی بطران رفت و در آنجا با آشنایان و مقربان در گاه
چنین گفت که ایشان با نیهای بغداد را امر کشتن من دادند و بتدبیر دو سائل خود را می فطت کرده از عراق
بیرون آمدم و برخی از دوستان حال اسیبش او را توبیح کرده گفتند که آیا تا فی آنهمه عبرتانی که از ایشان در بغداد دیدی
این بود که چنین مغزیرات نسبت دهی و او جواب گفت که این سخنان را نظر بمصالح خود گفتم و دولت ابرار
اکنون بر ایشان دسترس نیست تا مضرتی برساند ولی مرا برای مرادده که کردم مکن بود بلکه سازد و دیگر اینکه
جاجی برزرا احمد کاشی که از کاشان بعراق آمده در خان دفتر بغداد و حجره تجارت باز کرد چند بار در تکیه رفتار
ناپسندیده گردید ولی نظر بغایت در حق اخوانش جاجی برزرا جانی شهبید و جاجی محمد اسمعیل (نویج) غفور و غما
فرمودند تا آنکه روزی شاهزاده خانم مادر عین الملک که بعزم زیارت کربلا آمده در حجره وی تاحی گفتگو
کرده خواست بجز شاهزاده رفتند و با یکدیگر کردند و جاجی سخنی سخت گفت و یکی از فرزانگان توفیق لوری ایران حاضر
بوده بجاجی دشنام داد و کار به آنجا انجامید که شاهزاده خانم بقونلونی شاه ایران شتافت و با میرزا ابرار بکان

سال بیستم طهوز^{۲۴۷}

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

قونول برآشفته شگایت و علامت کرد و داد لکھا شنگان خود را فرستاد و حاجی را بقونولخانه کشیده به جس نمود و خواست امرا بطهران روانه دارد و جمال اسی با اینکه هماره اجاب با ملت و ملائمت نصیحت میفرمود و از اعمال حاجی نیز بسیار کدر بودند برای حفظ مقام جامعه دوستان و محض آنکه قونول بدون رسیدگی و تحقیق حقیقت واقعه حاجی را مورد مواخذة و مجازات قرار داد بجهت اجاب امر فرمودند که کسی حجه زدگان خود را باز ننماید و چون مردم از علت و سبب پرسند جواب گویند که قونول یکن از ما را حبس نمود میخواستیم بدانیم که چه سبب داشت و اجاب با اتحاد و حمایت از یکدیگر برانگیختند و میرزا نصرالله نیشی کارگزار ای را نزد قونول فرستاده و پیغام کردند که اگر حاجی را امانت رها کنی آنچه بر سر آید خودت بدی و میرزا بزرگمان چنان وحشت نمود که از بغداد بکاپلین رفت و میرزا نصرالله مذکور گفت آنچه مصلحت دانند عمل نماید و او حاجی را با خود به بیت اسی برده تسلیم داد و اینواقمه را میرزا بزرگمان بنوع اغراق بطهران نوشته اظهار کرد که کار چنان بر من دشوار شد که مقصری را یک شب نخواستم در قونولخانه اسی نگاهدارم و کتوش سبب غریش گشت و بطهران رفته بجعل مغزبات و اغراقات موجب بدیم و بیجان شاه گردید و چندی بعد از آن بر حاجی دی میرزا زارمانخان برادرزاده فتح خان امین الدوله کاشی مضمون گردید چون بقونولگری ایران قرار گرفت بحکال ادب و انانی سلوکن در رفتار کرد و پیوسته ذکر مسامحه اعمال میرزا بزرگمان را می نمود که او سبب گردید اکثر رعایای دولت ایران تبعیت دولت عثمانی قبول کردند و نیز شبی در بغداد و جمعی از ایرانیان مجلس عیش و نوشی داشتند و منتهی بغیال و قال و وعده و جدال گشت و امورین حکومت بغداد انگلی را دستگیر کرده بسرایه برده جس نمودند و حاجی احمدقا رئیس امنیت بغداد بر حنی را که معروف بودند در صبح را کرده گفت اگر چه میدانم شاه حضرت ایشان نسبتی ندارند ولی چون هموطنشان هستید و بین مردم معروف نمی پسندم شمارا با شال این اعمال

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

اعمال قبیل مشهور و محبوبس نمایم و از آنجمله سید متولی قمی و خطاط کاشی بودند جمال اسی از آن واقعه بسیار
متاثر و متغیر شدند و در حقیقت حکم فرمودند که سه روز متوالی روزه گیرند و در همین اوقات رکعات نماز را نظم
اعلی را خوانده ساجات کرده استغفار کنند تا آنجا که به ذنبشان مغفور گردد و در آخر لوح مرقوم
فرمودند که هر کس این دستور عمل نکند نسبتش از این امر مطوع است و از حصول جمال اسی و سلوک
و محبت و تواضع انامی بایشان اینکه سافزین و مهاجرین و زائرین عابرین را از بذل و بخشش نصیب نمی
فرمودند و همچو راه و همسایه با نایک محله همه مورد بذل و احسان میشدند و از برای ایشان هدایا میفرستادند
خصوصاً ساسکن و انیام و پیران و عجزه را کمال رعایت مینمودند از آنجمله عجزه در خرابه که واقع در طریق
عبور بود مسکن داشت و همه روزه چون بقوه خانه اول جبر میرفتند چون باد میرسیدند ایستاده اجول
میرسیدند و بدست خود اگر احمی مینمودند و گاهی دست مبارک را بدینوسید و چون میخواست رویش
بوسه قدس خمیده و کوتاه بود جمال اسی غم میشدند تا او بمقصد خود میرسید و بعد از آن مقرر فرمودند که هر
یک قمری بآن پیره زن داده میشد و مکرر میفرمودند من او را دوست میدارم لذا او هم مرادوست میدارد
و با این طریق در ایام آن امتشان در بغداد معمول بود و بعد از مهاجرت نیز مقرر داشتند که تا در حیات
بود با داده میشد و یکی از ملاکامی تنومند ایرانی معروف بخاتم المحدثین که بسیار مزاج و مضحک بود
غالباً بمحض اسی تشریف مییافت و بسبب سردی و تبسم مبارک میشد و مورد بذل و اکرام میگردد و بنوع مزاج
بد میفرمودند انا ایسه تو خاتم المحدثین هستی و او با اشاره بیان ایشان انتقال نمی یافت و نیز بر
فتوه خانه که میرفتند از کثرت عبور محترمین ۱۲ هجوم طالبین صاحب فتوه خانه بیروت و غنای میرسید و
در او اخر ایام بقوه خانه رسید حبیب که که خدای محله و مالک فتوه خانه و از شاخ بود میرفتند و حبیب
مذکور فتوی رعنا و جوی نورانی و محاسنی سفید داشت و در اخلاص و عشق بایشان قرار نمی گرفت و نگاه

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

دوہر گاہ رزوی تشریف حاصل نمیکرد روز و شب بخون داندزہ میگذرانہ لدا غالباً در وقت عصر دیرا می رسیدند
و معناد بقند و چای مطبوخ در محضر مبارک کریدہ و برای اوقند و چای مخصوص میفرستادند گویند پس از چہ ہفت
اہی از عراق دیگر کسی سید حبیب در قہوہ خانہ نذیدہ در محافل و مجامع اجاب استماع بیانات اہی کردہ
میگرفت و چای را رکن نمودہ میگفت بی حضور در محضر اہی شربت چای برین گوارا نیست و تا خانمہ پخت
بدین درجہ از محبت میرفت و نیز از حید قہوہ چی ہر روز فانی عجیب بطہور رسید گفت در محملی کہ پیوستہ
ہیکل اہی قرار میگرفت نمیتوانم دیگر کسی ببینم دادامت این مثل برین گوارا نیست و لدا ترک شغل نکرد
نمود و دام زرد مدام حب اہی سرست بود تا در گذشت و نیز از حصال اہی اینکہ زرد مای جمعہ پخت
زقہ مشغول بعبادت میشدند و در ایام مخصوصہ برای زیارت کاظین میرفتند و پیوستہ نزد یار و خا
در خصوص عظمت مقام اولیای آلئیمہ بیانات بدیجہ میفرمودند روزی شیخ الدولہ معروف شد کہ
احترام و تجلیل شمارائیمہ ہدی فوق بیان است ولی از بعضی اجاب مانند نیز ایچی رسید محمد سخانی
شنیدہ شد کہ موجب حیرت گردید گفتند بقعہ کاظین را منہدم خواهیم کرد و در آن محل قہوہ خانہ فانی
جواب فرمودند کہ اینگونہ اشخاص با ما نسبتی ندارند و لدا برای اجاب چنین نیز فرمودند کہ اہل بیان اگر
بدین بیان متدینند باید قہوہ و قیام را حرام بدانند چگونہ کاظین را بقہوہ خانہ تبدیل مینمایند و اگر تہ
نیستند چرا امر آلئیمہ مینمایند و بعضی را در دل مردم میاندازند اقلانسانند و دستاں ظاہر حقوق

در روز حضرت علی تا آخر ایام دہہ عاشورا را روزہ میگرفتند و در ایام جمال اہی در طول آمدہ روز محزون بودند و در روز عاشورا
برای زیارت کجاظین میرفتند و نیز جمعیت دستہ تعزینہ بجانہ اہی میآمدند و جب الاچارہ با نذر وں خانہ میرفتند و
شربت بخوردند و در وقت خواندن شمار نام مخصوصاً دوازده بند محشم است از دیدگان مبارک جاری میگشت

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

دستی را مرعی دارند و اگر مقصودشان تبلیغ و نشر امر به است باید چنین بیان نمایند که چون آن فتاب
 حقیقت طلوع نمود مقام ائمه و اولیای که از اشته آن شمس ظاهر تر و نورانی تر گردیدند اما کثان باید
 ساجد اسرار و مشارق ادکار گردد و بنیل زندگی که غالباً اوضاع و احوال ایام بغداد را از مندرجات تاریخ نشود
 و منظوم او آوردم ضمن واقعات ایام سافرش از بغداد بایران در سال ۱۲۷۴ چنین نوشت جناب میرزا محمد علی
 طبیب شهید را در همدان ملاقات کردم و از تقدیس امر به حکایت کردم که امر آبی از اعمال اهل بیان پاک شد
 و گفتم که من خود در بغداد و حضور مبارک بودم که یکی از ملازمان سفارت تشریف حاصل نموده معروض داشت که ما
 جمعی از خاندان اهل ایران و نیز در گفتم و آنها تا ویب نمودیم یکی از آنها اظهار نمود که از مخلصان حضرت ایام ما
 بجهت احترام این نسبت او را تا ویب ننموده ایم تا استغفرا کنیم که تکلیف ما در باره او چیست جمال مبارک
 فرمودند بگویند احدی در عالم بمن نسبت ندارد مگر کسی که در جمیع اخلاق و اعمال بمن اقدار کنند نوعی که اگر
 جمیع عالم بخواهند آنها را از گفتار و رفتار شایسته منع نمایند نتوانند و احدی ایراد بر آنها چه در امور دولت و چه
 او امر دیانت دارد و نیار و بعد اشاره بحضرت کلیم فرمودند که این برادر من میرزا موسی برادر ابی و امی است
 و از طغولیت تا حال با من بوده اگر بامری که منافی دین و دولت است قیام کند و بشما ثابت شود من انوشیروان
 از شما راضی و خوشنودم که او را دست بسته ببط بندازی و غرق کنی و شعاعت احدی را در باب او قبول کنی این
 میزان است نه آنکه هر کس هر عمل فجیحی بخواهد ترکیب شود و خود را بمن نسبت دهد و شایسته قبول گفتم
 جناب طبیب حاربی و ساجد و شاکر شدند و گفتم که من بعد از تقدیس و تیریز حضرت اعلی و امانت دو یا
 جناب حجت زنجانی و شهید اخیر بودم که اگر امر به آن بود پس بچی دیگران چه میگویند و او غم داشت که
 بزنجان برود تا اعمال بعضی زراقی را در همدان ببیند و نیز بنیل بدین مضمون نکاشت که اجداد آن
 استقره جمال ابی بر کرسی عظمت و اقدار چنان سرست بودند که تصور ملوک را بنیوت عکسوت

سال بیستم طهور^{۲۵۱}

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

می بنداشتند و اکثر اطراف بیت مبارک منزل داشتند و هر چند نفر در خانه ما می گرفتند و هر چه از طریق کسب تحصیل می نمودند ضیافتی فراهم کرده از جمال ابی و غضن اعظم استعدای قبول می نمودند و عیش و عشرتی داشتند که غبطه ملوک بود با آنکه اغلب لیبالی با یک فخر می خردند و خریدند و می کردند بخانه کمال آنجا و گاهی بودند که حتی اشیاء و البسه خود را فراموش می کردند و اختصاصی در البسه و اثاثیه منزل داشتند و اکثری در مقام تزکیه نفس چنان بودند که بغیر اراده آنه حکم نمی کردند و همه عهد و پیمان می شدند که هرگز کلمه نالایق لب نزنند و یا عسکری غیر باجبهه آنه نماید دیگران ویرا متذکر سازند تا لاف نماند و اگر نه عبادت با کمال و شرب نمی کردند و در آن ایام اغلب بزرگه و شاش و قهقهه در نیم فرسنگی جنوبی بغداد که از جمله مشعب شده و اما لی زراعت می کردند و آقا میرزا موسی کلیم آنرا اجاره نمودند می رفتند و عرشه در کنار منزل ترتیب داده و گاهی خمیه می زدند و جمال ابی با آنه محض تفریح آقامت می نمودند و عابالت وقت غروب مرحمت می کردند و با استقبال می فرستادند و تا قرب بیت در حضور بودیم گاهی بنجانه مقابل بیت مبارک و بنجانه بنوکی و با جمعی از اجداد منزل داشتیم می آمدند و از جمله ساکنین آقا علی و آقا محمد زان ناصر شیرازی دستار علی اکبر بنجار بودند نزدی هنگام غروب وارد شدند و صبحه مارا که تنی از هر گونه آنا بود ملاحظه نموده فرمودند هر چند در اینجا هیچ چیز نیست اما در نزد من بر اکثر قصور عالییه برتری دارم چه که دوستان حق با قلبی فارغ با دو کار الهیه مشغول اند و از درخت سدر خانه که بنوک در شست بسیار داشت مرغ نموده فرمودند اهل بغداد این بنوک را خستادی گویند و بسیار دوست دارند و گاهی میوه آن درخت را چیده بخضر مبارک آورده تقسیم می نمودند و شاطر رضا و برادرش بنجانه که در اول سال که چه بود منزل داشتند و خجاری بیت مبارک با ایشان بود و تنور خجاری و آسیابالی که با دوایر میگردید ساخته و اجاب نیز از آنجا مان می گرفتند و تعلق بحال ابی داشت و کل از آنجا

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

احسان میهمان بوده منتقم میشوند و والدشان آقا محمد صادق تازه از اردکان یزد آمد و نود سال داشت
اما از جوانان قویتر بنظر میآید جمال ابی همیشه با او کمال شفقت و ملاحظت صحبت میفرمودند و آنجا
میرفتند و بعضی حکایات در کیفیت تصد نقیض و در معامله و اطوار ملاهای ایران بعرض میرسانند
و چون خیلی تمیم میفرمودند دستهای خود را بخدمت خود شکر کرده میگفت حضرت رسول فرمود هر که نوبی
ببخشد مرا خوششود کرد و هر که مرا خوششود کرد خدا را خوششود ساخت و از عذاب دوزخ ایمن خواهد بود
حال احمد سه من جمال ابی را خندانم و مال من بسیار خوبست و این سخنان موجب سرور و شوم
مبارک میگشت و اما حال منافقین بغایت افشرد و گنهام بودند حتی بعضی را اعتقاد چنین شد که
جمال ابی نظر مصلحتی ذکر میرزایحیی فیما بیند و او وجود ندارد برخی میگفتند در بغداد مستور است و
خیال ملاقاتش نبوده و چنان میدانستند که یکی از بنندگان جمال ابی است خصوصاً چون کوی
سبحان ربی الاعلی و بیان زفر رئیس و الف قائم بن الودین از فم ابی در تبیین اصطلاحات
و معضلات زور شیخ احسانی و سید شتی صادر گشت انجاء و ابتدال میرزایحیی بغایت خوب
رسید و فرمودند اعرف ثم اکتف و بنده را که گاهی بی اختیار در اشعار اظهار میکردم امر برتر نمودند و چون
قصیده بهاها نوشته شد فرمودند اگر این قصیده را بشنوند نه تنها تورا بلکه ما را هم تکلیف میکنند
ولی بعد منتشر شد حتی بدست درویشها افتاد که در بازارهای ایران میخواندند و در جای بهاها
علی علی میگفتند از جمله ابیاتش این بود دگر مکن سرد کارنی بجزم تو دلبر و یارنی دل من
یکی در زارنی شده مبتلات بهاها جمال ابی فرمودند شبی یکی نزد من بود و من از امر حضرت
اعلی و دو قایع آن ایام صحبت میداشتم لطفت شدم که بجای خواست چیزی بگویند و بصرت
نمیکرد ملاحظت نموده اورا سخن آوردم بغتة پرسید آیا میشود غیر از حضرت علی قائم موعود

سال نهمین طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

با همان علامات موعوده ظاهر شود من گفتم ساکت شو مردم چه گمانا در حق میرند و تو چنین سخنی میگوئی اگر موعود بنویسد بعد از روح الله و موعود نصاری بعد از رسول الله آمد قائم موعود اهل فرقان هم بعد از حضرت علی خواهد آمد وقتی بساط عروسی آقا محمد جواد با جزراتی از دوستان مخلصین در خانه میرزا علی اکبر زراتی با مبارک منبسط شد از جمله ملا جعفر نام که در آن ایام در کاپلین ساکن و ادرار و عده خواسته بودند حاضر بود جمال مبارک هم ساعتی تشریف آوردند و چون رحمت فرمودند الواح مخصوصه مانند لوح غلام بخلد غدا شد و جذب بیانات چنان اهل مجلس را اندک کرد که از خود بیخبر چون ملا جعفر دید که از لوح جمال مبارک چنین حالی در نفوس ظاهر بود یکی از نوشته های منضمک ایچی هم خوانده شد و خنده زیاد گشت گفت در پیش شما چنین چیزی هم بوده و ما بخزند شتم روزی در کنار باغچه سیرونی بعد از شامی و بعضی آیات بدیعه توقف و بدو درخت گل زراتی که یکی در کمال نبود و قوت و صفا و عطر و دیگر در نهایت صنف و زردی و بی برگگی بود نظر کرده فرمودند این زراتی ضعیف ضعف خود و قوت زراتی دیگر را می بیند بحال میگوید نه نگوؤن بر کی نه عمر نه سایه دارم محترم که در همان بچه کار گشته ما را آنگاه فرمودند هنگام طلوع آفتاب از نورش محظوم که اعمال شب مردم را نشان میدهد و وقت غروب از آن شرمند ام که افعال زرد خلق را بیان نماید بومی در سیرونی تشریف داشتند بنام فرمودند شها ترمبی دیدم که هر شب در مجلس نوعی از کلمات بدیعه را تلاوت نمایند بکتاب از خطبه های حضرت قدس و کتب از بیانات حضرت علی و کتب آثار قلم اسی تا یک شب بعد از ساعت چهار از شب گذشته در کنار باغچه چراغ در مقابل گذارده متوجهها الی الله شدند و الواح از قبیل لوح کمال الطعام و خطبه صلوة و سایر آثار تلاوت می نمودند بعد از تلاوت یک صفحه از تاثیرات مکنونه در کلمات مبارکه چنان اشتغال و انجذابی دست داد که صوت آیات باوح علی رسیده بومی که از هر طرف جمعی بطریقت شتافتند و در حول آن مجمع گشته تا آنکه بعضی اعظم از مردم سیرونی تشریف آوردند الواح را از دست خادم گرفتند و چراغ را از پیش روی برداشته با وجود این باز نرسیدند

سال نهمین طهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هوق

لانش ناطق بود و صوتش مرتفع آنگاه آقای راموسی کلیم رسیدند و دستش گرفته بطرف اندرون بردند
و انبث را در جل سدره المنتهی برزور رساندند و از جمله وقایع آنکه بهر یک از اجابک زرنطی و بیان گویند
و طائف حول ابی بودند بیتی از لسان مبارک گرفته آرا سر دفتر ساخته بنوشتن شغوسی پرداختند بنده
این دو بیت یافتیم یاد ذکر الله چه آمد در جهان و جودات الله غیب آمد عیان خیمه هستی ز ذکر آمد پدید
صد هزاران خیمه با زهم درید و آقا سید حسنی شیرازی باین بیت مفتخر گشت سدره عشق است نارا آمد
پدید وادی روح است و بار آمد پدید تجلیل نجس این بیت غنایت شد چون ازل آمد زلف از جمال
پس بجان یارای ایشاه ازل و خیاط کاشانی این بیت را گرفت ای جمال الله بدون ای از حجاب
تا بدون آید مغرب آفتاب و از جمله ابیات شغوسی خلیل این بود گر گدا باشی تو اندر شهر یار بیکه
اندر شهر دیگر شهر یار و در هر ماهی دوبار در مدح حضرت اعلی و حضرت قدوس قصاید میافزودند همیشه
در وصف جمال ابی میسرودم و در نیمه قدم سال ۱۲۷۹ جمال ابی تغییر وضع سابق داده شروع بفتح با
جدی فرمودند چنانکه در هر یوم لوحی شور انگیز جذبیه خیر مانند لوح سبحان ربی الاهی باسم حاجی میرزا
موسی جواهری و نیز لوح حور عجب و لوح غلام نخلد و لوح ارباع آبی و بار آوده جامی و مده نله یا
صا در میشد و اجاب از جذبیه بیانات آهسته مست و مدبوشس بودند با شهاب بعد از غروب آفتاب
جمعی مجتمع در محوره شده شمع کافوری افروخته بدون خورد و خواب بتلادت الواح بدیهه پرداخته وقتی بخود
میآمدند که زود قرب وقت ظهر رسیده و چنان مشغول و مقبول ابیات طرب افزا بودند که در سرالعمام
ناره و جذبات بی اندازه برزور کردند بنده نیز چند غزل نوشتم که از جمله این بود جمال یازده هر شد بزنی بشکن
بزنی بشکن رخ دلدار یازده هر شد بزنی بشکن بزنی بشکن همان دلدار لاهوتی همان خسار باقوتی
ز شرق نار ظا هر شد بزنی بشکن بزنی بشکن شبن در محوره باط مغانی منبسط و عصفل عظم همانند از خوان احسان

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۲۹ هجری

۱۸۶۲ م

احسان بوده و اصحاب بغداد و کربلا از جمله حاجی سید جواد و شیخ سلطان و سیاح مانند میل مشاوح
مشغول و بعد از صرف مأذنه لطف اعلیٰ کوثر عذب جوان از سخنان بیان بدیع حسن بمیان آمد با الحان
جذاب و نغمات حانی الواح صدائی تلاوت شد و حضار در مجرای روح غوطه در ازل عالم هستی سحر شد
و صورت پنج کمر که در سینن انعامت بغداد بعموم عباد نازل فرمودند این است کز اول قومی در
بیت قدم میزدند و برخی از شاهزادگان ایران حضور داشتند و با آنان تفقد نموده زراذع مملکت
پرسیدند در آن حال یکی عرض کرد چگونه است بادوستان خود از عوالم دیگر صحبت میفرمایید و از ما
بغیر از ادضاع سوق و سراپا چیزی نمیپرسید گویا ما را قابل و لایق نمیانید و مقصودش تعریض این بود
که اشخاص بی بهره از علم و ثروت را بر ما مقدم میدارید در جواب فرمودند آیا میدانید که چکنانی قائل
استماع کلام من و لایق این محضر اند اگر شخصی در فضایی بی منتی حاضر نمایند که جهانش غیر محدود
و در جانب یمن جمع عزت و اذیت با در جهت سلطنتهای دائمه غیر مکرده موجود باشد و در جانب
یابرای جمع بلا و شدت و الم و نصمت و مشقتهای عظیمه دائمه و همیا و شخص اندکی روح آلا
مخاطب ساخته گوید اگر طرف یمن با جمیع آنچه در آن است از لذت باقیه بر طرف یابرای بسیار
ذره از قدر و منزلت عقده کم نشود و اگر سمت یابرای با آنچه از شداید بسیار در آن است اعتبار کنی
ذره بر شانی و مقامت لدی اغیر از لجه از افزون مگردد در آئین اگر در کمال شوق و اشتیاق
ذلت را بر یمن عزت خستیار کند قابل حضور درین محضر است و لایق این کلمات عظم اکبر در
این مقام آن عظمت خطا با لسا لکین میفرماید که خیال جان همی هست بدل اینجایمیا در شمار
جان و دل داری بیاد هم بیار رسم ره اینست که وصل بهاداری طلب در بنامش مرد این
دور شور خست میار و هم در این مقام و رقاهوتیه در ریاض قصیده مبارکه در قایه مترنم است رجو

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

رحمت لطف و صلی همگان بکن بذاک جبری شرطان و فیل خوف فشراب
 بلاد الدهر من کل کاسته و سفی دماء الفهر من دم مملجه الخ و هم چنین میفرماید اگر نفس
 خود را در دریای خون شناسد برینند و ادعای حب ما نماید از طراز صدق بی بهره و نصیب است
 کز ثانی سائل مذکور فرمودند آیا میدانید که من از آمدن باین عالم و اظهار امر خود باین نام چه مقصود دارم
 بگویم تا بداند آمده ام که در این عالم پر آلائش که از ظلم ظالمین و تعدی خائنین باب آسایش بر تمام دجوه
 سد و است بحول الله و قوته چنان عدل و امانت و صیانت و دیانتی در آفاق فانی بر ما برام
 که اگر یکی از پرده نشینان خلف حجاب که بر تو جانش آفتاب اندزه در حساب نیارد و در شئون حسن
 و جمال بی نظیر و مثال باشد جمیع جواهرهای وزینت های خلیج از احصای اولی الهی زمین و بی حساب
 از خلف حجاب بیرون آید و تنهایی رقیب از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نماید در هر دریای
 دیار و در هر اقلیمی بسیار شود انصاف و عدل و امانت و عدل و دیانت و فعدان خیانت و ناس
 بر وجه رسد که نه دست تعدی و طمع بیدل شود در ارتش در ارتش و نه نظر خیانت و شوقی بجمال
 باز گردد تا بعد از سیر در هر دیار با قلبی بی غبار و وحی پر استبشار بجل و بر طشش راجع شود بعد فرمودند
 بحول الله عالم را باین مقام اعلی منتقل خواهم نمود و این باب اعظم را بر وجه کل خواهم گذرد و در این مقام از ظم
 اعلی نازل شده و در مراتب اهل به از مصدر امر صادر که هم عباد و لو بگردن علیم ذوات بجمال با حسن الطراز
 لمن ترته البصار هم الیهن و لو بگردن و ادیان من الذهب میردن عیبه کمر لثجاب که نک نزل من مالک
 الرقاب این است که میفرماید فوف تری الأرض خبه الأبهی کز ثالث لسان عظیمت در
 مقام خلوص نیت و پاکی اعمال از هر جهت چنین خطاب فرمود که اگر نفسی دارای غمائی یا
 که فوق تعداد و اندازه عباد است یک شخص فخر که فقر و بکنش مانند غنا و ثروت آن غنی در غنی

سال هشتم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۳ م

درجه باشد بمرد آیام در انعام واکرام چنان جهد و مبالغه نماید که آن فقیر را مانند ابتدای حال خود غنی و خود را
چون بدایت حال آن فقیر برایشان بیند و از خصایمی اتفاقیه مفرض شود و بسبب جوی قلیل گرفتار شود
و از ادای دین عاجز ماند و در میان چهار سوق و معر عام بیست و تقدیب او مردم قیام نمایند که تا آن
وجه بجهول نرسد استخلاصش میسر نگردد در آن حال فقیر اول که بسبب انعام واکرام وی غنی آفاق شده
و نظرش بر رفیق گرفتار خود افتد و در قلمش خطور نماید که یکاش از رفیق نظر بان احسانهای بی اندازه
که باو نمود مرا از این بیه نجات میداد بخص خطور این خیال که من باو احسان نموده ام جمیع اعمالش از
درجه قبول همبوط نماید و از فوز برضا محروم و از حقیقت انسانیت محجوب ماند و نیز اگر آن غنی ثانی که
بدولت این مدیون قبلاً باند درجه از غنا رسید در قلمش خطور کند که خوبت بسبب مجبتهای
بی اندازه که این مبتلا بمن نموده ازین دین و شدت خلاصش سازم و بقیه عمر را حش بر دارم آن
شخص نیز بواسطه این خیال که باز برای انعام سابق او خلاصش نموده نه صرف انسانیت از کاس
خلوص بی بهره ماند و رخت خود را بعالم ندلت کشاند مگر آنکه آنگهی اول کل آن احسانهای که
کرد محض انسانیت خالصا لوجه الله باشد و عمل آنگهی آخر لیسه و فی ته و محض داد و پیغمه نسانی
بدون ملاحظه سابق و لاحق که آنها نطقکم لوجه الله لازیمه کم جزا، و لا شکورا کثر زایع لسان
باین کلمه نامه مبارک ناطق که اگر امت اسلام بدو کلمه از کلمات بیگ علام عامل میشوند کل همت
همدی میباشند و بر منزل قبول و بزم وصول فائز و حاصل میگردند و باین همه امراض روحانی
و اعراض نفسانی مبتلا نمیشوند که قره عیون انبیا و نور دیده سید شرب و بطحار بر دوازند
و خود را از تابعین احمد مختار دانند و باسم موعود قیام نمایند ولی در یوم طهور میل غیرش راف
سهام سازند رتبا افح عینا و عین قومنا باحق و انت خیر الفاتحین و آند و کلمه مبارکه این است

سال هشتم طوز

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

سفیر کبیر معین اسلامبول بجایش دهر رپی در پی سلطان عبدالعزیز خان را برآنداشت که حکم اعزام جمال ابی از عراق
 باسلامبول صادر نمود و نامش پاشا والی عراق چون از تقدمات مجتهدین عراق و میرزا نیرنگان و نول سابق و سایر
 معاندین و از اعمال دربار ناصرالدین شاه مطلع بود و از عظمت ابی آگهی داشت راضی باهلام مذکور نبود ولی ناچار آن
 صدور شد که با کمال رفی و ادب حکم سلطانی را ابلاغ داشته ایشانرا بنوعی که مرضی و پسندیده است باسلامبول
 روانه دارد و در پنجم فروردین که مطابق بیستم شوال بود ماموری فرستاده حضورش را در راه حکومتی طلبید و حال ابی
 در فرزند و شاش خمیه برافراشته با اجناس ایام نوز در آراخی بسر میرزند و در زند مذکور لوح ملاح لهدس زرقم
 مبارک صادر شده دوستان از مضامینش که اشاره بانطواء باط بغداد و هجرت از آنجا داشت متاثر
 گشتند و امر بجمع خیام و غم عودت بشهر کردند و سوار مأمور در آنجین بخصر ابی رسید ابلاغ پیام والی کرد و جمال
 ابی توسط مأمور چنین جواب فرستادند که این ملاقات بسیار ناظم ولی چون سالها است که باختیار خود
 وقوع امری وارد محل حکومتی نشدم عذر مرا پذیرفته و جامع را محل ملاقات معین کنند و مأمور نزد والی رفته
 پیام را رساند و روزی بعد در بغداد بخصر ابی رسیده گفت مقررات در فردا که یوم جمعه میباشد قبل
 از ظهر بجامع واقع در قرب سرایه حاضر شده والی را از حضور خود خبر دهند و جمال ابی نیز پذیرفته و در آن شب
 برای پریشانی فکر خواب رحمت کردند چنان مستم بود که معاندین با والی مجلس شری داشته و بر آن گمان
 چنین فهماندند که وجود مبارک اعتبار حکم والی نمینمایند و نامق پاشا با اینکه با قوال مردم عظام دیگر دو شخصاً تحقیقا
 نموده اثری از مغزیات معاندین نیافت معذاکت گلان دشت که با جراه حکم مذکور فتنه برانگیزد و جواد
 طلوع کند که با سانی اصلاح نشود و اعدای نیز شمار دادند که اگر والی دست یابد جمال ابی بجائی فرستد که
 دسترس احدی نباشد و چون صبح شد جمیع اجاب که شغل و حرفه داشتند حسب الامر با کمال اطمینان
 ایام دیگر در محل کسب و شغل خود نشستند و سایرین در محلهای خود مانده بیرون نیامدند و پیام مبارک را
 تحریر بجز در غرضه نوال واقع شد

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۲۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

آن بزرگامری کلیم بمبه رساند که کمال سکون و طمینان باشند و در آن روز احدی از اجاباتی و عرب در حدود
 بیت و معابر نبودند و در وقت مقرر رجال ایلی آن محمد رضای کرد را با خود برده از حجر گزشتند و جمیع بای
 وارد شدند و آن محمد رضا را نزد والی فرستاده اطلاع دادند و اینکه نظر والی بوی افتاد با حال اضطراب بسیار
 پرسید که چه شد و او عرض کرد که شما در جمیع آمده نظرند والی سوگند داده حقیقت واقع را بگوید و او گویا
 سخن نود پس والی این خود را طلبیده بخوی کرد و او که با افسری را با آن محمد رضا جمیع مذکور روانه داشت و آن محمد رضا
 جامع است و جمال ایلی را که در فریب تنوینا می نمودند بوی نشان داد و خود مرعوبت کرد و اینکه نظر مبارک کبیا
 افتاد ویراند کرده فرمودند مقصود شماست باید و آنچه ما مورد بگوئید و کبیا نزدیک شده سلام گفت و بر حیرت خود
 فرمودند و برخی نضاح آئینه باو گفتند صلاح دولت را اراکه کردند و کبیا در حالیکه آثار صدق و خصوص
 از اذکار بود معروض داشت که این آخوند (شیخ عبد حکیم) سالها بصد و شاد بوده پوینده سی یکرد و تا کنون کاری
 پیش نبرد در عهد سلطان عبد الحمید چند بار دولت ایران از باب عالی خواست که شمارا ب حکومت ایران تسلیم کند
 و یا از مملکت خود خارج نماید و سلطان جواب داد که ایشان بر ما وارد شدند و ما میماند و اینا را بریم و و اینان عراق
 هکلی مدح و ستایش از ایشان نمودند و ایشان را از او ایسی آئینه شمردند و ما هرگز چنین شخصی بدست معاندین نیندیم و
 دولت ایران ناچار ساکت شد و چون نوبت سلطنت سلطان عبد العزیز رسید و تبعیت نیز واقع شد دولت
 ایران و دست رعینیت شمره و اول خواهشی که در مقام دوستی و اتحاد دولتین اظهار کرد همین مطلب بود و عالی پاشا
 و فواد پاشا که زمام امور در دستشان است خواهش مذکور را قبول نمودند و حال سه ماه است که از باب عالی
 حکم حکم بنامق پاشا صادر گردید و او خلاف انصاف دانست که بدون تفحص و تحقیق مرتکب چنین امری شود و
 مدت سه ماه تقییش کرد و کذب مخفی لفظین بر او روشن شد و معذاکت بیزاران استحقاقی فرود داد که اگر بدون عذر
 و نهایت سکون و تنها حاضر شوید این دلیل جرم نیست باشد و اگر حاضر نشوید و یا هیئت اجتماع با خود بیاید

تا
د
ن
را
تا

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

بیاورد تا بید اتوال مخالفین باشد و حال کذب مخالفین مانند آفتاب روشن باشد و والی از شما قبول معذرت بگوید
این گفت و فرمان عالی پاشا را بیرون آورده نشان داد که نوشته بود دولت ایران اطمینان ندارد که ایشان در
نزدیکترین مجامع و ایران یعنی بغداد اقامت کند و از این رو در حال دولت عیبه مصومت دیدند که کمال احترام عرض
اسلامبول نمایند و میمان دولت باشند و این مسافرت را بهر نوعی نخواهند به بدالی عراق کمال رعایت حسن
بنمایند و جمال ابدی فرمودند چون جمعی من متعلق نسبت اند و کفیل دیگر ندارند و اگر گذاردن آنان مخالف مردم باشد
نذاصت می است که در مدت یک ماه تدارک اسباب و لوازم سفر نموده تا امت متعلقین و نیز تقرباً بیت نفر را بی
انجام خدمات همراه بیایند و اگر تنها نبودم همین ساعت متوجه کمال علی آسه سواره از دروازه معظم خارج شده بدون
درو و کلفت بر احدی طی منزل کرده بگوشه از اسلامبول متفرج میسم و کبیرا از حالت تسلیم و رضا و صدق و صفا
و بیاناتشان حالت رفت دست داده اظهار خجالت و انفعال نموده عرض کرد که فی الحقیقه دولت عظمای بیت
اهل عراق رسیده ولی از جهت ناشناسی و ناشناسی از ایشان اخذ شده انگاه بر چاشته و عده داد که
بیانات مذکوره را بوالی برساند و خواهش کرد که نوبت والی را بعضی ملاقات فارگردانند و خود بسیار رفت و جمال
ابسی عودت بیت نمودند کبیرا آنچه شنید بوالی گفت داد کمال اطمینان و سرت پذیرفت و از همان شب سواره
تدارک سفر داد و در راه و آخر لوج مشهور خطاب میبرم که در همان ایام از قلم ابسی صادر شد و احوال حدودان و مساندران
زیر مصائب درده آن زمان را مندرج و مندرج داشتند و بنده از آن را قبل ثبت نمودم چنین مسطور باد
امر عظامی عنقی شد که این عبدالرزاق خروج از ما بین با حوج نموده منفر را از کل جزئیات و آنکه که
باید با بعد باشد خودی حرم و احم همراه نمیرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت نماید در
حالیکه معین نظارت در مع من است و مصاحبه و فرات قلب و انبسم قلم و منبسم جام
و خدمت تو کلم و خرم اعنادم که کذات الفینا علیک من اسرار الامر لکن من العاد فین انهم

سال بیستم طهوز

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

اهرم جمع عالم وانهاد جا پاره آن انچشم غلام است که بهبهشت غلام ظاهر شد و بو مظلوم خود که پسته بادی ابن جان و سرافرازی اول ادا دل در ده دوت دادیم و هر چه واقع شود بان را و شا کرم و فی این سر بر سر نشان بود و وفی ددست شمر و وفی در یادم انداختند و وفی در هلام معلق او بختند و کذلک فعلوا بنا المشکوت باری اهرم ابن لوح و ابنا له بدیده و گنبد و بیسته نام نهادیم و نزد او سال داشتیم تا بواحد فوج نامی و در حزن با حال قدم شریک باشی الخ و روزی بعد غضن اعظم و آقا میرزا موسی کلیم حسب الامر بیدن والی رفتند و او دعایت تجلیل مرعی داشت و پذیرائی بسیار برین و محفل نمود و موزیک و لیلی را امر داد و نوحه و غزنی در آن مجلس فراموش گشت که امید معاندان و حاسدان بجلی مقطوع گردید و والی وعده داد که روزی بعد که با آقا میرزا موسی ملاقات نموده آنچه لازم است بیان مجری میدارد و روز بعد که با آقا میرزا موسی ملاقات کرده سخت شمه از حسن نیت و عدالت و قنوت نامن پاشا و طلا عش در حقیقت امر و مقام جمال ابی و نیز در کتب و بطلان مدعیان را بیان نموده اظهار داشت که خواهی والی نیت چون در سایر همان دولتیست و فجاج راه را باید بدهند مقدار نفوق و معدود که اینک تقدیم میکنیم قبول نمایند آقا میرزا موسی گفت در خصوص باید از ایشان اجازه بطلبیم و هنیکه سبب مبارک رسید چنین فرمود که فجاج این سفر بسیار و دولت علیه نیز مقرض است و ما میخواهیم چنین تکلفی در آریم که با معروض داشت چون احترامات دولت میشود قبول فرمایند و با فرمائی از والی که جمیع روسای دولتی در عرض طریق تا مسون گنا و تا کید در مراعات احترامات جمال ابی و استقبال و پذیرائی از ایشان و اینکه اهدی بدون اذن شان مرتکب امری نگردد تقدیم نمود و جمال ابی نفوق در همان قدر بفرمود و محاسنین بدل فرمودند و هتایی مسافرت شدند و حالت

بعد از رحلت در جم مکرر داشتند که در این نوع خویش نموده و بعد بهلا برهن خواهند رفت این سخن نموده اند اما بعد از آنکه نظر بر ایشان بود و تا کسی شده بود که بشده و این جم غصان و سستی و بعضی اجتهاد میرزا موسی و والی هم سرزنش داد که اگر نمویین و همه لازم از جمله برادر حسن است آقا میرزا موسی

سال نهم طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

حضرت وحین صفار و کبار در حال دفن آن جناب محمد وحید بود و برای تسلیت آن بهر یک از آقایان ایرانی و عراقی لحنی مخصوص نطق خود دادند و در اکثر آن الواح اخبار از نعین ناعین و ظهور عجل بطور لیل مرقوم و مطور بود و از جمعیست اجاب
بیت نفر را برای انجام خدمات با تعیین فرموده امر بفرمودند ۱- آقا محمد ابراهیم امیر نیریزی ۲- و آقا نجفعلی زنجانی
مأمور بنصب حسیام و جمع آن در محافظت و محاربت گشتند ۳- میرزا آقا جان (خادم) ۴- وزیر کاشانی موطف
بخدمت محضر ایستادند ۵- آقا محمد فرقه‌دهی محلاتی با شرت باور قهوه و قیام یافت ۶- استاد باقر خیاط
کاشانی ۷- و برادرش استاد اسمعیل خیاط و طبقه آبداری و چاپی دادن را در عهده گرفتند ۸- و آقا رضا
شیرازی ۹- و آقا میرزا محمود کاشانی ۱۰- وزیر خیاط کاشانی مأمور طباطبائی دادان شام و نهار در بسط و جمع طرف
و اسباب غذا گردیدند و مسافرت خیاط مذکور ابتدا مطابق اراده ای نبود و ادوسی بسیار کرده نوسل حبت
تا مآذون شده مأمور بمعاونت و شرکت در خدمت بزور گشت ۱۱- در دیش صدقه‌فعلی فردینی ۱۲- و آقا
سید حسین کاشانی ۱۳- و حاجی ابراهیم کاشانی بر اقباب امور اسبان مأمور شدند ۱۴- و آقا محمد علی جلوه‌دار
یزدی موطف بود که در قری و منازل راه جو و کاه و علف برای اسبان تهیه نمود ۱۵- و آقا محمد ابراهیم
کاشانی ۱۶- و آقا میرزا جعفر مجریه شمشاد و لوازم مأمور شدند و با بادی رفته با بیخاج را خریده مسا
۱۷- دستاد محمد علی سلمانی بعلاده صنعت و شغلش مأمور حفظ و مرمت چادرها و اسباب شمشاد
۱۸- و آقا محمد باقر کاشانی ۱۹- و آقا محمد علی صفهانی ۲۰- و آقا محمد صادق نیز همراه بوده نیز خدمتی که
مأمور میشدند انجام داده مساعدت میکردند ۲۱- و آقا محمد حسن بن آقا عبدالرسول قمی سابق آذکر
۲۲- و نیز آقا حسین بن آقا محمد جواد کاشانی که هر دو با بالغ بودند بعلاده بیت نفر مذکور دادن
مسافرت یافته بو طبقه خدمات ذکاب و ایاب در حرم نامدار شدند و نیز ۲۳ آقا عبد الغفار که
تازه وارد بغداد شده خادم اسلامبول بود و موفق با میان با مریدین گردید خود استند عا که در کربلا

سال مئیم ۲۶۴ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری قمری

۱۸۶۳ م

مؤکب اسی آمدہ تر جان ترکی ہشہ و قبول فرمودند ۲۴ - و میر محمد شیرازی کہ حضرت نقطہ اولی با وسرما یہ دادہ داد با سرما یہ مذکور چار واداری میکرد در آن ایام ببغداد آمدہ ستوران خود را حامل اشیاء و اطفال مؤکب اسی فرار داد و دیگر از ہر مکان ۲۵ سید محمد صفہانی ۲۶ و حاجی میرزا احمد کاشانی بودند و سید محمد را امر با قامت در کر بلا فرمودہ اذن مرافقت در سفر ندادند و او غصن عظیم را بالتماس رفقہا شیخ ساخته اجازہ حاصل کرد و معذالک شبی در بیرونی بیت خطابا کہ چنین فرمودند ای سید صحت ہمان بود کہ اول گفتیم اگر در عراق ہمانی برای مصالح خودت دینیر برای ما بہتر است چہ در ایہ سفر اسی از عالم نجیب بعرضہ نمود میرسد کہ درک و تحمل از ناتوانی کرد و عاقبت خسران و مذمت خواہی یافت و او عرض کرد کہ در طول مدت اقامت عراق با وجود حمایت و حفاظت و عظمت و قدرت شازارانہ زبان منتصبین اشرار آسودہ بنوم حال چگونہ بانبودن شمار بیت تو اتم کرد و اما حاجی احمد را برای وقعہ کہ گماشتیم چون ایرانیان کینہہ اورا در دل داشتند و فساد بر پا میکردند و انواع تعرض و خطر برا وی فراہم میشد لہذا اجازہ مرافقت در سفر فرمودند و با سبیلہ چون مقداری از لوازم سفر ہتیا گشت و نوم حرکت رسید مقرر داشتند کہ در باغ نجیب پشاور واقع در بیرون درواہہ معظم نفل مکان گردود و با جاب ستور دادند کہ خیمہ بر پا کردہ امانتہ دبا یلزم حاضر سازند

واقعات ایام رمضان

و بعد از چہار شنبہ - دووم نوروز مطابق دووم اردی بہشت و سوم و بیغدہ ۱۲۷۹ و دووم اپریل ۱۸۶۳ ہجری قمری اسی بغرم باغ مذکور از بیت بیرون خرید و در صحن خروج از باب بیت طفل رضیع حاجی میرزا احمد الدین نراقی کہ موسوم بعلی بود سر بر قدم مبارک نہادہ و امن مبارک را گرفت و با گریہ و دفغان میگذا کہ تم بیرون گذارند و حضور از شاہدہ احتمال مستقلب و قلب مبارک متاثر گردید و اظہار عواطف و تعجب فرمودہ

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۳ م

فرموده سمیت غربی بلد سوی دروازه معظم فرستند و در آن هنگام ابنوه یار و غیر ایرانی و عراقی از بزرگان
 و علمای کسبه و فقرا حاضر و قرین آه و آهنگ بودند و جمال ابی درین مرور بندل و جان بفقرا کرده از انگلی و کجایی
 فرمودند تا بحین کتبه بکتابش که مفضل آن سید میل فرج زار است رسیدند و در قفله که برای عبور از دجله
 حاضر شد با چند تن از خدمت و خاصان نشستند و جمیع حاضرین با بیان غنایت و بصریح و دوواع خطاب
 نموده باین مضامین فرمودند ای دوستان من می بینید حتی اغیار شکبانند اینک بغداد را با چنین احسان
 بدست می سپارم و میروم باید این نارحمیتی که در قلوب مشتعل است روز بروز برافروزد و مبادا افعال
 و اعمالی از شما صادر شود که موجب خودشان گردد و من شمارا باز دسته دسته در باغ احضار و ملاقات
 خواهم نمود پس همه را مرضی فرمودند و از دجله عبور کردند و بانک آله اکبر مرفوع شد و هنگام اذان
 صلوة عصر بود که برضوان اعظم قدم گذارند و آن آیام فضل گل و باغ بحینب پاشا تمام خیابانها و اشجار و
 ادواق و دیزر گل مستور بود و میدان نغمه سرائی در تمام می نمودند ولی باغ عمارتی نداشت در جایی که از
 طرف خیابان گل دریا چین بود و خیمه زده در جلوی چادر بساط کل گبسترند و جمال ابی قدم بجنبه نهادند
 و بجزایر اظهار غنایت فرمودند و چای صرف کردند و آفتاب جمعی از اجداد باغ ماندند و برای آنان نیز
 چادری زدند و از روز بعد پوسته جمعی از اجباب احضار و اظهار غنایت نموده آنان را که مجرد بودند
 اجازه اقامت رضوان میدادند و علی الصبح جمعی را که در شب ماندند مرض کرده جمعی دیگر را احضار
 میفرمودند و باغبانها در صبح هر روز گلهای بسیار از چهار خیابان جدید در میان خیمه مبارک خرم میگرد
 نبوی که چمن تناول چای صبح اجباب که در محض ابی بودند یکدیگر را نمیدیدند و اجبابی را که بعد از شب
 چای مرضی میفرمودند مقداری گل غنایت نموده برای اهل حرم و اجباب نیز میفرستادند و عبارات میل

اندوچمل آشت آهنگش تیر آمد عراق عظمی که بکبر با اهل حرم و عورت و مجلس سید چهاراد چون شمس سیر نیل نندی

سال نهمین ظهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

رزندی چنین است (شب نهم بنده در ضوان توقف نموده از نفوس بودم که حول خیمه مبارک کشیک می کشیدم قریب بجز از خیمه بریدن شریف آوردند و از محلاتی که بعضی از اجاب ترحمت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانها پرگل در آتش هتاهت می نمودند بیانات میفرمودند و مرغان بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند آنسر روان در تقنی بودند در وسط یک حیابان توقف کرده فرمودند علی خطه کن که این سلسلهها که محبت ما این گلها دارند چگونه از سر شب تا صبح از عرش نینجا بنده دائم در تقنی و سوز و گدازند پس چگونه بشود عاشقان مغوی و سودایان گل روی محبوب حقیقی در خواب نباشند رسته شب بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سیر مبارک عبور نمودم میکل قیوم را لای نام میدیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آتی انسان قدم ساکت و صامت نبود و در آنها امر برده و حجابی نه و مصداق کلمه حضرت اعلیٰ نبط فی کل شأن بانی انا الله العزیز المحبوب انتی در استیبا طنج در باغ موجود و از شهر نیز طعام میبردند و روزی برای استخام بشه آمده مرجهت باغ نمودند تا در نهم عالمه مبارکه باغ وارد شدند و از آنگاه ترتیب طنج و غیره مکمل گشت و اعانم بغداد از علما و اساتذ و اعضاء حکومت و محترمین دسته دسته پی در پی باغ وارد شده بیانات و ضحک و اشارات مبارکه را استماع کرده جمیع از مائده صورتیه و معنوییه بهره مند گشته ابرار اسف داننده از محافت می نمودند و ابن اوس مفتی در حال گریه بکسبکه موجب این وقعه گردید نفرین نمود و چون ذکر شد که ناصر الدین شاه از دولت عثمانی خواستار گشت چنین گفت و آنه ما هو ناصر الدین بل معذل الدین و روزی بعد از ظهر نامق پاشا بنوع باطلت که اهدی مطلع نشد با دتن باغ آمده در غایت خضوع تشریف یافت دهایی و حلویات صرف نمود و سفره را در خلف خیمه صلوة بجای آورد و غدر خواهی بسیار کرده معروض داشت که آنچه لازم است امر بفرمائید نفیتم گردد فرمودند چیزی محل احتیاج نیست و مطلبی ندارم و چون امر کرد

سال مسم طهور^{۲۶۷}

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۳ م

کردند و دستار رعایت نموده در حقیقت بحجت سلوک در قار نمایند و او دست قبول بر سینه
 نهاد و ایسی خواست باسلامبول و ستمد رجائونود که در موکب مبارک قبول فرمایند و باینی که همراه نموده
 بسپرد در منازل طریق بمصر رفتن و قائم مقامان توجه ویرا ارائه کرده آنچه لازم شود تقدیم نمایند ولی جمال
 ابهی در طول طریق چیزی از امانی قبول نکرد هر چه لازم میشد حسب الامر خریداری می نمودند و والی در
 وداع با کمال خشوع و خلوص التماس دعا کرده مانع از شایعیت و خروج مبارک تا خارج خیمه گردید غل
 باین مضمون نگاشت که در آن شب اینک کثرت ذناب ایام شایخ و اعانم بغداد را باین غنچه شایسته نمود
 معروض داشت که بضر سحابت نقل مکان فرمایند و از ارز دحام واردین آسوده شوند و جمال ابهی قبول
 فرموده همیشه در آن ایام قمر در برج عقرب از برج فلکیه بود و حسب عهده منجمن و برخی از اجناس
 ماثوره مسلمان سفر با چنانی اوضاع محمودیت و اداحاسات در حایه دقیقه اشته جمال ابهی
 دلی زمان و دارای علوم ظاهره و باطنه میدانست و متعجب و متعجب میشد که چگونه در وقت قمر در عقرب حرکت
 میفرمایند و امر نموده که هنگام خرد حقیقت از رضوان و وقت سوار شدن شان قوت خالی گشتند تا مطلع گرد
 که چه وقت حرکت نمودند و در نظر خجل و سوم عید نوروز مطابق چهاردهم شهر ذی القعدة ۱۲۷۹ هجری
 ابهی از رضوان قدم بر زمین نهادند و نامورین حکومت قوت انداختند و والی بتقوم رجوع کرد و
 در همان آن قمر از برج عقرب خارج شد و این قضیه موجب مریند حسن عقیدت و ارادتش گشته مکرر از

ابیات متفرقه از شعری قبل زنده است که حسب امر محرم کاشی خ روز بعد از هاجرت جمال ابهی وصف هجرت مبارک از بغداد
 برای حاجی بران بنده
 بیخ زنده از زنده نونده جدیدی چون گشت این حیران در دینه بود سلطان قادر بر توان با حرم و با فرزند
 خیمه مرتفع انداخته که کنگر با زمین این شسته نوشتند بر سر در لری زاده بدیش جهان آوری آنجان افروخته شمشیر
 کشته منکک سلطان جمال طائفان بر کاشی موجود است به خرد کرد اسامی و صفات هر طرف جز جمله آن باری گوی جز او در جهان باری
 ... حاصل آن سلطان مجیدی جن چون نظر فرزند بر وضع را جبهه جانبش را دید عالمی را از الم اراده دید آنجان

چنانچه بعد از آنکه تمامت بطنه که در تنوع وضع فرقه خلیفه پایه از جانب دولت عمده مانع
 که آنجا به میرانیه بفرستیم رسیده اند بعد از آنکه سیر قبایط خاطر ما در یک سر کار محققین فرزند
 است نسبت به عیب و سینه چاه در فاضله گفته شده مناسب و بلکه واجب این بود که بر اصدای
 و فری از آنجا انقباض فرقه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد و در این میان
 در صورتی که سیرت کجا از آنجا که عیارت از شهرزاد حسین بی کورنی است در احوال
 خدیش و رای کجا بر است محبت عمرت که است در حقیقت که در او نشسته و از آن وقت تا حال خفته
 انجاب طلوع دارند در بعد از آنکه در آنجا در هیچ وقت در خفته از پیش و در میان آنها است
 حیالی که بنور کجا بنشیند و حرکت کند هم در سیرت سینه خفا یعنی لغاب آفرین عود کانی
 در نزدی که از همه سیرت که تمام ما در آن وقت در بعضی چند وقت ادراست نور چند
 قن دیگر که بنای قن و لکن کارش با سیرت که حادث است اما که در عهد و انقدر که از آنجا
 نشسته عود میر و سماع در بر خود جمع عود و عودت آن نزد است که آنجا از آنجا که سیرت
 خود کرد در اوقات تردد و آمدن به یکت در خارج منزل خود آودینک مساح از جانب که نشسته بود در نشسته
 و خود را ملایم جمع جانیز غایب علاوه بر طایعای که در سیرت عود و سیرت عودت و نشسته و لکن
 بود کافری هم از عالمی تمام متر به غیره یعنی سیرت از کجا کار بر از دولت عود هم سیرت عود
 سیرت و اول تبار عود که در حکم که نشانی و صفات و در بعضی سیرت از آنجا که سیرت
 غمزه اندک با عود سیرت که این را در سیرت عود در زلزله محسوس است در سیرت عود از
 از جانب دولت عود کمال خفت و در حقیقت بود که از سیرت عود در سیرت عود

در عینه و در بعضی وجه کجبه اندکس هارون بوده است. لیکن اصل مالواد اینها قدیم است
 باقیمت که آن کاغذ نغسل بطوری است که اگر شما صلح بدوینه عبور شده اسی فنانی که
 و عیالان فرات نماند اگر صریح از زمان آن اصل مالواد های سرور قدیمه شما
 شما هم زن آن کاغذ را معلوم نموده اند. حال که شرط عبور بدوین خودتان است
 اصل کتبات در زور. در حرف با یک است بعد از مدتی تا آن خود به هر که اگر صلح است یعنی
 ما باید که تغییر و اصلاح خود به خود و او به هر که که تقصیر بنده عمل خود به هر که معترای است که
 نشاء به چنگ آمد در این سو که جانوری در دفع و دفع این هزار با کفرین بستیم کردن
 کاشته گان لوان و اینها عکس الود و ما در کردن از وقت عرب می شنید اصلاح بدوین
 سرف صدور می آید ن بلیج در دوی بنا برین بود که در ۱۳۲۵ و تحویل ۱۳۷۸

IV 267-268
 (5) + (7)

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

نزد خواص خود آنها سرت نموده گفت شکر خدا را که بزیارت چنین نفس مقدس معظم فخر گشتم و در طوطی
 مدت حکمرانیش در عراق با همه تحریکات و معایاتی که معاندین نمودند اندک سود ادب از وی صد و سیصد
 و با بخله در مدت دوازده شبانه روز که سراق این باغ نجیبیه مرتفع بود و یار و غیار از بنیامات و آثار کهنه
 استماع نمودند و الواح صادره که دال بر استقلال امراهی بود در مجمع خواص و اجاب تلاوت گردیدند
 برضوان معرفت ذوالجلال نزدیک شدند و دوران صیبت قدرت و عظمت الهیه شنیدند و
 اعظم ابکی بنام عید رضوان ستمی است نماند و در بسیاری از الواح و آثار الهیه مقام رفیع ان
 مسطور است ز آنچه در سوره انعام چنین مذکور ان با فلما اذن بین ملک العلم
 قل ان با اهل مبادین البقاء و با اهل سرادق الکبریا ثم با جواهر الغیب عن اهل
 الانشاء ان انزلوا عن معادکم ثم هملوا و تکبروا و نكروا عن کتوب البقاء من انابل الک
 من هذا العلم الاعلی فی هذا الیوم انما شاهدت عبود الابداع شبهه و لا الیه
 الا حوائج مثله و فیه قرین عبود العظمت علی مضعد عمر محمود ان با حمله العرش زینوا
 عرش الاعظم فی هذا الیوم لان فیه ظمیر جمالی لکنون الی ما فان بلقاء اهل فردوس
 الاعلی و لا اهل جنه الماوی ما الله فی ظمیر غیب لکنون بائنه و قرین جماله عبود

آنجان با وضو دید اتحاد که فراق اصلا نیایشان بسای آنجان فارغ زینج و اتلا که فراس گشته ایث نرا بلا غیرت
 ستر قبش در جوشش ز رعایت آن هر لعل نوشش که عجب بزم خوش گزیده ام عاشقان زده خوش برده ام
 غایب ز فتنه چشمان من ز بلا می اضمی زلفان من که چنین قبول درم خاطرند سوی ام آمده خاطر با طریقه
 عشقنازان چه آسودگه است پیشان آسودگی آلودگه است عاشقان را قلب بخون لایق آینه مجربند و چه چون لایق
 اول در هر حق قطع الرجا بعد از آن حرق کشت سنگ لدا و زلف عشاق را آیین بود عاشقان را دین و ملت این بود
 حق عدلین بیع الزم حق زلف سرکش بر عسبرم کاین با طاش را نه طی کنم در عرض جام پلا بر کیم

سال نهم ظهور^{۲۶۹}

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ

۱۸۶۳ م

عبود الغیب والشہود ثم عبود الذین ظہروا نفوسہم بأشع علیہم کثیر الغدس عن مجاہد
 ربہم المشہود فل ہذا یوم فیہ عرف اللہ نفسه علی کل من فی السموات والأرض ثم سئل
 بلطانیہ علی من ملکوت الأمر ومخلو منالی من ہذا الفضل الغدس المبارک المحمود
 و ہذا یوم فیہ ظہر جمال الغدیم بطراز الذی بہ شفت الأسماء وظہرت الأسماء وبرزت
 الأسماء من الأشجار ونطفت الأشبا، فی ذکر ربہم المہماد وبرزت الأرض بما فیہا و
 السماء بما علیہا والجمالی بما فی سہا والجماد بما فی صہا ولوہم کائنات فی انفسہم محجوب
 و ہذا یوم فیہ کسرت اصنام الشریک والہوی واسوی جمال الغدیم علی عرش الاعظم یومئذ
 نطفت روح اکبر عن مکن البقاء وروح الغدس عن سدرة المنہی وروح الأمر عن شجر
 القصوی وروح الغر عن جہرہ الاعلی بان تبارک الرحمن الذی ظہر فی الالوان بالاد
 العیون فل ہذا الذی حکمہ عن اصبعہ لہذین خلق السموات والأرض وبکلمہ من فہم لہذین
 کل الوجودات وبإشارہ من لہذین یفلیس کل الوجود الی سطر اللہ الہمین الغرین الودود فل
 ان باملا الرہبان غزوا کائن السبیح لأن اللہ رفع الی السماء فہنزل بالمحن ویطوف حول

بین برکت قضا دام صد کہ نایہ مرتفع غیم بلا آرزمان غیت بلا یاسر کند عالمی راز رز نور شکر کند
 تا کہ عشاق حقیقت با محرز شمس ظل سان یا بہ از ہم تمیز نظر بشیدہ یاران منتظر ذاک العید رحمہ قدس
 ساعتی گذشت از این گفتگو کہ قصہ آسمان بخود مد قاصدی بانامہ از پارس رسید کی بکلی دل تو سلطان فرید
 فصل عید است در این سن کو آ فیض دیار تو بار آرزوست گدہ این جویش نہ اندر خورد تا لیکت از افضل بالک است
 چونکہ آن مرعشم ماہ عرب نامہ اشرا دید بر ذوق ادب نقل گنجینہ بلا گشت دہشد دعوہ فردا تاجہ دادہ شد
 بعد از آن از بوستان غم جیل کرد در بغداد آشاہ جلیل خیرہ را کردند خندان خراب سقفت عرش افتاد بر فرشتگان
 چون بدیدہ انجیمہ شد منہم گفت برزی کہ چہ شد منہم دین کلام شمشاد فرید نئمہ حزنا بخضاران وزید ...
 این بخت و جانب بغداد شد باز فراد حراب آید شد بیچگونہ گفت از اسرار کار تاجہ خواہ زاد فراد زندگار

سال بیستم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

رفتند و دو ساعت بعد از ظهر بمحوراه مذکور که واقع در مسافت نهم سنگی بغداد است رسیده کجاخ بلند
 ارچند که در وسط باغ وسیع مصفا فی در کنار شرط سرعک کشیده بود نزول نمودند و هفت باغیانه
 در آنجا اقامت و در آنک فرمودند تا اشیاء و ما بحتاج سفر بناها فراهم شد و آقا میرزا موسی کلیم اشیا او
 رتی رفتن کرده بعضی امور لازم را انجام داد و در آن هفت روز محرمین بغداد پیوسته بمحضرین ذاب و انا
 ای کردند و اجابتی حسب الاحضار ترفیع یافتند تا در روز بیستم ذیقعد عوم اجابتی را بی و داع طلبیده
 امر بصبر و سکون فرمودند و عزیمت حرکت نمودند و آقا محمد رفیع شیرازی باین مصمون کاشت اردو
 رند جهت آرایش اسبان سبب نازی شد و سواری ممتاز جمال قدم را تا ماشا کریم در مدت دو روز سه سینه که
 در عراق اقامت فرمودند با اینکه همیشه اسب میسر بود حسب میلشان هر کجا میفرستد سوار دراز گوش همواره
 میشوند و بعد از آن هم غالباً سوار کجاوه بوده و جلو کجاوه را حاجی محمود نام کام میگرفت و همیشه در عالی کجاوه میرزا آقا
 و غیره را میرکاشانی پیاده میفرستند و مرقت میزدند استی و اینکه حسب معمول بر اسب و دی سوار شدند و
 حاضرین ای هم قدم در کاب اسب بوسیده بغداد برگشتند و بعد از آن همول و رسوم این چنین بود که حسین حرکت از منزل

یک با این چند سال رسول	مدعیان ما کردیم قبول	حال کرده پیش من ما را بطه	او سلاطین دیگر را وسطه
که بخوام از تو ای میرام	که بغیر قرب سره عجم	هر کجا که نماند چشتم	برقد دست سازم آنجا ساز
گر بجز بغداد را مایل نماند	مر را بختی ز میل کتبی	تا که در این باب ختم عثمان	داد هم سلطان ایران را خوا
ان بهره با بی اکر ام کن	میل خود را سوی اعلام کن	بعد خواندن آن امیر خطاب	در فشان شد نامه ماراد جواب
که من از بغداد در خوشیستم	تا بخوام انده آنجا ایستم	یکم نین ممکن آنک سیل	سینت دلخواهم بجز سلاسل
کرد سلطان بجز صدره شعل	که بچشم حاجی تو بنما نزل	چون باشد ز آنمکان راهبر	فقد باکش شد معضم بر سفر
خوبت تا آنتا نماید صدره رم	شمس آن تنها خرامدی بوم	ز اطلاع این خبر ایل حرم	چنگ گشته نعل بر خرف بیوم
اینقدر خون جاری آمد از بصیر	تا که غصن ناله اش باغیر	شد قبول آن امر محترم	که بعد همراه با ایل حرم
ببازین انومان و اقران و بین	بر کشیدند از دل دار جان حسین	بسکه زانجا ناله بشکیر شد	ناله ماشان جلدی تا شیر شد

سال نسیم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ ق ۱۸۶۳ م

از منازل سوارا سب مذکور می‌شدند و غصن اعظم بر جایشان در کجاوه می‌نشست و هم چون بقرب نزال می‌رسیدند که متصرفین وقایع مقامان به استقبال می‌آمدند بنوع مذکور رفتار میفرمودند ولی در سایر اوقات فیما بین طریقین در هودج می‌نشستند و در مرکب سارک هفت نوح هودج می‌رفت که هر یک چهار قبه بیضا داشت و شاعران از در می‌درخشیدند و هودج ابی مطرز چهار قبه صفرا بود و پنجاه اشتر سوار زیر بند و بار می‌رفتند و بخواب مسعودی دو سب دیگر سعید و فرنگی نام و نیز دو الاغ مرکوب بود و غصن اطهر و غصن کبر برای صدرشان گامای بر الاغها سوار می‌شدند و در اجاب فقط پنج تن سوار بودند و دیگران حتی آقا محمد حسن و آقا حسین سابق الکر که صفحین و علامت همت حرم راه داشتند پنج یک سوار می‌گشتند الا بندرت و همین لرزم و در بغداد از غصبین ابی فقط حرم کاشی حب الامراتی ماند و برادرش برزاهندی نامور شد که بچند متش پردازد و آنچه از لرزمه در شش پست است صرف فقراء اجابت می‌د و بعضی فردض باقی مانده را در مواعید معلومه ادا سازد و آقا میراجواد که تاملت تفسیر حسن القصص را در حفظ داشت و منجذب بحال ابی بود و واقای سینه همدی و اجمعی و غیر کاشانی که بعد از اسلامبول برگشت

اذن همراهی نامی می‌باشند	سوی ارض سفر می‌باشند	زین خراسانی چون وقت شدند	عذیب استاد افغان آمدند
تا بقرب بود نشینت	کز شاهراه سازم هفت تن	یکت معلوم این مقص عطا	بر تبه بخت کین آید رسا
سوروش مشر با سر علین	روز رشت کرمان زلال مرددن	آول آتش را بس تعبیل بود	دیده اکرمیان چه رود میل بود
چونکه آتش سوزش دلها بدید	انکه ز شتاب تعبیل آرید	تا مگر این غیم با ساکن شوند	بر تقصای آسان را کن شوند
بعد از آن فرود آن شاه بشیر	تا جیبا کردو اسباب سفر	جنگلی ساز سفر را حشمتند	هر چه میباشند آن برداشند
آنچنان ساز هر آید بدید	که جهان من جهان منی بنید	گر ملوکانه گذارم نام او	که بود اندر خور اکرام او
بچو سبارات محل هفت نوح	شده فیما بر آن انوار اوج	نه قمر یک دایه با در جاریه	انداز آن افلاک آید ساریه
خانه شاه گردان آن بجم مرتین	نام نامیشان حسین است حسن	هفت کوردک خاستن طفل ضعیف	همه آن شمس غرض ضعیف
باشه وادی ایمن یک کلیم	با دو اردن بقا سر عظیم	جنگلیان تبع عشرین زین نطق	چون حروف با همای یک فقط
پنجم سوال آمد وی حجر	آفرش بر فغ فغ از روی حجر	قصه کرد آن نقطه بر زبان	تا کنده آمدن را نقل مکان
اندر این آقا چون در وقایع	گرچه نالندیدی ز زم غافل عام	لیک چون آن زود طلایا رسیده	نوحیان را ز در طوفان رسید

سال نهمین ظهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۳ م

برگشت در بیت ابی زینتند و آقا میرزا محمد صفهانی در کابل با عاظمه اش مستحطت شدند و آقا
 میرزا یحیی ازل که در بغداد پریشان دهنان بود کس از انام ذکر می کردی نیکو دست میخواست عازم هندوستان
 با جبهه و غیره ما گردد همینکه دانست جمال ابی حرکت نمائید و خوف و خطری معلوم نیست از سفر بهندوستان
 منفرد گشت و از اقامت در عراق اندیشه ناک گردید و جمال سلیم جمال ابی بدولت ایران نیز میاید پس
 مبارک دارد شده تکلیف و مصلحت خود را پرسید فرمودند آقا حضرت اعلی که در نزد اسال شایقی مانده باشد
 نشتر گردد و چون نور انیشتا سند یا با ایران رسپار شو و یا در بغداد با مان و رسپله با ایران ناد و اعلاء
 کن داد و راضی شد و حاجی محمد کاظم خراسانی را که از حیث صورت و اندام بوی شباهت داشت بسرای
 بغداد فرستادند که بنام میرزا علی کرمانی گرفت و عاظمه خود را محلی بار دوی ابی کرده عزم آن نمود که
 بنوع خارج و داخل با بوی مبارک باشد و جمال ابی با فرمودند اگر میل بآید ناری با نامش پشاند که کنم و او را
 نشد لاجرم طی هر عریا با موز خدمت و همراهی او نمودند و او پیش بخو که همراه قافله محبوب ملکیت بصوب

اندر این ایام بر سر شهر پسران شد سیل خون از هر آب جود آبخان شد مرتفع که یک سر بود جبرش منقطع
 لاجرم آن بخت شور و غرور خواست تا در قهقهه بناید عبور چون بدین مقصد بران از حرم شورش بر باشد از کل ام
 از نظر عهدی مردان و زنان زلزله افتاد در وقت آسای ... گرسودی حفظ آن سلطان جان جنگل جان ز سپردی بان
 کوه و صحن و سرا و دشت دایم دور شد از دیده خونریزان نام تا بدین تفصیل آن سر فرید در کنار جله بر می رسید
 خلق دور جله در فغان و کور شده اندر قهقهه کرد از شرط عبور گرسودی حفظ آناه فرین کرده بودی فرقه خود را غرق
 چون گذشت از جود آن سلطان کرد با غمی را محمل مهر و ماه در میان باغ بر باشد جام کرد روی منزل آناه نام
 ده صد با غمی گشتافی با صفا فصل گل هم بود بفضل از صفا باغ خندان ز در رود کل خلق کرد آن بهر سلطان کل
 بنزد حرم جله اشجار باغ لیکت فوجستان از غصه و غم قهری در باغ و انواع طهور ساز کرده جمله غنات سرور
 لیکت اطراف عضون بختل بد از نسوم جبر جانان شرار ... خو که شد آن بوستان شه مقام رحمان داد کسر با عام
 که بجز پندش ز دوست بلکه آساید از آن آفتاب جلی بر جوشن خورشید جبهه خست روش ناظر شد
 حاصل از هر نوع خلق بیکران یکشیدی بوی آن بستان خاک ... عارف و داعی و مراد رساه روز دشت خورشید آن با کلاه
 ذکی ز آنروز با پشای کند سوی آینه کرد آینه سبب ... چون با پوست شش آن رسید عوشن نظم را بفرش آدود

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۳ م

بصوب موصل در کربلا و با جمله موکدات بعد از خروج از فریجات در وقت عصر همان روز بمنزل جدید رسید
 و آنجملی واقع در کنار شط و خالی زیر باغستان بود خیم بر پا کرده آنجا متنوعه کاغذهای سفید گشته و سه روز
 در آنجا توقف داشتند و شاطر رضا که آقا محمد حسن بن عبدالرسول قمی را حسب الامر برای بودن در حرم اہلبی از بغداد
 آورد و حاج محمد تقی نائب الامام که برای ملاقات آمد و آقا شیخ صادق که از همراه آمدن ممنوع و بار آدہ آتیه برنجی و
 ساکن شد و نیز استاد عبد الکریم ہنگلی مامور عودت بغداد شدند و با حالت گریہ و ناله مخصوصا نائب الامام ہنگلی
 کہ ہیکل مبارک سوار شدند رکاب با دست گرفته بوسید و بصوت مرتفع گریہ و ناله نمود همه اشلی فرمودند
 و در جهت بغداد دادند و از این منزل حرکت کردہ بمنزل دیگر رسیدند کہ مستی بدلی عباس بود در ضحی سہار
 بنزد حرم بکار زہری چادر با نصب نمودند و در نیمہ شب از آنجا حرکت کردہ روزی بعد بقرہ نہ رسیدند
 فار آنجا کوجیدہ قریب ظهر روز بعد بکفری کہ نامش مبدل بصلاحیہ گردید و در دامنہ کوه واقع حکومت
 و نشین است در اہلسیما نیہ در کربلا آمدن جدا میشود و وارد شدند حاکم و محترمین استقبال و حرام تمام بجای

پس میان آمد زہر سو گفتگو
 شہد این گفتار از دست
 گفت مامورم کہ بدل جانکم
 دست خدمت بر سر دہ نہاد
 چونکہ شدہ در باغ در شستین
 جلدہ جملہ ما حساب سفر
 بعد از آن کردند آغاز منزل
 ہر کہ این روزم این را بید
 ام ہوید حضرت عباس او
 ام رکابش را بگرد بندہ دار
 ای با سرک نهم بر کیش
 عرض کرد از خواہشی داری بگو
 نگرافتا شدہ در گفتار گفت
 ہر چند فراموشی آن کنم
 پس زمین بوسید از زہر فساد
 کرد حضور حرم را ہنہا بین
 با حرم در باغ گردیدش ہنہا
 منصفق شدہ عرشیان چہزل
 گشت شہدوش ہمان گفت ہنہا
 کہ ہی داد ز ہمشش پس او
 تا سوارہ گردوش آن شہد ہا
 ای با دلہا بیار ب یارش
 چونکہ از سلطان حسن مامور بود کہ خلافت این سخن معذرو بود
 چہ سوال از بندگان شدہ مرا
 بعد من خوش باشن اجاب من
 گوید در دکان ہنہا ہنہا
 چون گذشت اہل حرم گشتند
 بود در آن باغ آن بجز کرم
 ازین نام جان شدہ نور شین
 ہم بچلہا نش نہ عرشش
 ورنہ در گرداب افتد شکست
 انان مجربان مجربان

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

بجای آورده جشن گرفتند و شب جهت محافطت از سارقین اطراف خیابان را قراول گذاشته تا صبح صراحت نمودند و مکتبایی و شب اقامت کرده شب سوم هنگام مغرب از آنجا کوچیدند آقا رضا شیرازی نوشت که شبی بسیار تاریک بوده و بادی شدید میوزید و من و امیر را از جهت خشکی و نوحه آیدگی که برای گرفت آمدند در صلاحیه داشتیم خواب بود و مدت پنج ساعت خوابیده از قافله دور ماندیم و بعد از بیداری خندان بناله گریه و مناجات دویدیم تا برق آتش مجهر سفری آقا محمد باقر از مسافت بعید شاهده کرده شتافتیم وقت طلوع فجر که کجا راه برای ادا صلوة نماندند رسیدیم و آقا میرزا موسی کلیم فرمودند که الحال میجو استیم و صبحی نماز خواندیم ، و با سجد صباح روزی بعد بمنزل دوست فرما وارد شدند و در میان اشجار بمنزل پس از آنجا بمنزل طارق که دارای نهر کوچک در پای تل بزرگی بود رسیدند سپس از آنجا نیز حرکت نموده وارد کرکوک شده در باغی خارج بلد نزل نمودند و بعضی از علما و وجوه و غیرهم بملاقات آمدند و در آن بیان شخصی بحال جذبه فریاد زنان بصورتی شتافت و اجا خواستند مانع شوند جمال الهی آنان

ای بسا ارباب نالان جنین	لاذغیا یا انیس العاشقین	ای بسا اشخاص شوریده شدند	رو بوجو ابدیل دیدم شده
حاصل آنست که یاران اولاد	لیک یاران محو در صحن جود	دو کجای دلبری را بنزد راند	قوم با شکسته در نزل ماند
گرگش ناید از آن میر نسر	کو تش جبه جهان پشه در	زانکه این بیچارگان مستمند	هر چه گویند بنگم گشتند
چون در سنگی فرس راند آن فرزند	دیدت و بوستان دارمید	چون تفریح کا جی شد مقام	از زانی آنرا فرجهان گشت نام
آنکمان عالم فرزند	شرق شمس آقا شد نعت	اندر آن ایام از بغداد بیان	بعضی از چهارشنبه در نکل
تاگر بخند پس از در ماندگی	از ملاقات در کرشان زندگی	روز و شب نسر در بچند چون	جله را بخواند بر صبر و سکون
کای ذکا کیشان اگر چه دریم	زهر قاتل است در مجرم	لیک چون مابر بفرمان میند	ساکن خجالت خواند میند
در فراغ صبر را پیش کشیدند	از خفاف امر اندر کشیدند	خویش را بعیند حاضر در برم	زانکه دایم سوتیان من ناظم
منیر این دهر را جای ثبات	که بود شهیدش همه زهر حیات	یازده سال از ره جهان وجود	کرده ام من با شمش وجود
منی نان باید پیشی من بود	تا جوار حقان سکون بود	تاگرد جهان این من منقطع	که شود بر عرش جانان رفیع

سال بیستم طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

نهی نمود و در آن منزل دوزخ توقف شد پس از آنجا حرکت کرده بمنزلی دیگر رسیدند و شخصی از دور هنگامیکه در
 مبارک را مشاهده کرد خویش را از بل رقصی آب بسیار سریع در سر نهانده چست باشتادری خود را بر سر
 بخصر اهی شرف شد و با وانعام فرمودند در اینجا جواد نام قونول ایران باد و نفرهایش شاد شدند و سید محمد
 و برخی دیگر در خطر آب و آیدیشه فرود شدند و از آن تیر رسیدند که امری از دولت ایران بوقت دست
 عثمانی در خصوص جمال اهی داشته باشند و امان روزی بعد بخصر مبارک تشریف جستند و اهلها خضع نموده گفتند
 که بی شعلی بموصل میرند و چون مرکب اهی از آن منزل حرکت نمود بقصه اربل وارد شدند که حکومت نیشین بود
 و قلعه در قلعه تل رقصی برقرار داشت و خانه های بسیار در حوالی قلعه موجودند از علما و وجود بلاقات آمدند
 و چون زنده عید قربان بود از اغذیه خود طبع نموده هدیه آوردند و جمال اهی ابرار عقیدت و اخلاص کردند
 و مرکب مبارک از آن منزل گذشته بزآب رسیده از آب باکشی کوچک گذشته شب در آن طرف آن منزل
 نمودند و دو استر آاب برد و نخواستند بگیرند و باد شدید در شب رخاست نیمه شب در بموصل حرکت
 کردند و سفاری در فترت بر کلیه توقف کرده دو ساعتی از زور گذشته بموصل رسیدند و در جانبی که بنام

سفری ظاهر شود اندر بلاد تا بکار در شایم فاد
 هر که میشد دون می من بود گر بود جریل اهرین بود
 قول را فعل نمایان در جوش قابل بی مثل بی شک است
 کرد آن هوش فرقیه نام چونکه بود از جنس جوز کفام
 هفت شخصی را که برقصه شاه تا که بر نارد بهای بر اه
 چون شب عزیزین و بقعه سید بند از تو صبح محشر روید
 چون که شد شراره عظیم سوار بر دل و جانان در شراره
 باز باران نا بهار داشتند سرخاک مقدس از فرشتند
 که پس از یک خند از جهان من
 بر خیز جویند از سرش پناه
 که آاب است اینهارت بر انا
 شد همان شکوفه اش از باغ نور
 استنارش میش از این نبود در
 هفتانی آخردوده با چاشند
 دل بچینی از سیر و از بهین ...
 از پیش صد قیامت ساز کرد
 گفت آنکه حور بایشه از برج
 فاصبر و انصبر مفتاح الفرج

سال نهم هجری

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۳ م

که بنام نبی است بوفس است در کنار شطرنج خرام نمودند و میرزا یحیی ازل که بالباس تبدیل با اتفاق خاطر
از بغداد بیرون آمده خود را با یحیی رسانده آن امت گرفته فقط بود خیمه قرب جنام حرم ابی بر پا کرد و اجاب
چون دیر انباشت خسته تغییر دقت کرده خیمه شرا از جای برکنند ولی جمال ابی دستور فرمودند که کسی
متعرض نشود و برای مرعات و تفهه که از او نمودند برخی از اجاب اورا شناختند و ظاهرند کور که با خود
نویسه جمال ابی در حق یحیی بعد از خروجشان از بغداد درین طریق پس از دو روز سوار علی عشق سپید و هر دو
خریدی برای تیه غذا لازم شد بوی چنین گفت خریدن و آوردن اشیای بعهده خودت و بچتن و اجاب
کردن با من است و پیوسته در غایت بی اعتنائی و عدم مرعات آداب سلوک کردی چنانکه پهلوان
و شرب توتون نمود و با اینکه یحیی از بوی توتون کراهت داشت دو د بوی وی میرا کند و نوع تحقیر بد
خطاب کرده مولای انا ضعیف میگفت خواست از او شکایت بجزر ابی نماید و اجاب گفت که
از معاشرت یحیی روح جان مرده شد که اگر جمال ابی در موصل دستگیری نمیزمودند بکلی محروم میشدم و
در موصل چون دید از حدود ایران دور شدند قدری ترس از او زفته و خود را داخل موکب ابی نمود ولی عباس

نبیل زندی چنین نوشت جمال ابی در سفر از بغداد تا آمد ببول ناز معربت عشار بطریق قصر و جمع کند به تمام شامی است ایران
او میگفتند و بعد از فرات سوره فاتحه این آيات تلاوت میکردند و ما قدره الله حق قدره و الارض جميعا قبضه بوالعنه و التوبه
سلویات بینه سبحانه و تعالی غایب کون و تقیة الصور فصعق من فی السموات و الارض الامس شاهه و تقیة فی اخری فادام
قیام بنظران و شرف الارض بنور ربها روضه الکتاب جیبی بنسبتین و هشتمه و قضی منوم با سخی و هم لابلکون از حج
نوری شنیدم که حضرت شیخ احمد نیردانا در نماز مغرب در رکعت اول بعد از حمد این سوره را تلاوت می نمودند و منفر نمودند
جمع اسلام را ابی دیدن سده است و غریب سراز شرات محمد انکار سازد و چون جمال ابی مشغول نماز شدند
یحیی بعد چهل قدم فاصله در عقب می ایستاد و گاهی که جمال تمام خودشان در نماز حاضر می شدند بعضی از آنها را منفر نمودند
و این نیز بعد از حمد تلاوت همین آیات کام عارفان را حلاوت می بخشیدند بجز یحیی که در همان صحنه سراسری
نگش چون شب طلعت سیاه میشد

سال نهم طوز

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

عباس مبدل بوده یا حجاب شنائی نیند او در خرسید محمد و میرزا آقا جان و بعضی دیگر کسی از حجاب اورا
نشناخت و هر چند برای همراه بودنش از او مراعات میکردند ولی از احوال و اقوالش کسی نبودند چنانکه
آن محمد علی جلوار چند بار اظهار کرد که اقوال این شخص چراغ ایمان را خاموش میکند و اما جلال و عظمت اهل بیت
بود که حال دولت عثمانی و غیر هم در طول طریق شهادت داده میکنند که ارکان دولت و دولات عراق
پیوسته از اینرا میگرددند و تا حال احدی بدین کرامت و بزرگواری دیده نشده و در منزل نفوس کثیر از آن
نعمت عظمی بهره مند گشته و همه شب گوشتی لطیف رسیده و بعلاوه فخر اهل قافله هر که بجهت نامی نظر
بمگر جلالت پیوسته بخو خان حسن گردید و طعام کل از مطبخ اهل بیت شد و هر جا دور هر صحرای
باصفا که میخواهند نصب خیم نموده میمانند و تمام اهل قافله ناچار در آنها بنام نزل میکردند و هر گاه سبب
از آبادانی احتیاج ضرورتی داشتند ملاحظه و مراعاتشان بعمل نیاید همچنانکه سواران و نامورین برای تحصیل
غیرم آبادی نیز فرستند بعضی از حجاب فرقت میکردند تا ادنی تقدی اهل آبادیها وارد شدند و چون آنجا رسیدند
خدمت و ملازمت خود را نامرکزی دیگر انجام داده تجدید میشدند خلعت عطا میفرمودند و در منزل حجابی
نصب خیم محمول ایشان بود با سواران دولت و قران والی از پیش میفرستند و جای مناسب مینمودند
و اگر در خارج آبادی یا ساقی بجیده جای خوش منظر بنظر بارک میرسید بدانجا نقل میفرمودند و همیشه
حاکم و مفتی و بعضی از بلاد و قصبات بیرون آمده استقبال میکردند و حال اهل بیت چنانکه گفتیم از خروج
سعودی نقل میوزند و با استقبال با همراهم شده تا بمنزل میرسیدند و وقت در دو جمع با یازم میآورد
و با لجه در موصل سه نذر توقف کرده تمام نیز فرستند و برخی از علما و بزرگان بملاقات آمدند و موکب اهل
هنگام عزوب روز سوم بعزم زانو حرکت کرد که در فاصله قریب منزل و تمامت طریق مسکن اگر اد
بریزی بود خوشونت و عظمت میگرددند و در یک منزلی را خود بداند که کوی قافله قرار گرفت االی محافظ و

سال نیت و یکم ظهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هجری

و محاسن نداده اعتنا نگردد آنچه را احباب خواسته بجزند جواب نداده سنگ انداختند و در شش نمودند
 لاجرم رجال احباب تمامت شب بیدار مانده بجز است قیام کردند و تا صبح نداشتان بدنی طریق مرتفع بود که دست
 بانک لمن الملکت بر کشیده دست دیگر ندای الله الواحد القهار بلند داشتند و صبح حرکت کردند و راه کوه
 سنگلاخ قملوز را شکار بوده از جهت صعوبت عبور کجاوه باستانی فرستند تا بقرب آنجا رسیدند و حاکم حمی
 کثیر را روانه داشت و هر کجا بویه را چهار تن از آنان با دست نگه داشته در محبت کردند و خود با عده از حرمین
 پذیره شده با اعزاز و اکرام تمام سوکب ای بشردار دهنمود در محل نیکنوی زرک خایم شد و هدایای از حاکم
 رسید و اگر آدمی که در منزل قبل اعتنا نگردد آورده جسم نمود و از رجال ای میمانی محفل کرد پس از صرف
 هزار و بیانات بسیار بنیام آمدند و پسر مفتی بد با حباب اظهار داشت که امامی از کیفیت سلوک او
 و بیانات ایی انجذاب عجیبی حاصل کردند و هر گاه چند بومی امانت فرمایند کل فدوی خواهند شد و حال ایی
 بجا کم چنین فرمودند که در بین طریق هر جا خواستند ما میمان کنشند و ما قبول کردیم گویا مانند سفینه
 نوع که بجائی نایستاد مگر در جل جودی و این بیان مبارک تأثیر و تطبیق غیر بیفت چه که از خوبت
 جودی واقع است و سوکب سارک شبانه از آنجا بومی جزیره حرکت نمود و کما شتگان حکومت آنرا
 کرده کجاوه ما از آب گذرانند و روزی دیگر قافله بجزیره رسید که شمل بر قلعه قدیم و سکه اگر آدمی
 دور دوره ایوبیه بسیار معمور بود و از آنجا بقصد نصیبین حرکت کردند که قریب سه منزل راه صحرا سنگلا
 و آبادی قلیل بود و در نصیبین کنار نهر آب لصب خایم نمودند و از آنجا بغرم ماردین که نیز قریب سه منزل
 راه بود روانه شدند تا بقریه واقع در دامنه کوه ماردین قرار گرفتند و در آن دو استر عربی را که در قافله
 بود شبانه بردند و عرب بیدار شده فرخ گمان بهر سو دوید و استر را با نیفت و در صبح هنگام برخواستن
 مبارک معروض شد و ماموری که همراه بود امر فرمودند که سعی نموده استر را پیدا کنند و با اقامتی که شد بنجبه

سال نیت و حکم طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ

نتیجه صلح گشت و چون قافله حرکت کرد عرب نام کجاوه مبارک را گرفته الحاح نموده گفت هر چند از این
اگر خزانه سلطان ببرد مکن نیت نفسی از آن بدست آید ولی اگر شما اراده نمائید ستور نام را بیاورید
و اگر از اینجا برید هرگز بمن نخواهند داد و صفا و صدق نیت و تضرع دی نوشتند فرمودند مطمئن باش تا
استرهای تو پیدا نشود از اینجا حرکت نمیکنم و با مویرین امر نمودند که کجاوه ما را بسمت فردوس برند و آنها
ببهار عالی و باغ باصفای نیکوئی بالای کوه مقابل شهر مارین واقع بود و کبهای قریه را نیز کف بسته
همراه آوردند و بقیه قافله نیز که از جو رفته برگشته و حال ابهی بکمران ماروین پیغام کردند که تا آخرین
عرب پیدا نشود حرکت نکنیم و حکمران با کمال سرت با اتفاق دایره حکومت و ضابطه مخبرین بله
با استقبال شافت و امر داد فرودس پاکیزه نموده آب بجوی و فواره مانند چشمتند و بزرگان شهر
دسته دسته بزیارت آمدند و ماب ایام جمعیت بغایت سرت تسل یافت و حال ابهی بکمران
ابزار ملاحظت و غمایت فرمودند و حاکم - کهیار را بازخواست و تهدید کرد که اگر اموال پیدا نشود ترا
دست بسته فرستاده در محبس میاندازم و او در جا و التماس کرد که نایه قیمت نماید و حکمران نیز در نظر
گرفت که قیمت ادا کند چه که محل مذکور دزدگاه ابلاط شمر و نبی طی و غیره و اگر ادا بود و سارق معلوم
بشد ولی جمال ابهی قبول نفرمودند و کبیار روزی بعد سندی نوشت که مبلغ شصت لیره قیمت دو
استر را بدهید و از دایره حکومت نیز ضمانت کردند ولی مقبول نشد تا آنکه استر را آورد و گفتند پیدا
کردیم و بعرب دادند و اینواقه نزد امالی از خوارق عادات محبوب گشت و میگفتند تا حال واقع نشد که در
انجام مال کسی را ببرند و استر را در روز سوم موکب ابهی از آنجا با عظمت و کوه که شانزده حرکت نمود در جلوه
سواران حکومت باطل و علم بوده بنواگانی خوش میخواستند و حکمران در حال حکومت بزرگان بدقه
کردند باین کیفیت از میان شهر عبور فرمودند و امالی بله جانان و صغیرا کبیرا در سر اجها در آنها ایستاد

سال هجرت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ایستاده تماشا میکردند و متصرف دهرانش نامسافتی آمدند اتحاد بانان اهل هرات غایت نموده هر چند فرمودند و از آنجا تا دیار بکر فریب منزل بود و از سر اشب سخت کوه در میان شجار گذشته هنگام عصر منزل رسیده در محل باصفاد چمن و کنار آب رکز خیم نمودند و بعد از سه روز نزدیک ظهر بدیار بکر رسیدند و امور شهر رفته خبر داد و جمعیت سوار و پیاده پشت دروازه آمده منتظر ماندند و معین شد که در علی پاره واقع در جنوبی بلد منزل نمایند که باغی منظم و شامل عمارتی رفیع و محل نزول بزرگان بود و کجاوه مارا بعزت تا وقت غروب بد آنجا بردند ولی برای احتمال ضرر و خسارت بکم ابریشم که در آن محل بود جمال اهل بی بر فرمودند در خارج عمارت رکز خیم کردند و سه روز در آنجا توقف شد و در میان قافله خندان غبارناک شیخ محمود کرد در ویش از اهل مندی و غیره بودند که از ایشان دلجوئی میشد و میرزا یحیی نزدیک احوال اجاب گشته معاشرت و مجالست و مصاحبت آغاز کرد و برای خرید بعضی لوازم گاهای همراه اجناس شهر میرفت و پس از سه یوم توقف از آنجا متوجه معدن مس شدند و بجزئی رسیدند که در آنجا جبلی رفیع محلی با تربیت و آسیاب و چند خانه بود و طریق عبور قلع و شهری که از بالای کوه پیدا و شوار نمودند و درین منزل هنگام عصر میل نندمی با اتفاق آقا حسین سزائی گماشته حاج میرزا کمال و آقا احمد ملای از بغداد رسیدند چه در بغداد پس از مهاجرت جمال اهل بی شهرت یافت که اگر او در مابین که کردند و موصل هجوم برده قافله را غارت نمودند و اجناس مضطرب گشتند لذا آنسه با عجله تمام بسوی قافله شتافتند و در منزل راه اخبار قافله را تحصیل کرده تا در منزل نیکو رسیدند و قبل از نندمی چنین نوشتند بعد چهارم محرم ۱۲۸۰ در منزل از دیار بکر گذشته باردوی مبارک رسیدیم که در دانسته کوهی که نوشتن و نهر روان داشت خیم مرتفع بود آقا محمد حسن از حرم بیرون آمدند سواد شوموی و ادم و فضل و شایسته بلهران اندکورد هشتم چون شوموی را بردیکت مجموعه فوت بازه آورد گفت شوموی در حضور مبارک می

سال میت و یکم طهور^{۲۸۲}

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

میخوانند بعد جمال بارک برین تشریف آوردند خودم خودم بر قدم مبارک بنیادیم منع نمودند فرزند من
شمارا شنیدم خوب تخته نظران فرستادند و خوب قتی بمبارسیدید که بطرف کوهستان برویم همراهی شاه
ایند و رفیق با کجاوه لازم است از اسلامبول شمارا بر میگردد انیم تا اخبار ما را با جباب عراق برسانند و بعضی
نفس که تازه داخل اردو شده اند بر او هام تمهید میهن افزوده اند بعد از این بیانات بحکم تشریف بر زمین
دمدم و شناختم و شنیدم که از عقب آینه خود را بار دوی مبارک طی نمود ولی جزغهای مبارک هیچ چیز در نظر
جلوه داشت در آن اثنا سید محمد صفهانی آمد و گفت آنشوی که تازه ساختی بجای میخورد بخواند شوی
گرفت بعد از خواندن دید که ابد ایادی از بجای در آن مذکورند و با جمله روزی بعد از آنجا حرکت کرده منزل
معدن مس رسیدند و دزدی دیگر نیز از آنجا روانه شدند در آن حال تنی از اهل ایران که مجوس بودند
کجاوه آمده گفت مدتی است در جسم در ترس بجائی ندارم سید عیم غایت فرموده در اسلامبول اشاره
تا نجات بام از او دلجوئی نموده و عده دادند و لذا در صین درود با اسلامبول پیغام بسفر ایران کرده خلاصی
خواستند و بسفر او را خلاص نمود و در اثنا طی طریق موی که مبارک از کنار کوه صعب العبور بگذشت در
حالی که حاجی محمود اکام زمام کجاوه را میکشید و چند تن هم در حول کجاوه مرقت داشتند چون جاده بسپا
باریک و از یک طرف جبل رفیع و از طرفی دیگر دره بسیار عمیق بود و پای استر از دوی سنگی زده مارده
زمام از دست اکام بیرون رفت و مقدار زرعی استر سران بر بده رفت و جمیع مضطرب برین
گشته توجه بجای نمودند ولی استر که گویا بد غیبی از آنجا هداشت خود داری نموده رو برآه آمد و محل
حیرت و تعجب کل گردید و جمیع در حالیکه اشک از دیده ماروان بود شکر الهی بجای آوردند و فقط
شبه بزرگ مملو از گلاب که همراه بود شکت و صحرارامعطر ساخت و نزدیک عصر در میان کوه
بجائی رسیدند که درختانی بریزی بسیار آب خوشگوار و منظره جمیل داشت و خانه و آبادی نبود

سال مبیت و حکم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۶۲ م

در این اشیا منزل گزیدند و روزی بعد از آنجا گذشته نزدیک غروب تقریباً رسیدند نیز در خان بزرگ در جلوی
 ده نصب خیم گزیدند شب بستر کردند و صبح حرکت کردند تا بقرب خرابوط رسیدند که بعداً معموره اغیز خوانده
 و فرسخی مانده بود که دسته دسته اشرف و ارکان حکومت پذیره شدند و خود والی نیز با داره اش رسیدند و
 سوکب ایلی با اعزاز تمام تجلی معین برزند و پس از آنکه خیم و تطییم اثاث و قهوام بملاقات آمده برنج درون و گوشت
 و گوشت و آلو بالو و غیره برای صرف مطبخ آورده و ملاطفت و دلجوئی نمودند و جمال ایلی در منزل نقره و مضاف
 که حاکم نشین بود سه روز توقف نمود و در قهوام کوچه طریف استقام فرموده و بعضی اجاب نیز خیم رفتند
 آنجا در وی بعد از نقره حرکت کردند و جمال و وادیهای صعب العبور را طی کرده تا بانجا رسیده شب
 بپار رسیدند و هنگام صبح کوچ کرده روانه شدند تا بمنزلی دیگر رسیدند و عبور از شرطوات نموده نصب خیم
 کردند توت فراوان بر اشیا بود و هرمان لاهی الورد و تیماشای محل و خوردن توت پر خستند در همین
 رئیس محل بملاقات آمد و کسی از رجال اجاب حاضر نبود تا بوظائف خدمت پردازد و چون عرض شده رفت
 جمال ایلی به آقا محمد علی تغییر فرمودند و بجنیه حرم داخل شدند و عموم اجاب از واقع تائب پریان گشتند و
 رفت عصر میل مبارک بجنیه بیرونی خرامیدند کلاً دست بر سینه بجالت محل زدند استنادند
 میرزا ایلی نیز با آنان بود همگی تطییم کردند و جمال ایلی مستملاً با آنان چنین فرمود امروز نزدیک بان رسید
 قهراتمه را افند نماید و هیچ یک از بیم و خجالت لب نگویند در آن حال جلوس فرموده با بان اظهار ملاطفت
 کرده چای صرف شد و از آن محل تا سیواس چهار منزل راه بود و سر تا تاثیر شدید داشت و همه جا
 پذیره شدند از دلیکت بهاش گزشتند و در منزلی دیگر که نهر آبی روان بود و در زیر اشیا خیمه زدند
 جمال ایلی قصد فرمود و از آنجا سیواس که شهری وسیع والی نشین بود رسید در سمت شمالی خیمه
 زدند و والی با چند تن هنگام عصر بملاقات آمده در کمال خضوع چای نموده مرحبت کرد و شیخی از

سال هجرت و حکم طهور ۲۸۴

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

از مشایخ طریقت تشرف حضور یافت فارسی تکلم میکرد و اشعار شنوی رومی از حفظ همی خواند و جمال ابی در مکالمه با وی یک حکایت منظومه را که متجاوز از شصت بیت بود ترتیب تمام برای وی از حفظ خواند و شیخ را از بیانات مبارکه انقلاب حالت دست داد و مورد عطا یای ظاهره و بالهذه شده با کمال سرت حسن گشت و جمال ابی درین شهر استقام فرمود و از آنجا روی بطوقات حرکت کردند دوسه منزل فیما بین بود و از دست و بندگی بسیار گشته و در یکی از آن منازل هنگامی که در خارج باغی چادر میزدند میز ایچی هم رسیدند گرفته معادنت کرد در آن حال نبیل ز زندگی این بیت خواند که چه شان بر سریر ملک نتوانی نشین دو چه فراشان طناب خیمه و خرگاه گیر و از آنجا گشته بمنزل طوقات رسیدند در کنار نهری چادر پیا دانمزل پر میوه و صفا و دودور اشیاء از نوک ابی بهره گرفت سپس هسپار طریق گشتند و در منزل طی تا بایساکه بلدی معمور با اشجار و باغات موفور بود رسیده و بجان شهر کر خیم نمودند و حاکم با اعضا دایره اشن بخیه آمده خوش آمد گفتند و دوزور اقامت شد و جمال ابی با ملازمت خدمت بحاکم رفتند و چون در این منزل مصاریف سفر تمام شد بعضی از همراگان ابی خود افزودند و اسباق محمد علی یزدی بهای گران فروخته شد آنجا حرکت کرده روی با سامون رفتند و شب در میان جنگل و بالای کوه شخص ناموری که همراه بود آستین بالا کرده طنج مطبوعی نموده بمحض ابی حاضر ساخت و ابراز خلوص بسیار کرد پس بعضی آلهیه که بسیار با صفا و حاکم نشین بود در حالیکه هوا ترشح باران داشت وارد شد قائم مقام با اتفاق همراگان با استقبال آمد و چون مشاهده کردند که هنوز فترتین مبارک نرسیدند بمعادنت یکدیگر چادر باران نصب نمودند و در کمال محبت و اخلاص مشرف شدند و امالی قصبه نیز با حاضری حضور و دوستی بملقات آمدند و با حجاب بسیار خوش گذشت پس از آنجا حرکت کردند در جنگل من راه اشتری با صندوق بار ناپدید شد که اشیاء و آثار همه در آن بود و سردار نومیدار یافتن شتر شده

م
جلوی
شده
انده
نیدند
گوشت
وصفا
شده
ب
ایام
این
ت
ده
نیک
ند
دند
سید
ت
طمان
با
ند
خیمه
سج
ش

سال بیت و یکم ظهور^{۲۸۵}

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

شده و یگفت من از شر صرف نظر کردم ولی غصن عظیمم آن محمد علی حیدر دار و ساری دیگر را با خود همراه کرده در نیمه شب تار و خال اشجار نجیبین و نفیض نقتند و همگام ظهر نذر بعد شتر را با صندل و قها آوردند و جمال اهی بحال سرت چنین فرمودند که اعمال و احوال غصن عظم بعینها مانند سلوک در فاعل خودم واقع شد و موکب مبارک در قهوه بزرگی نزول نمود و زوری دیگر در منزلی دیگر فرود آمدند و از آنجا کوه و جنگل و آبادانی کارا در نوردیده بسامون رسیدند و هیکه شهر بکر نمایان شد میرزا آقا جان با کاند و قلم بحضور اهی آمده استند عاگرد که چون سفر بر آنها رسید و بساعل بحر دار و بشیرم بیانی صادر فرمایند که موجب روشنائی قلوب ابصار کردد لذا همان نوع که در کجاوه پیرفتند نفس نمودند و برز آقا جان نوشت و آن لوح بنام لوح بود و مشهور و واقعات آینه در آن مرقوم و مکتوم است و در خارج بلد و کنار بحر نصب خیم شد و ضابطی از شهر آمده ممرض داشت و گفتن باشا که نظارت بر جاده صیقل انسانی و فرمان روانی بر تمام ولات از اسلامبول تا بغداد دارد درین ایام بغرم بغداد وارد سامون شده با جمعی از باشا که بدینش آمدند بمجاهند شرف حاصل نمایند فرمودند نعم انما اسی علی باب الفطر و بس الفطر علی باب الاپها ضابط رفت پس از ساعتی به یکی به دن مخموم رسیدند و در ساعتی دوزخ پاره پیاده شدند و اجاب حسب الامر اسباب را نگه داشتند و گفتن باشا از جلو و دیگران از عقب پی یکدیگر دست و دامن مبارک را بوسیدند و پاشای مذکور خواهرش نمود که تا موکب مبارک در آنجا اقامت دارد و همگام وی باشند و جمال اهی بن شرط قبول فرمودند که چون بعضی از همگان معناد با طعمه دیگران نیستند را حرمی طبع مخصوص نمایند آنگاه عرض شدند و اطعمه گو ناگون فرستادند ولی مطبوع نضیاف حسب الامر من فقر انقسم نمودند و نیز حسب حاجی پاشای مذکور نذری دیگر بر سبانی که فرستاد جمال اهی با بعضی از همگان سوار شده محلی را که بنام کرد و تماشا فرمودند و ایشان نهایت اخلاص و محبت اظهار داشتند و جمال اهی در حشاشان غایب نمودند و ایام اقامت مبارک در بندر سامون یک هفته شد و در کشتی های متعدده که پی در پی با

سال میت و کم طهور^{۲۸۶}

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

باجل سیاه ورود نمودند تا کشتی بزرگ دولت عثمانی رسید آنرا قبول فرمودند و پس از نقل جمیع اشیا کشتی مذکور با اهل دعانگه در یک کشتی کوچک و جمیع اجباب در کشتی دیگر نشسته کشتی فربور رسیده دارد شدند و صبح در کشتی این مصراع را خواندند ما از آن در گذشیم که در یازده ایم و کشتی نکلام مغرب از مقابل ساسون گذشت و از روز خروج ابی از بغداد که ابتدای ماه دوم چهار و اوائل شهر ذی القعدة بود تا ورود بندر ساسون که مینم شهر صفر و بمبوه شدت گرمای تابستان بود یکصد و ده روز بطول انجامید و تمامت راه با اینکه بیش از پنجاه منزل قافه رو نمود با جلال و سکون حرکت فرمودند و برای اختلاف هوا و کوه اماکن جمیع ایام سفر بفرح و تفریح مانند فضل مبارک گذشت و همه جا هم خیمه مبارک در میان گل در بجان واقع هر منزل گل بسیار آوردند خصوصا از شهر توقات تا ساسون همه راه جنگلی و صنوبر داراضی بنبر و غرم و مقلو از او را در او را کار بود و ایام حرکت در کشتی سه شبانه روز امتداد یافت و در یازدهم بود و در صبح کشتی غره بر سبوع الاول ۱۲۸۰ بیچاره اسلامبول رسیدند و صبح ظهر کشتی نگراندخت

کیفیت ورود و استقرار موکب ابی در اسلامبول

همینکه کشتی در مقابل پایتخت دولت عثمانی قرار گرفت مأموری که از طرف نامق پاشا همراه بود با حل رفتند داخل شهر شد و نامه و پیام بعالی حکومت داد و دو کشتی کوچک با سیرق نشان دولتی با برخی از مأمورین حسب المقرر رسیدند و جمال ابی با اعضاء دیگر و اقا برز اموسی کلیم با اهل حرم در دیگری داخل شده با جلال نزل نمودند و بر کالسکه ای اسپه مخصوص سوار گشتند و شمس بیگ نام که مدیر ساخرخانه دولتی و مأمور معانداری بود پیاده همراه شد تا بمسافر خانه دولتی که در محل معروف با درنه قاپوسی و قرب جامع خرقه شریف واقع بود رسیدند و با زوی جمال ابی با دست اخلاص و احترام گرفته بغایت اعزاز و اکرام داخل شدند و از آنجا اجباب مغربین موکب مبارک چون با جلال رسیدند برای کمرک احمال و اشیا کثیر که همراه

سال میت و یکم طهور^{۲۸۷}

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

که همراه بود مطلق گشته و جمال اهی امر دادند که نائل و قلم کرده بزودی ایشیا را بیاورند و پیر کرک پس
احترام که ایشان میمان دولت اند تمامت ایشیا را بسط خط و تقیض بدست اجابت دادند تا بواسطه حالها
قریب مغرب بدر سفر خانه رسانند و عمارت مذکوره در طبقه فوقانیه چهار اطاق و ایوان مرغوب داشت که
جمال اهی و اخوان و اعضاء و اهل حرم ساکن شد و در طبقه تحتانیه اجابت و همزمان قرار گرفتند و محوطه
خانه شمل بر باغچه گلکاری و آب جاری بود و شب مذکور را استراحت فرمودند و صبح روز بعد رسولی از طرف
حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران بمنظر اهی رسیده ابلان سلام و محبت و اکرام نموده از حضور وی سعادت
خواست پس از صرف چای و استماع بیانات و عنایات مبارکه مرخص شد و جمال اهی پس از صرف نهار
بجامع زنده رحمت نمودند و مدت ده روز در خانه مذکور اقامت فرمودند و همه روز از طرف دولت و نظیر
طباخ آمده امور اکل و شرب و پذیرائی میمان را بنفایت احترام اداره کردند و برخی از همزمان نیز سعادت نمودند
آنگاه بعلت ضیق محل مذکور از طرف دولت خانه ویسی باشاکه در قریب جامع سلطان محمد بود برای اقامت
اهلی تمین شد و با عموم همزمان با نهارت انتقال فرمودند و آنگاه آنجا که وسیع شمل بر قسمت اندرونی و بزرگ
و پر قسمت دارایی سه طبقه بود و طبقه فوقانی قسمت بیرونی حجرات متعدده و تالار بزرگ و قهوه خانه
و طبقه وسطی نیز عرقات عدیده و ایوان و طبقه تحتانی آخور سببان و آشپز خانه و لوازم دیگر همیاداشت
که بعضی اعظم در طبقه علیا و اجابت وسطی قرار گرفتند و عمارت اندرونی در هر طبقه حجرات وسیع و ایوان وسیع
و نیز سطح و حمام و برکه آب باران داشت و جمال اهی و متعلقان و اهل حرم در آنجا استقرار جستند و با محبت و

در آن روز محلی از عقب کالعه هم بآه مشیدم که بسید بود میگفت اگر ما هم خفا اختیار کرده بودیم همین حرام در ششم و هفتم و هجدهم و بیستم
ایضا محل این سخن نیست و باید بدست از عقب بودیم که راه را که کنیم هر زمان که بیاید بنیر از حسن ذریعانی نبیل نه ندی
اندو جل در پشت انصافش زمین در شهر کبیر چهار گشت کین در شهر جبهه در ارض شهر شد گردید اندو نه رنگ فرزند این
نبیل نه ندی

سال بسیت و یکم ظهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ

دسیعه محوطه بر دنی شمل بر اشجار و گلگهای بسیار بود و موجبات آسایش همگان در سیمت فراهم گشت
و اشخاص بسیار بجزر اسی آمدند که در استفاضة و تنان حاصل نمودند ولی جمال اسی خود بجلی خراج سلطان
محمد در ایام جمعه و خراج تمام زرقند و عزم دیدار احمدی از عثمانیان و ایرانیان در محل آنان نمودند و شمس بیگ

مذکور که نامور پند برائی بود همه روزه برای سر برتنی امور ذیاب و اباب میکرد

اوضاع و احوال در مدت اقامت اسلامبول

ایامی باین منوال گذشت و اجاب خراج اقامت جمال اسی بجای سلطان محمد فاتح برای ادا نماز زرقند و باین
ایرانیان ساکن اسلامبول شهرت یافت که دولت عثمانی بایمان در خانه و سیس پاشا حبس نمودند اجازه فرمودند
که اجاب برای تفریح برزنده ولی در کمال سکون و وقار بمانند و خود نیز نزدی سوار شده غصن اعظم و آقا میرزا موسی
کلیم را همراه برده بمقبره عموی انصاری زرقند و غالباً آنای کلیم با اجاب سمیت بیگ ادعای و نقاط اخری تفریح
و زهرمت نمودند و روزی بستید محمد صفهانی و حاج میرزا احمد کاشانی و ملا محمد نسیل زرقندی و آن محمد صادق و
آقا سید حسین کاشانی از بازار بیگ ادعای میگردد نشسته عکاسی صرار نمودند که فتوغرافیه شان را همچنانا گرفته چند
چند قطعه نیز بنجودشان و کلیم قبول کرد و عکاسی مذکور صورتی با جماع گرفت و روزی دیگر چند قطعه بواسطه
آقا سید حسین تقدیم نمود و از اراده و دستبرد اسی بآرامش و سکون اجاب بود و حاج میرزا حسین نیر و برخی دیگر
ایرانیان حسب الامر دولت جموعه خود عزم آن داشتند که قفله برا بگیرند و ایجاد فساد نمایند و بعاجبت ابعلا

آقا میرزا موسی کلیم چند مرتبه جهت اطلاع بعضی فرمایشات بایضا شریف برزنده آن عهد (عبدنور) از دستشان گرفت و در کلاچون
سرست خمرجوی بودند استماع کردند در آن ایام اسی در عالم ندویش همه که حال مبارک گفتار فرموده اند و در میان مدت اسی
موجود که بخوانند بر راه بیدارند و آن کتاب است بجز استخوان تمیای اسی حرکت بکنند و میباشند شاید کسی این خواب را بجزر مبارک ذکر کرد
خبریه که بخوانند جماع شریف برزنده و شرف بودم بطافت فرمودند بایسی ناله اسی با به بیخند و بعد احوال در ایامی که از
بودند گاهی بطافت و طرز سوال میفرمودند اسی با به بیخند . آقا رضا شیرازی

سال هجرت و کیم طهور ۲۱۹

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

که درت و نفرت پرده خستند و افکار ارکان حکومت عثمانی را تهییج و تحریک همی کردند و بصدور فراموش آورد
 انتقال موکب امپراتور اسلامبول شدند و از بیرون ورود و زائرین مسافرتین اجازت عراق و ایران موافق مصالح وقت
 بنود و در چنان احوال در پیش محمد سابق الذکر که بواسطه آقا سید اسمعیل زواره (در فوج) در بغداد تبلیغ شد و نیز آقا حسین
 قصاب از عراق با اسلامبول وارد شده هنگام عبور موکب امپراتور بجای فوج حضور یافتند و موجب خشن شدید
 و نامور عودت عراق و ایران گشته ولی بعد در ایام حکما بمحض مبارک رسیده مورد عنایات شدند و در عین احوال
 مذکوره تمام رجال اجابت همزمان شب و روز در بیرونی و عمارت مسکونه مجتمع نموده با نهایت سرت با کار آلتیه
 پیرو خستند و بر جوانان اذن جلوس بمحض امپراتور یافته صرف شام و نهار می نمودند و در شب تخم جادوی الاده
 آقا محمد علی صفهانی بواسطه غضن عظیم خواهش نمود که بیانی در خصوص نبیست حضرت رب اعلی صادر شود
 تا در مجلس بخوانند و همان شب لوح با من هو با من هو هو بخط امپراتور صادر یافت و در حجره بیرونی منزل
 غضن عظیم تلاوت شد و جمیع اجاب ترجیع سبحانک با هو با من هو هو را بیانک بند خواندند
 چنانکه امالی عمده شینده با خود همی گفتند که شب ذکر با بیان است و در بیانی دیگر نیز بنوع مذکور فرات کرده
 از هر فصل آن لوح ندای سلطنت آلتیه اسمع جان اسمع نمودند و در خصوص مصایف بیت امپراتور همی و همرا
 رزوی شمسی بیک میمانند مذکور معروض داشت از طرف دولت امور است آنچه بفرمایند و لو مصالح
 خطره باشد تا دایه نماید و از برای سایرین هم بویته مقرر شود فرمودند ما وجه نقد ابدال لازم نداریم هر چند کسی را
 همراه گذاشته ما بازار بفرستند هر چه ضرورت است خرید صورت نماید و بهین طریق مقرر داشتند و چون

سازد جی طفل ضعیف امپراتور که از بغداد همراه داشتند و دختر آقا عبد الرسول قمی او را شیر میداد در ایام آفت اسلامبول فوت
 شد و بریدان در دوازده آورند و دفن کردند و در لوحی که زمان خروج از اسلامبول بختار از اجاب عراق نزل یافت مذکور
 است که سافجیه را در تعالی در دوازده آورند و دلیعه گذاریم . نبیل نندی

سال بنیت و حکم ظهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

و چون شجاع الدوله پسر علی شاه که در اسلامبول بود آگهی یافت از شدت عصبیت نجوش آمد چه او در ایام اقامت در بغداد با جمال ابی بنفاج اظهار دوستی میکرد و در تراخدا کارخانه نزد ناسخ پاشا میرد و خود اغراض فاسده در ضمیر داشت و عاقبت اسرارش معلوم گشت و او را با اسلامبول خواستند و اعتنائی بشان و معاشش نکردند و شهریه قبلی برایش مقرر داشتند و در این موقع که میبایداری و احترامات دولت نسبت بجمال ابی مشاهده کرد آغاز شکایت نموده گفت بایشان که از اربابا ملوک نیستند احترامات بی اندازه شد و من که از اعظم شهزادگان ایرانم روزگاری عبرت بگیرم عمال دولت با جواب دادند که مقدار قبیل و زباید مصاريف سفرت از بغداد تا اسلامبول در دفتر دولت ثبت است و مصاريف با نهطه خطیره که در سافرت موکب جلیل ایشان از بغداد تا اسلامبول صرف شده چون انوار آفتاب واضح معلوم نمود همیشه و مخارج و مصاريف میمانان دولت حسب القانون درخورشان و مقام هر یک معین میگردد و بعد از آن قانون مذکور حال شما بر دولت روشن است که با چه طمع و توقعی با اینجا آمدید و جمال استقلال ایشان هم بر احدی پوشیده نیست و شجاع الدوله بعد از مشاهده اوضاع و استماع جواب از دولت عثمانی متنبه شد و بمحضر ابی آمده انابه نموده گفت من بدرگرم و اینک با پسر و عروسم بشان پناه آورده ام و در حق ما دعا کنید و جمال ابی با ایشان ملاحظت و تفقه فرمودند

علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابی را با دورنه

و چون مدتی بنوع مذکور گذشت و جمال ابی و احدی از معتزین رباب نه بارکان دولت عثمانی زنده با بعضی

اکثر نهایی برود اطاق اسباده گوش مبداء و بعد میبدم که پسرش نیز احمد او را بجزای اجابت میگفتند و سلفند یعنی تقدیر هم بنوا کردند عمارت او را اجابت نمودند و میخندیدند و هر وقت بنده شماری میخواندم بعد میبدم نیز احمد بنوا و زن اشعار در دست تارند و میگویم از لایم بردن شکر نوشته عمارت اشعار بسیار محض تقیید سیرین از او دیده در هیچ امری آثارشست و استقلال شد و بیل از دست

سال مبعوت و یکم ظهور^{۲۹۱}

واقعات سال ۱۲۸۰ ق

۱۸۶۳ م

باعضای سفارت ایرانی مرجه بلکه ادنی اعتنا کردند سخت کمال فندی که مدتی سفیر عثمانی مقیم طهران بود بجز این
ابهی آمده اظهار داشت که هر که میمان دولت است که چه از اربابا، ملوک باشد رسم و قاعده امنیت که
بپس احترام دولت و ملت در روز سوم ورودش باسلام قبول شیخ الاسلام و وزیر امور خارجه و صدر
اعظم ملاقات کرده مطالب خویش اظهار نماید تا اجرا نمایند و شمارا گمان داریم از قوانین انجمنک
و دولت اطلاع نبود جمال ابهی فرمودند رسم و قاعده ما چنین است که نزد حکام ورود نمایند و هر که
را با ما کاری است بمنزل ما بیاید و چونکه مهاجرت از بغداد فقط برای اطاعت امر دولت بود
حاجت و مطلبی نیستیم و لذا بجائی رفت و آمد نکردیم و کمال فندی بلغت فارسی نیکو تکلم میکرد
و کتابی در قواعد ترکی نوشته بفارسی ترجمه و طبع نمود و چند نسخه از آن را بعضی عظم داد که برای تعلیم
اطفال حرم بکار بردند آنگاه از محضر ابهی شد و تا چند روز نفوسی دیگر امثال او بی در پی بحضور آمده همان
مسائل اظهار داشتند و همان جواب شنیدند و خبر بکار خود رسانند و لاجرم عدم اعتنای جمال ابهی
ارکان دولت عثمانی گران آمد و سفیر ایران فرصت از دست نداده آن را دست آورده و تشریح نمود و
در مجلس و هم نزد آقا و همین دولت عثمانی و غیر هم بد برانه و سیاستمانه ابهی بدین تعبیر گفت که
استغنائی ایشان موجب سرفرازی ایرانیان است چه که بردانانان مل و واضح شد که تعلق و توفیق و کندی
شاهزادگان و بزرگان و اردین از ایران در اینجا ناشی از دناست طبع خودشان شد و الله احمد در بزرگان
و اشراف ایران نفوسی موجودند که اعتنا باهدی حتی ملوک و سلاطین ندارند و حاجی میر حسن صفارا
دستور داد که سخنانی چند بنامین ارکان دولت و مشایخ و محترمین منتشر ساخت از جمله اینکه ایشان
خود را در ظل قانون هیچ بکت از دول نمیدانند و راسی مخصوص دارند و بهین سبب دولت ایران
سازشش نمودند و در خلال همان احوال روزی صفا بجز ابهی آمده پیامی از سفیر آورد و مضمون آنکه هر

سال مبیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ ق

۱۸۶۳ م

بعضا سفارت ایرانی مرجه بلکه ادنی اعتنا نکرده سخت کمال افندی که مدتی سفیر عثمانی مقیم طهران بود بجز این
ابهی آمده اظهار داشت که هر که میمان دولت است که چه از اربابا، ملوک باشد رسم وقاعده هبت که
بپاس اجرام دولت و ملت در روز سوم در دوش با بلا مبول شیخ الاسلام و وزیر امور خارجه صدر
اعظم ملاقات کرده مطالب خویش اظهار نماید تا اجرا نمایند و شمارگان داریم از قوانین اینکلیت
و دولت اطلاع نبود جمال ابهی فرمودند رسم وقاعده همچنین است که نزد حکام ورود نمایند و اگر
را با ما کاری است بمنزل ما بیاید و چونکه مهاجرت از بغداد فقط برای اطاعت امر دولت بود
حاجت و مطلبی نیستیم و لذا بجائی رفت داد کردیم و کمال افندی بلغت فارسی نیکو حکم میکرد
و کتابی در قواعد ترکی نوشته بغاری ترجمه و طبع نمود و چند نسخه از آن را بعضی عظمیسم داد که برای نعیم
اطفال حرم بکار برزند آنگاه از محضر ابهی شد و تا چند روز نفوسی دیگر امثال او پی در پی بحضور آمده همان
مسائل اظهار داشتند و همان جواب شنیدند و خبر بر اگر خود رسانند و لا حرم عدم اعتنای جمال ابهی
ارکان دولت عثمانی گران آمد و سفیر ایران فرصت از دست نداده آن را دست آید و تشریف نمود
در مجلس هم نزد آقا و همیتم دولت عثمانی و غیر هم بدرانه و سیاسیانه همی بدین تعبیر گفت که
استغنا ایشان موجب سرفروزی ایرانیان است چه که بردانایان مل و واضح شد که تلقی و توقع و کدی
شازادگان و بزرگان و ارباب ایران در اینجا ناشی از دناست طبع خودشان شد و نه احمد در بزرگان
و اشراف ایران نفوسی موجودند که اعتنا با حدی حتی ملوک و سلاطین ندارند و حاجی نیز حسن صفارا
دستور داد که سخنانی چند بنامین ارکان دولت و مشایخ و محرمین منتشر ساخت از جمله اینکه ایشان
خود را در ظل قانون هیچ یک از دول نمیدانند و رای مخصوص دارند و بهین سبب دولت ایران
سازش ننمودند و در خلال همان احوال روزی صفا بجز ابهی آمده پیامی از سفیر آورد مضمون آنکه هر

سال بیت و حکم ظهور^{۱۹۲}

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

بر مصلحتی داشته باشند در انجام آن حاضر است حال ایمن فرمودند ما از شیرالدوله خرافضاف بمنجایم
و آنهم نفعش نخود ابراج است و نضاح مفیده و مسائل لازمه القا نمودند و صفا ابرار اخلاص
صفا و موافقت و وفا کرده رخصت شد آنگاه بملاقات غضن اعظم رفت از هر قبیل سخن بمیان
آورد تا بداند همزمان حال ایمنی در چه فکر دارند می هستند و ملتفت شد که ادنی ذره از افکار
و نیویته در ریاست ظاهر تیره در نظرشان نیست و چون از آنجا خارج شد بمعاشیرین خود در قبیل
پیرزاده رسید حسین زواره چنین گفت که بمابین همزمان ایشان رسید محمد اصفهانی را در فکر و
آرزوی دیگر دیدیم و مغرب تغیرین کرده بهوای ریاست برخیزد و رسید محمد نیرد حق وی سخنان
سخت میگفت و غضن اعظم سید را منع فرموده نصیحت دادند که شمارا با اسرار غلوب مردم چکا
است و چون بطو اهرادب و محبت تشریف حاصل نیاید ابد در حقیقت کلمات و سلوک ناموافق
روایت و بالآخره عالی پاشا صدر اعظم و فواد پاشا وزیر امور خارجه و نیز امراء و وکلا دولت
عثمانی با شیرالدوله سفیر ایران هم رأی شدند و بر خلاف شریعت و قانون دول و اصول مقرره
خودشان بدون آنکه بصدور هیچ امر مخالف و مغایری بلکه بحد و غرور و ظلم حکم دادند که حال ایمن
بازنده نفعی گنند و در بحر انبیس و اسود با بنیستان و ایران فاصله باشد و برادر زن صدر اعظم برای
ابلاغ امر سلطان عبدالعزیز مأمور و حاضر شد و چون بمحض مبارک معروض گردید اجازه تشریف دادند
و غضن اعظم و حکیم را امر بملاقات او فرمودند تا مطالبش را مورد عرض دارند و او در نهایت ادب ملائمت
کلام در آغاز سخن شرحی از احوال امور کشوری و مالی دولت عثمانی ذکر نموده آنگاه چنین اظهار داشت
که نظر بکثرت عدت ملتزمین و همزمان ایشان وکلا دولت چنین مصلحت دیدند که جمعا در آدرند
اقامت گنند زیرا که فراوانی و ارزانی میباشد و چون مطالبش بمحض ایمنی عرض شد جواب

سال هجرت و تکمیل ظهور^{۲۹۳}

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۴۳ م

جواب چنین فرزند پس ما بعد از این کلفتی بر دولت وارد نمیشدیم و در محلی سکونت جسته اجناس خود را مشغول بکسب مینماییم و بیانات مبارک را باور سازند و عرض نمود من مصلحت چنین میدانم که تا دو یا سه روز دیگر جواب بگویم برسانند و بعد از سه روز مجدداً بیایم تا جواب صریح بگیرم و بد طریق حکم دولت را ابلاغ نموده خارج شد و مسافرت با درنه مقرر و طلوع یوم الفضل و فتحه امر اعظم ابدتسلی بهی نزدیک شد و جمال ابی برای اخبار با جاب جمعی از عمرین کربلا دستور سفارت داده عرض نمودند و ملا محمد نبیل زرنندی را بالوحی که متضمن واقعات مذکوره و اوضاع جاریه و آئینه و شامل وظایف و تکالیف او و اجاب بود روانه عراق و ایران فرستاد تا صاحبان آدان را عیبه از بابیان را برای استماع نطقه عظمی مستعد و مهیا سازد و صورت لوح مذکور این است هو العزیز الفرد الصوم سبحان الذی بذکره من بشاء با ما من عندک و یلعن من بشاء ما یؤید من علیه الا الله الا هو العلی العظیم بید ملکوت کلین و یطو عباده ما یغنیه عن العالمین یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو الفرد المتعال العزیز الجبیل فل ان فی تزلزل البلاء با و المحن الايات للمؤمنین و فی جبرایان الذموع علی الخد و سفک الدما، لظهورات للعاشقین ثم اعلم باننا فطنا السبیل حتی و در دنیا فی شاطی بجز عظیم و هذا ما ذکرناه فی سنه الفیل ان انتم من العالمین ثم استوینا علی القلک و هذا ما قدره من لدی الله المصد الحکیم و کن الجمع من الامواج حق و صلوا امانات الله فی ساحل البحر خبا عنه باذن عن جید علم و

سال بسیت وکم طہور

واقعات سال ۱۲۱۰ھ

۱۸۶۳م

کذاک نفع علیک من نضض الحول لتقر بها عنیاک و تفرح بها وتكون من الوافین و تعلم بان الامریبہ و الحکم فی قبضه و السلطان فی ادادته بفضل باثنا، ولا یمنعه ملکواکیر ولا مذہب مدبر ولا اعراض معرض ولا انکار کل شیطان مرہب فاطہین فی نفسک ثم امس علی اثری ولا تجا و ذعنه ولو جمع علیک کل معرض شعی فامس علی مدی ولو یجاک لفتک فی ذالک علیک فافلعلها ولا لفتک الیہما ان کنت من السامعین فاجیب من اجبت اللہ و یطابق فعلہ قولہ و یصدقہ اذکانہ ثم اعرض عن کل مکا و لیتیم ثم وض العباد بان لا یضدوا فی الارض ولا یخلفوا فی امرہ ولا یعضوا کل منہا لیتیم اباک ان لا تمسح فی الارض الا بالحق و لا تکلم الا بالحکمہ و کن من المتفرسین لا تفکک فمک مالم یجد اذن سمیع وان جرت اذن واعیۃ فالن علیہما ما افاک اللہ یجودہ ان کنت من الذاکرین ولا تفتح عنیاک الا الی وجہ جمیل وان وجدت بصر جدید فاشہد ما شرفک من جمال العلم للکون من المبشرین ولا یضغ بند الحکمۃ فی ارض الجزفہ ولا لکن من السرفین وان وجد ارض طیبہ اودع فیہا حب الحکمۃ والعرفان لیتنب منها نبات حسن بدی و لا تمطر علیہا کل الفا نینہ امطار الباقیۃ فامس علی اجساد الی تو سبل فطرۃ منہ لیتجو باذن اللہ الملک الغنی الکرم فاجہد باحی فی کلمۃ اللہ ولا تضغعها ولا تنشرها بین یدک العاقلین لان الناس حی علقۃ غیر مخلقہ لن یفدون ان یصلن الی ہوا القدس و یخلرن فی رفوف غریکین کلام فطعوا جاحمہم با بدیہم و یدلک منوعا عن مراد فی الخلد و وقعوا فی ارض الذل مع حشرہ غظیم و منوعا عن اذ نهم نعمات اللہ وعن عیونہم جمال اللہ الفرد العظیم الحکیم ثم ذکر من لدنا کل صغیر و کبیر من الذین یجد منہم روائح الصدق و من سبواہم نصرہ لیتیم ثم

سال بسبب تكريم طهوز

واقعات سال ١٢١٠ هـ ق

١٨٤٣ م

وردت في البلاد الذي كان مذكوراً عنكم ومكثنا فيه عدة من الشهر بما أفدنا في الواجبات
 حفظ الى ان قضى الوعد فيه ومنت بمفاته خرجنا الى ارض اخرى خلف جبال مشين وهذا
 ما سئلنا الله في هذا الايام بان يخرجنا عن بين هؤلاء ويجعل بيني وبين المناهين ما
 ينقطع عن برى المغضين ولذا اسكننا خلف الجبال في سفر الذي لن يرفع عنا الصبح ولو
 يرفع من يسمه اذان المشركين ورفعت النعمة عن بينهم ورجعت الى كثر الله المسئلة
 الصبور ولكن المؤمنين يسمون ندائنا ويصل اليهم فحاث في كل حين فل يا قوم لا
 تخرجوا بما غاب الشمس خلف سحب امر غليظ ولا تظننوا بالدين او زجر فيها فرف
 احدث الله عنكم كلما تفخرون به اليوم وتكونن به لمن المستكين فل فوالله لا يعطكم
 ارضاً القدرة ما فعد عنكم من هذا السهل الذي النهى ولا يهكم سحب الغزة ما منع
 عنكم في عيني ان انتم من العارفين ولن تجردوا في صدف البحر ولا مكان ما فعد عنكم من
 للون الضبط ولا تبدل عليكم اشجار الدهر مثل ما غاب عنكم من هذا الثمر الربيع الحقي
 للتطيق فل هل تفردون ان تشدوا فمات الله او تحبوا ورائع الغزة او تمنعوا التنا
 ن صراط الله الحكم العدل المحبط الا فوريد الغزة لن تفردوا ولن يستطيعوا لو يابده كل
 في السموات والارضين فل ان الفروع وولادته اجتمعوا بان يدروا ابواب الفضل
 يبعثوا الناس عن رحمة الله وطوروا في ذلك بكل ما كانوا صليما عليه في زمان
 لمحياء الوعد فزع الله باب العناية في بيته وجرى فيها باب الرحمة ومنع الفروع
 ن نظرة منه ونما لائقه وكذلك كان الامر من قبل من لدن سلطان امركم و
 ان الفروع ينقص عن موسى في اطراف الارض وهو في بيته وما كان من التاخرين

سال مبيت وكم طهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ثم استرأ من الذين وجوههم اليك وطلوبهم الى اعدائك وبكروك في كل حين فاعرض
 عن هؤلاء ولا تأمن معهم ولا تجلس في عرفهم ولا تشك في مفا عدتهم وكن في سر عظيم
 تحب عن مثل هؤلاء ولا تفرط في جنب الله ولا تجاوز عما امرت ولا تكن من المتجاوزين
 ثم ذكر من لنا احباب الله الذين نقرؤ في اطراف العالم من كل شطر بعيد في ارض الالف
 الفاء وفي ارض الباء حرف الواو والصاد وبلغتهم ما ارسلناه اليك ليكون من الذاكرين
 لفتح يذاك فلو بهم وبجدا او كاهم وبجود او ائح القميص عن هذا النوع المسموع ثم الذين
 كانوا في ارض الشين والضوا ومن دونهما مدائن الله العزيز الغالب العابر لعل شدة
 ظههم نصرتهم وبلغوا الناس ما بلغتهم الله وانه لجواد كريم وكذلك الغنيانك من كل
 حكمه ما قدوة الله لك لتأمن قلبا وتكون من اشاكرين ثم الذين هم كانوا في حوكك وشرك
 بذكرنا اياهم لتسروا في انفسهم ويكون من المنقطعين ثم ذكر من لنا حريف الجهم وكبر عليه وعلى ابنه
 وعلى الذين هم كانوا حول البيت لطائفين ثم ادع البيت وساكنيها بكل ما ينبغي لك
 الحان يظهر الله ما اداد بامرته وانه لهو العزيز القادر الرفيع وان ما وعدناك حين الخضوع بان
 نوسل اليك ما هو المكون في اصداف العذرة من لثالي فديس شمين ما ارسلنا الي حنيد
 وسارسل من بعد ان شاء الله وانه يوفى لجود المحسنين وكذلك الغنيانك قول الحق
 واتولنا اليك هذا النوع حين الذي غطى الوجه من ما، بعض منبر والسلام عليك وعلى
 من معك وعلى من سمع نصح هذا العبد من هذه العالم البدع ١٥٢

ديزير زانا (ديزير - منيب) كاشاني را ما نوديسر وسفر در عراق وبلاد ايران فرمودند تا هذان ليلايت
 دود اعمال وديزيرت حدودان وديزيرت را با مراعات مصالح وقت وحكمت در بيان نغمهيم بيان کرده

سال بیت و یکم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ق

۱۸۴۳ م

آنرا راسته و مینای نوبه بمطهر انوار و مرکز اسرار و تحریک از اعراض و حجاب میرزاجبی سارو و دیگر میر محمد مکاری و آقا حسین
من رجایی باقر مخلف که در ایام اسلامبول وارد شد و آقا عبد الرحیم مسکر و جناب کاشانی را هجرت داده امر بمیرزا
فرمودند و آقا محمد علی صبور فرزند مینی را اذن ماندن و سکونت در اسلامبول دادند و اسب سعید نام را با خود کشیدند
بسندهای شمس بیگ اجازه فرمودند که چندی در خانه مذکوره بادی مانده مسافرن مذکور عراق را بنگهداری نماید و پس
در حرکت موکب ابهی آنرا بمنبت حلب روانه سازند و او بنوع مذکور در اسلامبول ماند و چنانکه عنایت ساری
میرزا مصطفی نراقی با عائله اش و آقا علی رسیده بخانه مرزبورا قامت جستند و پنج روز بعد از حرکت موکب
از اسلامبول ایگی را وارد کشتی عثمانی کرده روانه اسکندرون و حلب نمود و آنان در عین حزن و تأثر که از مفارقت ابهی
داشتند دچار طوفان شدید دریاه گشتند و بغیل کشتی تجاربید که حال ابهی در غایت ضعف و نجات بیابند
و غضن اعظم بیگلر مبارک را بر دروش گرفته نزد ارکان دولت عثمانی برد تا حقیقت امر ابهی ثابت نماید و صورت
رؤیا را برای همگان حکایت نمود داد و غیر در خصوص مقامات غضن اعظم تغییر کردند و کشتی عبرت رسید و در
در آنجا اقامت جست و آقا حسین و حاجی باقر کاشانی عازم قطر مصر شده ماندند و بندر امر به جمع را در بخند
پاشیدند و سایرین باسکندرون و حلب و عراق رفتند و آقا محمد علی بعد از موکب ابهی در ادرنه پیوست و سایرین هر یک

آقا عبد الرحیم
مسکر

غیب نندگی چنین نگاشت (دیده زینکام حرکت جهان نموده فرمودند لوجی که دیدند نازل شد با خط کشی و نسخ و رسا در ادرنه چون
رسیدی آنرا بنویسی و بیحاشی ها که معقنی بود که چیزی مخصوص عراق در این ایام نبرسم از جمله مضمون این بود مثل این قوم مثل
فرعون است که با آنکه تمام جبهه در ضحکال موسی کوشیدند عزم انما حتی مقال حضرت را از بیت آنها بیگوش نمودند
انما انحضرت را از بیت که بعد فرمودند است و به بعد از درود آورند دلها آرام خواهد جست و الواح آیهت بهمه جا ارسال خواهد
و اگر توبه این جمع را بگذارد متفرق شود به جمع بمراق برید امروز هم شاید بعضی در آمد شوند همه را برگردانند عازم عراق شوند
و اصحاب را از آنجا دفع شده مطلع سازند تا عویشان لایب خبرهای دروغ با آنها داده اند و کل مضطرب اند و تو خود از عراق بیاید
ایران سفر نمائید در همه جا احباب را ملاقات کن و آنها را تسلی ده و آخر از راه آذربایجان با اسلامبول بیاید و خبره تا ما تو را بخوانم
یا آنچه معقنی است عمل شود)

که در اول

سال بیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

بریک بنوع مذکور حسب دستور مسیحی فرستند مگر خیاط باشی که راضی بمفارقت نشد در یوم بعد از ورود و موکب
ابهی بهادر نه ورود کرد و بخر نفوس مذکوره سائر همزمان مقرر گشت که با موکب ابهی بهاشنه و جمال ابهی
در حالیکه غایت تأثر از تو افوت دولت عثمانی با سفیر ایران و صدور امر تبعید باور نه داشت همینکه اموا
لار زمان و همزمان بنوع مذکور منظم نمود بیاناتی بلجن قهر و شدت خطاب باند دولت صادر فرمودند که در ضمن سوره
الملوک در آخرین بخش ثبت میشود و صبح زور بعد شمس بگین را حاضر ساخته لوح مبارک را سر بسته با سپرد
که بجالی پاشا رسانده چنین گفت که این لوحی من عهد تبه میباشد ولی جواب پنجاه شان دیگر هست و در پس
از شب گذشته مراجعت کرده و باقی میرزا موسی کلیم معروض داشت که نید نام چه نوشته بودند که رنگ عالی
پاشا بجزر ملاحظه و مطالعه تیره و تار گشت و بلجن شدید گفت گویا سلطانی مقتدر بخر نفوس حکم دیم
قانون میدهد و حالش را چنان دگرگون دیدم که اندیشه کرده خود را از مجلس عقب کشیده بیرون آمدم و چون
بمخبر مبارک معروض گردید فرمودند آنچه و کلا، دولت قبل از ملاحظه این لوح با ما عمل نموده صرف ظلم و
اعتساف بود ولی بعد از مطالعه این لوح که امکان حجت شد چنان بیم و غضبی ایشان را فرا گرفت که آنچه
توانند بر ما وارد میاورند فی الحال از اندرون بمبت بیرونی آیدند و با حال افروخته که دال بر غایت تکذ از اعمال
سفیر ایران و ارکان دولت عثمانی بود در مجمع قریب و حضور شمس بیگ فرمودند صبر کن با بجالی و دکلا
پیغام میدیم و با همین دوازده نفر جمیع شئون ایشانرا منتقل میکنیم و رئیس سلطنت الهیه بینام و لو مجلس سواد
منجر شود هر کس در این فکر و مقام با من همراه است با کمال سرور بماند و هر کس مضطرب است بزودی
که ندامت بعد برایش سودی ندارد و تا نیمه شب بیرونی می شمی نمودند و راجع بقضائل استقامت و تقطاع
و شهادت فدایانات متوجه متوالیه فرمودند از آنجمله باین مضمون بود که اجای عراق اشب خا بهای سیر
که دالی بر شهادت است می بینند و عالم رویا بهی بین حبیب و محبوب و طالب و مطلوب یکی عجیب و بریدی

سال هجرت و تکمیل طهور ۲۹۸

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

شکفت و غریب است و سامعین را از علالت گھمناکی ایثار جان اعدای حق حیوان گردیده هر یک در عالم فکر و آرزو شهادت خود را در نظر آورده شادی و فرح بی نظیر داشته و در فضای بختیهای روح طیران میشوند و دست قدرت ملکوتیه چنان ابواب عوالم روحانیه را برابر با بصرشان گشود که واقعه شهادت حسین علی را واضح و عیان مشاهده کردند و مانند سراج نور و سدره طور روشن و نورانی گشتند و در آن شب دیده هیچ یک از اعضاء عاقله و اصحاب بنجاب زلفت و انکار گوناگون در جانشان گدشت و از بیان مبارک که فرمودند با همین دوازده نفر جمیع عوالم آنان را بهم میریزیم و وقتی بهتر از این برای شهادت یافت نخواهد اصحاب پس از تقوی داشتند که منظور ایشان امتحان همگان است تا کاذب از صادق و منافق از موفقی تمایز گردد و در آن شب صباح بتلاوت لوح سبحانک یا هو و لوح ابراهیم الهی بالجان جذاب سوپر برداشته و هنگام سحر غصن اعظم از حرم بیرون آمد و یکی از دوستان باین بیت مترجم گردید ز در در آوشتان مانند کون دماغ مجلس روحانیان معطر کن هنوز بیت باختر رسید که جمال ابی بیرون آمدند و از جمله بیانشان این بود چون دیدیم سخن دوستان بزرگ محبوب عالمیان خوشتر است ما نیز خوانستیم همراهی کنیم و درین صباح مدحانی بیاد دلبر رحمانی صبح معانی زینم پس سبای چای بسوط گشت و جمال ابی با دست خود چای با اصحاب دادند و در آن حال یکی از خود بخیر و محو مستغرق جمال محبوب بودند و مصداق وجوه ناضرة الی ربها ناظره گردیدند و در آن میان میرزا یحیی و سید محمد و حاجی میرزا احمد و شکر و مبهوت و متحیر بوده گاهی گوشه و خلوتی رفته راز و نیاز میکردند و در میان اجابا بهم بخوی میشوند و جمال ابی و هم غصن اعظم باندرون رفته اجاب بد آنحال باقی ماندند تا پاسی از روز گذشته و آنرا موسی کلیم از اندرون نزد اصحاب آورده چنین حکایت نمود که علی الصبح جمال ابی مظهر سید فرمودند بد آنرا حکایت رفته از لسان ما خبر داده که هر اراده در ختم دارند و همیا و منتظم و از احدی جز حق متعال

واقعات
است
بجای
گرفته
توقف
دام
فرمود
خبر
کدر
بود
گفت
که
رو
در
ف
ن
ن

سال بمیت یکم طوز

۱۸۶۳ م

۱۲۱۰ هـ ق

استعانت نجوم و عزت شهادت را بدینگونه ذمهها تبدیل نمایم لذا عازم و مقصم زغن شدم در حال
 بجای آوردن در مصطر بانه ایستاده دیدم پرسید باین عجلت کجا میروی شرح حال گفتم پس دامن
 گرفته بحال ابهی قسم داد که اندکی صبر کن تا من بمحضشان بعضی مطالب معروض دارم لذا
 توقف کردم و بمحض مبارک زفته عرض نمود که باین اراده که دارید عیال و اطفال را بکه خواهیم سپرد
 و امورشان بکجا خواهد رسید و خندان از این مطالب معروض داشت که جمال ابهی روی بمن کرده
 فرمودند من عزت امر ته را خواهم و ایان دلت خود و امر ته را طلبند و اجاب از استماع این
 خبر کدر گشتند و دانستند که سید محمد از بیم جان خود بجای بران اقدام و ادبست و جمال ابهی را
 کدر ساخت و ساعتی بعد از آن رسول سابق برای دریافت جواب کلا رسید و از فراس معلوم
 بود که جمال ابهی رنام را واگه اشند و مقداری نزد آقا میرزا موسی کلیم نشسته مکالمه نمود و در آن
 گفت چون نزدیک فضل زستان است و در راه ادرنه هوا بسیار سرد میشود مناسب است
 که سرعت تدارک سفر نمایند و روز چهارم کرده های سواری و باوری را نیز مستقیم این گفت و سپرد
 رفت و پس از ساعتی شمسی بیگ آمده معروض داشت که دکلا صورت مصاریف ایام است
 در اسلامبول را با مضاعف و مهر ابهی از من خواستند و چون قرضم بسیار و شهرتیه که دولت میدهد
 فیصل است استند عا دارم نوعی بفرمایند که از مدوم مبارکشان بقیضی برسم و چون بمحض ابهی

خیل نذنی در ضمن بخارش واقعات مذکور چنین نوشت بعد معلوم شد که اکثر اجاب حراق جان شایسته که بلا را در
 جواب دیده بودند و در آن ایام خانه هم تازه با پیش از صفهان آمده در هم منزل نموده و ذکر کرده بود که شب در خواب
 دیدم که لشکر آمد در جمال ابهی را گرفته اند و من نمیکنم که عود را برسانم و جان را نثار نمایم در آن حالت دیدم طفلی
 دارم که دست بردن من انداخته مرا از زغن سمیت مبارک منع نمود :

سال نبیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هجری

۱۸۶۳ م

عرض شد اکثر مخارج را بحساب خود محبوب داشتند و زری سه تومان مخی استی برای وی مقرر فرمودند که در سه یکصد و ده روز آن مکتب اهی متجاوز سیصد تومان باو عائد گردید و شکر گذاری بسیار نمود و دانست که مضاعف آن مخداری مخارج شده و جمال اهی از خود خرج نموده در حساب دولت نیاد و زری و منفذ الکت چند صورت که با مضایان با بنامی دولت رسید تخمیناً سه هزار تومان شد و بعداً در ایام اقامت او در نه زری فرمودیم نحو استیم قرض خود را بدولت عثمانی بپردازیم ولی اسباب فراهم نیامد و الی حال چند سینه مبرماد خزانه دولت باقی ماند و بسیار مایلیم که قرض تاویه و اسناد استرداد شود و این سخن در صفهان منبغ آقا میرزا محمد حسن (سلطان لشکر آرا) رسید و با سرعت تمام مبلغ را حاضر نموده بنده و ستان و ستاد که ارسال با در نه شده توسط دولت انگلیس بدولت عثمانی برسد ولی بعقت برخی موانع ارسال نشد و آنچه را حسب الامر در تعمیر و توسیع مکتب شیراز مصرف داشتند و بغیل زری در ای چنین گماشتند در او آنی که مشغول تیسره خرج از اسلابول با در نه بودند باز میرزا اصف پیداشد و اذن طلبید در الحاقی که با این سرورد و اندرونی بود او را احضار فرمودند فرمایشات مبارک را میشنیدیم از جمله این بود چون میرزا صفا عرض نمود

بجی ادب طه که مذ عرض نموده بجا که در ضمن او در نه را امضا فرمایند متعذیر باینکه عیال و طفلان بجزه داریم فرمودند آنچه برای دل و در سبیل اهی داده شود زهی فضل و شرف را اگر هم از این جهت متفکرند آنها را بخانه سفرای خود بفرستیم ستاد و محمد علی سلطان کرد که ایستاده بود میرزا یکی رسید محمد و حاجی میرزا احمد با بنشیند درین مذاکره بودند میرزا یکی این مثل را ذکر کرد که اگر کسی با بری داشته باشد و بخواهد از آب بگذرد اگر نصف آن حل با آب بگیرد یا کل آنرا بگفتند البته نصف آنرا مقصودش آنکه اگر او در نه بریم نصف حل با آب گرفته بسیار بریشان مضطرب بودند آخر چون حال مبارک ملاحظه فرمودند که اختلاف مشهود و قرار است انصاف نظر فرمودند و بعضی مطالب و مشکلات اظهار شد که اینها سبب است که میخواهیم بروم از حساب دولت بر آنها قبول شد لکن در اکثر اوقات اظهار می نمودند غیر مودت که عزت و عفو عظمی جهت امر تبه بود چه که ما را با نام سبب یا او در نه بود که ظلم و تعدی نمودند و این نفوس سده در قطب بلا و معافی نموده تا شاید کشیم و اثر این شهادت در کل عوالم الهی مؤثر بود و بکن جزیری هم واقع نمیشد. آنرا شریاری میرزا یکی در آن ایام با تعلق سینه محمد با شمس حد مشعل شد بگردید مشغول شدند که با این همزمان اهی فسادی نموده و نفس فراهم سازند ۱